





مرکز تخصصی
صحیفه سجادیه

دعای پناهندگی



پناه امن

تمام زندگی زمینی انسان، یک مسیر است؛ مسیری که شاهرآه آن به سوی لقای پروردگار و آرمیدن در جوار قرب اوست. اما این مسیر هموار نیست؛ راهی است پرخطر با موانع و بیراهه‌های بسیار. راهزنان کارگشته‌ای در کمین سالک این راه نشسته‌اند و با ایجاد مسیرهای انحرافی و نصب تابلوهای فریبنده و با انواع حيله‌ها و ترفندها قصد به بیراهه کشیدن او را دارند.

دعای هشتم صحیفه سجادیه ناظر به همین موانع سالک در مسیرش به سوی خدا است. امام سجاد علیه السلام در این دعا از این موانع به خدا پناه می‌برند. در واقع امام علیه السلام با این کلمات، به سالکان این مسیر رمز پناهندگی را می‌آموزند.

شناسنامه | فیپا



مرکز تخصصی صحیفه سجادیه

نام کتاب: پناه امن؛ دربرابر خطرات مسریندگی
نویسنده: محمدرضا اعوانی | مجید یونسی
مدیریت هنری: محمد حسین مؤیدی
کاری از: مرکز تخصصی صحیفه سجادیه
ناشر: پیام مقدس
تاریخ و نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۰۲-۳۱-۴
قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

سرشناسه: اعوانی، محمدرضا. | عنوان و نام پدیدآور: پناه امن دربرابر خطرات مسریندگی | مؤلف: محمدرضا اعوانی، مجید یونسی | کاری از مرکز تخصصی صحیفه سجادیه | مشخصات نشر: قم، پیام مقدس، ۱۳۹۸. | مشخصات ظاهری: ۱۸۴ صفحه رقی، | شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۰۲-۳۱-۴. | ۹۷۸ | وضعیت فهرست نویسی: فیپا | موضوع: دعاها - نقد و تفسیر | موضوع: صحیفه سجادیه - نقد و تفسیر | موضوع: تنگلی (اسلام) | موضوع: آداب طریقت | رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ۳۰۲۳۲ ۲۶۷/۱/۶۸ BP | رده بندی دب: ۲۹۷/۷۷۴ | رده بندی دب: ۲۹۷/۷۷۴ | شماره ک: ۹۷۴۳۷۳ | تائید: ناسی ملی: ۹۷۴۳۷۳

تمام حقوق مادی این اثر متعلق به مرکز تخصصی صحیفه سجادیه می باشد.

۱۳	متن دعای هشتم
۱۶	اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ...
۱۶	در جستجوی پناهگاهی امن
۱۸	نبرد با دشمن خانگی
۱۹	اینجا امن‌ترین پناهگاه است؛ پناهنده شو...
۲۰	پناه خواستن... پناه بردن...
۲۲	... هَيِّجَانِ الْجُرُصِ ...
۲۲	معنای واژه‌ها
۲۲	جاهایی که باید حریص بود
۲۴	تشنه و آب شور
۲۵	خفت و خواری طمع‌ورزی
۲۵	کودک طمعکار
۲۶	دوریشه‌ی حرص
۲۸	دنیای خوب، دنیای بد
۲۹	راه غلبه بر حرص
۳۳	... وَ سُورَةُ الْغَضَبِ ...
۳۳	معنای واژه‌ها
۳۳	غضب، تیغ دودم
۳۴	خشم مقدس
۳۵	کودتای غضب
۳۶	آتش بازی
۳۷	عواقب و پیامدهای غضب
۳۹	راهکارهای مهار خشم
۴۲	آتش فتنه‌ای که با آب عقل خاموش شد
۴۴	قهرمان واقعی کیست؟

... وَ غَلَبَةُ الْحَسَدِ ...

۴۶

۴۶

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

معنای حسد

سرلشکریدی‌ها

حسود، ناخشنود از مقدرات الهی

خودزنی به سبک حسود

راه مقابله با حسد

راه سلامت دل

... صَغْفِ الصَّبْرِ ...

۵۵

۵۵

۵۵

۵۶

۵۷

۵۹

۶۰

معنای صبر

زیرساخت ایمان

اقسام صبر

صبر با ابراز احساسات مغایر نیست

صبرزیبا

استقبال ویژه از اهل صبر

... وَقَلَّةُ الْقَنَاعَةِ ...

۶۲

۶۲

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

معنای قناعت

گنج بی پایان

سایهات را کم کن!

درخت پُربار

زیردستان را ببین!

همنشین حضرت داوود علیه السلام در بهشت

... وَ شَكَاةُ الْخُلُقِ ...

۶۸

۶۸

۶۹

پشت درهای بسته

گناهی که توبه ندارد!

۷۱	سرنوشت عبرت‌انگیز صحابی پیامبر ﷺ
۷۲	راهکار غلبه بر سوء خلق
۷۴	... وَالْخَاحِ الشَّهْوَةُ ...
۷۴	معنای واژه‌ها
۷۴	موتور محرکه‌ی زندگی
۷۵	حدّ و مرز شهوت
۷۵	این شهوتِ سرکش!
۷۵	بسته شدن راه سعادت
۷۶	دوراه برای مهار شهوتِ سرکش
۷۸	... وَمَلَکَةُ الْحَمِيَّةِ ...
۷۸	معنای واژه‌ها
۷۸	تعصّب چیست؟
۷۹	تقویت انصاف، راه مقابله با حمیت
۸۰	... وَمُتَابَعَةُ الْهَوَىٰ وَمُخَالَفَةُ الْهُدَى ...
۸۰	انسان بر سردوراهی
۸۱	از هر که فرمان می‌بری بنده‌ی اوئی!
۸۱	راهکار غلبه بر هوای نفس
۸۳	... وَسَيِّئَةُ الْغَفْلَةِ ...
۸۳	معنای واژه‌ها
۸۳	یک لحظه کافی است...
۸۴	تاوان سخت غفلت
۸۵	اُنس با یاد خدا، رمز بیداری
۸۷	با غافلان مباش!

۸۹	... وَ تَعَاطَى الْكُلْفَةَ ...
۸۹	معنای واژه‌ها
۸۹	راه ناتمام
۹۱	فراتر رفتن از مرزهای الهی
۹۲	این همه دردسری برای هیچ!
۹۵	... وَ إِيثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ ...
۹۵	معنای واژه‌ها
۹۵	از کدام گروهی؟
۹۷	اعمال در ترازوی حق
۹۸	... وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثِمِ ...
۹۸	معنای واژه‌ها
۹۸	تعریف اصرار بر گناه
۹۸	حکم مردود شدن اعمال
۹۹	راه نجات
۱۰۱	... وَ اسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ ...
۱۰۱	معنای واژه‌ها
۱۰۱	قدم زدن در میدان مین
۱۰۲	خدای بزرگ و بنده‌ی یاغی
۱۰۳	واقع بین باشید!
۱۰۵	... وَ مُبَاهَاةِ الْمُكْثَرِينَ ...
۱۰۵	معنای واژه‌ها
۱۰۵	جنون نمایش ثروت
۱۰۵	قارون و نمایش ثروت
۱۰۷	فقط برای چند روز

۱۰۹	... وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقِلِّينَ ...
۱۰۹	معنای واژه‌ها
۱۰۹	تحقیر به خاطر فقر!
۱۱۲	... وَ سُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحَتَّ أَيْدِينَا ...
۱۱۲	معنای واژه‌ها
۱۱۲	ادای حق زبردستان
۱۱۴	حق الناس، گناهی نابخشودنی!
۱۱۵	جبران مافات، راه رهایی
۱۱۶	... وَ تَرَكِ الشُّكْرَ لِمَنْ اصْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا ...
۱۱۶	معنای واژه‌ها
۱۱۶	شکر خدا در گرو شکر بنده
۱۱۷	راهزنان راه خوبی‌ها
۱۱۸	رسم تشکر
۱۱۹	... أَوْ أَنْ نَعُصِدَ ظَالِمًا ...
۱۱۹	معنای واژه‌ها
۱۱۹	عاقبت کمک به ظالم
۱۲۰	به ظلم راضی نباش!
۱۲۱	... أَوْ نَحْذُلَ مَلْهُوفًا ...
۱۲۱	معنای واژه‌ها
۱۲۱	به رنک خدا
۱۲۲	اجر کمک به درماندگان
۱۲۴	... أَوْ تَرْوَمَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ ...
۱۲۴	معنای واژه‌ها

۱۲۴	ادّعایی از سرِ نادانی
۱۲۵	ادّعای دروغین
۱۲۷	... أَوْ نَقُولُ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ...
۱۲۷	توهم همه چیزدانی
۱۲۸	منطقه‌ی خطر
۱۲۹	از «نمی دانم» نترس!
۱۳۱	... وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غَشِّ أَحَدٍ ...
۱۳۱	معنای واژه‌ها
۱۳۱	حتّی فکرش را هم نکن!
۱۳۴	... وَأَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا ...
۱۳۴	معنای واژه‌ها
۱۳۴	زهی خیال باطل!
۱۳۵	دام شیطان
۱۳۷	راه رهایی
۱۳۹	... وَ نَمُدُّ فِي آمَالِنَا ...
۱۳۹	معنای واژه‌ها
۱۳۹	نیروی محرّکه‌ی چرخ‌های زندگی
۱۳۹	زنده به امید
۱۴۰	رویای ناتمام
۱۴۱	راه رهایی
۱۴۲	... وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شُوءِ السَّرِيرَةِ ...
۱۴۲	معنای واژه‌ها
۱۴۲	همه چیز آشکار خواهد شد

۱۴۳	مُهرِ بطلان بر عمل
۱۴۵	... وَ احْتِمَارِ الصَّغِيرَةِ ...
۱۴۵	معنای واژه‌ها
۱۴۵	قدم‌های شیطان
۱۴۶	گناه نابخشودنی
۱۴۸	... وَ أَنْ يَسْتَحْوَذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ ...
۱۴۸	معنای واژه‌ها
۱۴۸	از نفوذ تا تصرف
۱۵۱	... أَوْ يُكْبِتَنَا الزَّمَانُ ...
۱۵۱	معنای واژه‌ها
۱۵۱	هجوم حوادث روزگار
۱۵۱	ایوب عليه السلام ، هدف تیر حوادث
۱۵۲	راه رهایی
۱۵۶	... أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ ...
۱۵۶	معنای واژه‌ها
۱۵۶	زندگی زیر سایه‌ی ظلم
۱۵۸	... وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاقُلِ الْإِسْرَافِ ...
۱۵۸	معنای واژه‌ها
۱۵۸	از حد گذشتن
۱۵۹	ماندن در مسیر اعتدال
۱۶۱	... وَ مِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ ...
۱۶۱	معنای واژه‌ها

۱۶۱	بهترین حدّ از دارایی
۱۶۳	... وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ سَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ ...
۱۶۳	معنای واژه‌ها
۱۶۳	سخت‌تراز سخت
۱۶۴	با گناه دشمن شاد می‌شوی
۱۶۵	مجازات شماتت مؤمن
۱۶۶	... وَ مِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ ...
۱۶۶	معنای واژه‌ها
۱۶۶	چندرغاز و این همه ناز!
۱۶۷	بر سرِ خوانِ کریم
۱۶۹	... وَ مِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ ...
۱۶۹	معنای واژه‌ها
۱۶۹	در محاصره‌ی مشکلات
۱۷۰	... وَ مَيِّتَةً عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ ...
۱۷۰	معنای واژه‌ها
۱۷۰	برای رفتن آماده‌ای؟
۱۷۲	... وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى ...
۱۷۲	معنای واژه‌ها
۱۷۲	اگر بزرگترین فرصت را از دست بدهی ...
۱۷۳	حسرتی فراگیر
۱۷۴	... وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى ...
۱۷۴	بزرگ‌ترین مصیبت

۱۷۵	... وَأَشَقَى الشَّقَاءِ ...
۱۷۵	معنای واژه‌ها
۱۷۵	مبادا فریب بخوری!
۱۷۷	... وَسُوءِ الْمَأَبِ ...
۱۷۷	معنای واژه‌ها
۱۷۷	عاقبت شوم بی تقوایی
۱۷۸	... وَحِرْمَانِ الثَّوَابِ ...
۱۷۸	معنای واژه‌ها
۱۷۸	از ماست که برماست
۱۸۰	... وَحُلُولِ الْعِقَابِ ...
۱۸۰	معنای واژه‌ها
۱۸۰	راه نجات در این است: «ترک گناه»
۱۸۲	همه‌ی مؤمنان را در دعایت شریک کن!

پیش‌گفتار

«خواهش می‌کنم عزیزان من، به خصوص جوانان، با صحیفه سجادیه انس بگیرند؛ زیرا همه چیز در این کتاب ظاهراً دعا و باطناً همه چیز، وجود دارد».

مقام معظم رهبری

صحیفه سجادیه همچون قرآن و نهج البلاغه، کتاب همراه و کتاب زندگی است و انسان همیشه و در همه حال باید با دعاهای آن مأنوس شود؛ چراکه شمیم عطر فرازهای هردعای آن، دریچه‌ای است به سوی آسمان. شناخت صحیفه سجادیه را می‌توان گامی در جهت آشنایی با معارف اسلامی دانست و برای تقویت و تصحیح عقاید و اخلاق به آن مراجعه نمود. این کتاب که کلام امام سجاد علیه السلام است، فصاحت و بلاغت و عمق معنایی دارد که به حق می‌توان به آن «قرآن صاعد» گفت. با هدف آشنایی و انس بیشتر جامعه با گنجینه صحیفه و استفاده برکات فراوان و فوق تصور آن، و همچنین نشر معارف این کتاب ارزشمند در بین مردم، نوشته حاضر که در بردارنده شعاعی از نور خورشید تابان صحیفه سجادیه است، به همت مرکز تخصصی صحیفه سجادیه و با حمایت ستاد هماهنگی کانون‌های فرهنگی هنری مساجد کشور (فهما) و مؤسسه فرهنگی هنری اندیشه‌های اسلامی سجادیه آماده شده است. امید که به لطف خداوند و صاحب اصلی اثر، حضرت امام سجاد علیه السلام، مطالعه این کتاب مایه نزدیکی شیفتگان اهل بیت علیهم السلام به آن خاندان شود.

حبیب‌رضا ارزانی

رئیس ستاد هماهنگی کانون‌های

فرهنگی هنری مساجد کشور (فهما)

متن دعای هشتم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ وَسَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَ
مَذَامِّ الْأَفْعَالِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيَجَانِ الْحَرَصِ، وَسَوْرَةِ الْغَضَبِ، وَغَلْبَةِ
الْحَسَدِ، وَضَعْفِ الصَّبْرِ، وَقِلَّةِ الْقَنَاعَةِ، وَشَكَاةِ الْخُلُقِ، وَالْحَاحِ
الشَّهْوَةِ، وَمَلَكَةِ الْحَمِيَّةِ، وَمُتَابَعَةِ الْهَوَى، وَمُخَالَفَةِ الْهُدَى، وَسِنَةِ
الْغَفْلَةِ، وَتَعَاطِي الْكُلْفَةِ، وَإِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ، وَالْإِضْرَارِ عَلَى
الْمَأْثِمِ، وَاسْتِضْعَارِ الْمَعْصِيَةِ، وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ، وَمُبَاهَاةِ الْمُكْثَرِينَ،
وَالْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ، وَسُوءِ الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا، وَتَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ
اضْطَنَعَ الْعَارِفَةُ عِنْدَنَا أَوْ أَنْ نَعْضُدَ ظَالِمًا، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا، أَوْ نَرُومَ
مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ، أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، وَنَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ
عَلَى غَشٍّ أَحَدٍ، وَأَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا، وَنُمَدَّ فِي آمَالِنَا، وَنَعُوذُ بِكَ
مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَاخْتِفَارِ الصَّغِيرَةِ، وَأَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ
يَنْكَبِنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ،

وَمِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَمِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ، وَمَيِّتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى، وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَأَشَقَى الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْمَأَبِ، وَجَزْمَانِ الثَّوَابِ، وَحُلُولِ الْعِقَابِ؛ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه‌ی دعا

نیایش امام علی(ع) در پناه بردن به خدا از امور ناپسند و اخلاق بد و کارهای ناپسند

خدایا به تو پناه می‌برم از طغیان حرص، و فوران خشم، و چیرگی حسد، و ضعف صبر، و کمی قناعت، و تندخویی، و اصرار و پافشاری شهوت، و چیرگی عصبیت، و پیروی از هوس، و مخالفت با هدایت، و فرورفتن در خواب غفلت، و خود را به تکلف انداختن، و برگزیدن باطل بر حق، و مداومت بر گناه، و کوچک شمردن نافرمانی و معصیت، و بزرگ شمردن طاعت، و فخر و نازیدن ثروتمندان، و خوار و ناچیز شمردن تهی‌دستان، و کوتاهی در حق زیردستان، و ناسپاسی نسبت به کسی که به ما خوبی کرده، یا این که ستمگری را یاری کنیم، یا ستم‌دیده‌ای را تنها گذاریم، یا آنچه را که حق ما نیست بخواهیم، یا بدون علم سخن بگوییم، و به تو پناه می‌بریم از این که

قصد فریب کسی را کنیم، و از این که به اعمالمان مغرور و فریفته شویم، و به آرزوهای دور و دراز مبتلا شویم، و به توپناه می‌بریم از بدی باطن، و کوچک شمردن گناه صغیره، و از این که شیطان بر ما چیره شود، یا این که روزگار ما را در سختی اندازد، یا این که سلطان بر ما ستم کند، و به توپناه می‌بریم از آلوده شدن به اسراف و از نبودن رزق و روزی به قدر نیاز، و به توپناه می‌بریم از دشمن شاد شدن و از نیازمندی به همتایان خود، و از زندگی در سختی و مرگ بدون آمادگی، و به توپناه می‌بریم از بزرگترین حسرت و بالاترین مصیبت و بدترین بدبختی و بدعاقبتی و بی‌نصیبی از ثواب و نزول عذاب و عقاب. خدایا بر محمد و آل او درود فرست و من و تمام مردان و زنان باایمان را در پناه خود از این شرور حفظ کن ای مهربانترین مهربانان!

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ...
خدايا به تو پناه می برم از...

در جستجوی پناهگاهی امن

ما انسان‌های معمولی هنگامی که زندگی روال عادی خودش را طی می‌کند، خیلی به خودمان مطمئن هستیم؛ گمان می‌کنیم این خودمان هستیم که مشکلات را حل می‌کنیم و زندگی را اداره می‌کنیم و امور را به پیش می‌بریم؛ اصلاً انگار نه انگار که خدایی هست که همه کارها به دست اوست و ما سراپا به او نیازمندیم. اما جایی که احساس می‌کنیم که خودمان نمی‌توانیم از پس مشکلات بریاییم تازه یادمان می‌افتد که خدایی هست که باید از او کمک خواست. کمی که اوضاع وخیم‌تر می‌شود بیشتر دست به دامان او می‌شویم و از او کمک می‌خواهیم. مشکل باید خیلی جدی و حیاتی باشد که ما با حالت اضطرار و درماندگی به درگاه او برویم و با عجز و لابه از او پناه بخواهیم. «استعاذه» یعنی همین؛ یعنی پناه بردن و پناهنده شدن.

اما بندگان برگزیده خدا همیشه و در همه حال به یاد خدا هستند و می‌دانند که بدون او هیچ و پوچ‌اند؛ فرقی نمی‌کند که در سختی باشند یا در آسایش. آن‌ها همه جا و در هر کاری دست خدا را می‌بینند. وقتی برترین آفریده خدا که خود پرچمدار هدایت است، خود را بدون خدا حتی لحظه‌ای در امان نمی‌داند، دیگر حساب

بقیه روشن است. او که در دل شب‌ها بیدار شده و اشک می‌ریزد و استغفار می‌کند که «خدایا مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم وامگذار!»^۱ دیگر چه کسی می‌تواند به خودش مطمئن باشد؟! وقتی بندگان ممتاز و برگزیده درگاه الهی این قدر دلوپسند که لحظه‌ای به خود واگذار شوند و با عجز و لابه و اشک و آه از خدا می‌خواهند که پناهشان دهد و حتی برای یک لحظه رهایشان نکند، معلوم است خطر بزرگی را احساس می‌کنند. چیزی را می‌بینند که ما نمی‌بینیم. البته اگرچه ما صحنه خطر را نمی‌بینیم یا حداقل آن‌گونه که هست نمی‌بینیم، اما این صحنه برای ما ترسیم شده و به ما هشدارهای فراوانی داده شده که «به هوش باشید! شما در محاصره‌اید!»

بله، وضعیت ما وضعیت کسی است که در محاصره دشمنی قدر قدرت و نابودگراست و از ناحیه لشکری انبوه و بی‌رحم مورد تهاجم سراسری قرار گرفته و تا نابودی فاصله‌ای ندارد. چنین شخصی اگر خواب باشد، اصلاً متوجه این حمله همه‌جانبه نخواهد شد و هیچ نگرانی‌ای پیدا نخواهد کرد. اما برای این لشکر بی‌رحم و خون‌ریز هیچ اهمیتی ندارد که او متوجه یورش آن‌ها شده باشد یا نه. آن‌ها او را از بین خواهند بود. اما اگر این شخص تحت محاصره، بیدار و هوشیار باشد، در به در به دنبال پناهگاه خواهد گشت و تمام فکر و ذکرش این خواهد بود که جان‌ش را بردارد و در پناهگاهی امن پناه بگیرد.

۱. فرازی از مناجات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۵.

واقعیت این است که ما با چنین دشمن قدرتمند و همه فن حریفی روبرو هستیم؛ دشمنی به نام «نفس اماره» که دشمنِ خانگی است! و به همین خاطر هم هست که نبرد با آن «جهاد اکبر» نامیده شده است.

نبرد با دشمن خانگی

مشکلات و درگیری‌های بیرونی همگی ریشه در اسارت انسان در دست تمایلات و کشش‌های درونی‌اش دارد. همه رفتارها و گفتارهای بد و مخرب، نتیجه جزر و مدها و طوفان‌های روان، خشم و شهوت، حسد و کین، و مکرها و افسون‌های نفس اماره است. چه جنگ‌ها و قتل و کشتارهایی که عاملش یک لحظه خشمگین شدن بوده است؛ چه ایمان‌هایی که با طغیان و فوران حرص و طمع به باد رفته است...

فساد نفس فراگیر است و همه زندگی شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این که در تعالیم اسلامی و به تبع آن، در تعلیمات عارفان و شعرای بزرگ، روی «جهاد با نفس» تأکید بسیاری شده است، نشان از اهمیت بالای خودسازی در «معماری درون» دارد. انسانی که دنیای درونش را از آلودگی‌های اخلاقی تصفیه و پالایش نکند، سرنوشت هولناکی در انتظار او خواهد بود. فردی که سرزمین وجودش را وچین نکند، خارها و علف‌های هرز آن جایی برای رشد و تکثیر گل و ریحان باقی نخواهد گذاشت.

انسان در برابر نفس اماره و وسوسه‌گر درونی، همچون کسی است که دشمنی بسیار قوی در کمین دارد که هر لحظه ممکن است

از کمینگاه بیرون آمده و ضربه‌ای سخت و کاری بر او وارد کند. شگردهای نفس اماره بسیار زیرکانه‌تر و هنرمندانه‌تر از آن است که به راحتی بتوان به بدی آن پی برد؛ وقتی با راه‌های ساده نتواند شخص را فریب دهد، گاهی از در دوستی و خیرخواهی وارد می‌شود و نصیحت دوستانه و پدرانیه می‌کند، گاهی ظاهر خود را مرتب کرده و قیافه حق به جانب به خود می‌گیرد، گاهی قیافه خود را تغییر داده و لباس مبدل به تن می‌کند و خلاصه با تمام شگردهای حیل‌گری و نیرنگ و فریب کاملاً آشناست و حیل‌گرتراز او وجود ندارد. این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره این دشمن خانگی فرمود: «سرسخت‌ترین دشمن نفس توسست که در میان دو پهلویت قرار دارد».

شخصی که از مبارزه با این دشمن درونی و خانگی غافل شود، به اسارت او درمی‌آید. بدون فتح این دژ، راه رسیدن به سعادت هموار نمی‌شود. پس باید وارد میدان جهاد اکبر شد و نفس گریزپا را درون مرزهایش مهار کرد.

اینجا امن‌ترین پناهگاه است؛ پناهنده شو...

نبرد با نفس جنگی بی‌امان و نفسگیر است؛ نبردی که لحظه لحظه در جریان است؛ نبردی به طول یک عمر! نتیجه این ستیز خونین است که سعادت یا شقاوت انسان را تعیین می‌کند. کشتی‌های بزرگی در این دریای متلاطم و موج و طوفانی درهم شکسته و غرق شده‌اند. از طرفی، ما بدون خدا هیچ‌ایم و شکست ما حتمی است.

۱. أَغْدَى عُدُوُّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ (عدة الداعی: ۳۱۴).

اما اگر به او پناه ببریم و در قلعهٔ مستحکم او پناهنده شویم می‌توانیم فاتح این نبرد باشیم و از این جنگ و گریزه سلامت بیرون بیاییم. برای حریف میدان دیده و همیشه بیدار ما یک لحظه کافی است تا ضربهٔ کاری خود را وارد کند. بنابراین خطر هر لحظه در کمین ماست. این است راز این «اعوذ»‌ها و پناه خواستن‌های پی‌درپی که در قرآن و ادعیه می‌بینیم. امام سجاده علیه السلام در دعای بیست و پنجم صحیفه سجادیه به خدایش عرض می‌کند: «وَاجْعَلْنِي... مِنَ الْمُعَوِّذِينَ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ» خدایا! مرا از آن کسانی قرار ده که پناه بردن به تو جزء عادات آن‌ها شده است!

باید خود را از آغوش امن خدا دور نکنیم و مرتب از او پناه بخواهیم؛ پناه از شیطان، از خودمان، از طغیان غرائز و شهواتمان، از لطمه خوردن ایمانمان، از این که با افتادن به دام آن‌ها سرنوشت بدی در انتظارمان باشد. حتی فکراین اتفاقات لرزه بر اندام انسان عاقل و باایمان می‌اندازد و او را عاجزانه و ملتسمانه و با عجز و لابه و گریه و زاری به درگاه خدا می‌کشاند که پناه بده... امانم بده...

پناه خواستن... پناه بردن...

از «اعوذ»‌هایی که صرفاً لقلقهٔ زبان هستند کاری ساخته نیست؛ چون واقعی نیستند. من وقتی احساس خطر نکنم معلوم است که به دنبال پناهگاه نخواهم بود، هر چند که بگویم: «اعوذ بالله من...». از واژهٔ صرف کاری بر نمی‌آید. گفتن این که «خدایا! من از شر شیطان و نفس اماره و وسوسه‌های نفسانی و شیطانی به تو پناه می‌آورم» لازم است اما

کافی نیست. این، پناه خواستن است نه پناه بردن. نشانه واقعی بودن پناه‌خواهی این است که شخص در عمل هم پناه می‌برد. تصور کنید که در میان یک دشت در فاصله پنجاه متری از یک کلبه ایستاده‌اید. شیری را می‌بینید که از دور به سمت شما می‌دود. طبیعی است که به محض دیدن شیر، وحشت زده به سوی کلبه می‌دوید تا به آن پناه ببرید و از شر شیر درنده در امان بمانید. اما اگر همانجا بایستید و بگویید: «ای کلبه! من از شر این شیر به تو پناه می‌آورم» اما در عمل هیچ کاری نکنید و سر جایتان بایستید، از این الفاظ به تنهایی کاری ساخته نیست و طعمه شیر خواهید شد. این که متوجه باشید شیر درنده‌ای در حال حمله به شما است کافی نیست؛ باید برای در امان ماندن از آسیب او حرکت کنید؛ باید بدوید و خود را به پناهگاه برسانید.

پس هم باید با خطرانی که سعادت ما را تهدید می‌کنند آشنا شویم تا پناه خواستن‌های ما از عمق جان واقعی باشد و هم باید عملگرا باشیم و راهکارهای مقابله با آن تهدیدها را بیاموزیم و برای برطرف کردن خطرات و موانع رسیدن به سعادت کاری کنیم؛ باید حالمان مثل حال شخصی باشد که درون چاه آویزان است و دستش را از لبه چاه گرفته و در آستانه سقوط است. در چنین موقعیتی او از عمق جانش فریاد می‌زند و کمک می‌خواهد اما بیکار نمانده و برای بیرون آمدن از چاه نیز تلاش می‌کند.

... هَيْجَانِ الْحِرْصِ ...

[خدایا به تو پناه می برم از] طغیان حرص

معنای واژه‌ها

«هیجان» به معنای «برانگیخته شدن» و «به جوش و خروش آمدن» است؛ و «حرص» به معنای «شدت علاقه به چیزی» یا «طلب چیزی با جدیت و کوشش» است.^۱ «هیجان حرص» یعنی این دروآن در زدن و خود را به آب و آتش زدن برای رسیدن به دنیا و لذت‌هایش.

جاهایی که باید حریص بود

اگرچه «حرص» در اغلب موارد در معنایی منفی به کار می‌رود اما نمی‌توان در مورد آن، یک حکم کلی کرد و گفت همیشه بد و مذموم است؛ زیرا خوبی و بدی حرص کاملاً بستگی به این دارد که به چه چیزی تعلّق گرفته است؛ یعنی آن چیزی که شخص به آن حرص و ولع و تمایل شدید دارد چیست؟ آن است که تعیین می‌کند حرص پسندیده است یا ناپسند.

در موارد متعدّدی واژه «حرص» در معنایی مثبت به کار گرفته شده است و به حرص نسبت به اموری ترغیب و تشویش صورت گرفته و شخص حریص مورد ستایش قرار گرفته است. در آیه ۱۲۸ سوره توبه خداوند پیامبرش را این گونه به مردم معرفی می‌نماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ

۱. احمد صدر حاج سید جوادی، احمد و همکاران، دایرةالمعارف تشیع، ص ۲۱۵.

رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ به راستی برای شما پیامبری از خودتان آمد که براو دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت و خیر و سعادت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است». خداوند در مقام تعریف و تمجید از پیامبرش او را حریص نسبت به مردم معرفی می‌کند؛ یعنی آن بزرگوار با تمایل شدید به دنبال نجات مردم از گمراهی، و خواستار سعادت و هدایت آن‌ها بوده‌اند.

در برخی از روایات نیز حرص در معنایی مثبت به کار رفته است. در یکی از این روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان صفات پرهیزکاران می‌فرماید: «فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةَ فِی دین... وَ حِرْصاً فِی عِلْمٍ؛ از نشانه‌های آنان (پرهیزکاران) قدرت در دین... و حرص در کسب دانش است^۱». ازجمله نشانه‌های مؤمن در بیان امام صادق علیه السلام حرص در فقه و حرص در جهاد است: «الْمُؤْمِنُ لَهُ... حِرْصٌ فِی فِقْهِ... وَ حِرْصٌ فِی جِهَادٍ؛ مؤمن نسبت به فقه و جهاد حریص است^۲».

امام باقر علیه السلام برترین حرص را این گونه معرفی می‌کنند: «لَا حِرْصَ كَالْمُنَافِسَةِ فِی الدَّرَجَاتِ؛ حرصی بر تراز رقابت با یکدیگر در وصول به درجات (بالا در نزد خدا) نیست^۳».

بنابراین حرص مفهوم گسترده‌ای دارد که موارد مثبت را نیز شامل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۷۱ و ص ۲۹۴.

۳. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۸۹.

می‌شود و همیشه منفی نیست؛ اما غالباً در معنایی منفی و مذموم به کار می‌رود و ادامهٔ مباحث راجع به این نوع حرص خواهد بود.

تشنه و آب شور

اگر در شخصی حرص و ولع نسبت به دنیا برانگیخته شود و به هیجان بیاید، برای رسیدن به متاع دنیا دست به هرکاری می‌زند؛ تمام روز را به دنبال آن می‌دود و تمام شب را با رویای آن سپری می‌کنند. هرچه هم که به دست بیاورد و هر قدر هم که داشته باشد، ولع و عطش آنچه ندارد او را آرام نمی‌گذارد. او تمام دنیا را هم که داشته باشد باز فقیر است: «الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِخَذَائِرِهَا!»؛ حریص فقیر است هر چند تمام دنیا را مالک شود». رویای پول و ثروت، آب شوری است که هر چه از آن بنوشی تشنه‌تر می‌شوی. اگر خود را نجات ندهی، تو را از پا درمی‌آورد. جاذبهٔ پول و رفاه، مرغ خیال بشر را به ناکجاآباد ثروت حداکثری پرواز می‌دهد و متأسفانه رسانه‌ها نیز به این پرواز خیالی اوج بیشتری می‌دهند و بارسوخ دادن نیازهای کاذب به زندگی مردم، اسباب زحمت‌های بیهوده را برای آنان فراهم می‌کنند؛ نیازهایی که عدم پاسخ‌گویی به آنان هیچ مشکلی در زندگی ایجاد نمی‌کند اما در عین حال، انرژی‌های زیادی را تلف و عمرهای بسیاری را مستهلک می‌کند. دغدغهٔ نو کردن مبلمان، به روز بودن دکوراسیون خانه، تعویض پرده‌ای که چند ماهی از عمر آن نمی‌گذرد، توجه جدی به تکراری

نپوشیدن در مهمانی‌های ویژه، تلاش جانفرسا برای بالا بردن مدل ماشین و بسیاری از نیازهای کاذب دیگر که تبدیل به دغدغه‌های جدی و عمرتلف‌کن شده؛ و این‌ها یعنی این که حتی دوشغله بودن مرد نیز کفاف تأمین این نیازها را نمی‌دهد و خانم نیز باید شاغل باشد. این عطش کورو بی‌هدف انسان را مبتلا به گناهان بسیاری مانند دروغ، رشوه، ربا و در نهایت مبتلا به آتش جهنم می‌کند.

خفت و خواری طمع‌ورزی

وقتی حرص و طمع رسیدن به متاع دنیا وجود انسان را پر کنند، برای رسیدن به آن تن به هر ذلتی می‌دهد و خود را خوار و خفیف می‌کند: «أَعْظَمُ النَّاسِ ذُلًّا الطَّامِعُ الْحَرِيصُ الثَّرِيبُ؛ ذلیل‌ترین مردم، کسی است که طمعکار، حریص و وسوسه‌گر باشد. به این ترتیب شخصیت او در نگاه دیگران تنزل یافته و قدر و منزلت او کاهش می‌یابد، بی‌آنکه این عطش و ولع به دنیا بر روزی او بیافزاید. چه خسارت بزرگی! نه تنها حرص، چیزی برای او به ارمغان نمی‌آورد، که شخصیتش را هم از او می‌گیرد: «الْحَرِصُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ وَلَا يَزِيدُ فِي رِزْقِهِ؛ حرص قدر و ارزش آدمی را پایین می‌آورد، بی‌آنکه چیزی بر رزق او بیفزاید!»

کودک طمعکار

دو کودک با هم مشغول بازی بودند. بازی خستگی و گرسنگی به همراه دارد. مادر یکی از این دو کودک، گرده نانی به فرزند خود داده بود تا در

هنگام گرسنگی آن را بخورد. اما مادرِ کودک دیگر که وضع مالی بهتری داشتند، مقداری عسل هم روی نان فرزندش مالیده بود. وقت گرسنگی که رسید، کودکی که نان و عسل داشت، آن را با اشتها و لذت تمام می‌خورد و آن کودکی که نان خالی زیر بغل داشت، با حسرت به دوستش خیره شده و آب دهانش جاری شده بود. طمع کرد و از دوستش خواست که او را هم در لقمهٔ عسلی‌اش شریک کند. اما آن کودک گفت: «به شرطی به تو عسل می‌دهم که سگ من شوی!» کودک طمعکار که اسیر چند قطره عسل شده بود، این شرط را پذیرفت. بندی آورد و به گردن کودک طمعکار انداخت و او را در کوچه‌ها به دنبال خود می‌کشید و آن کودک بیچاره هم مثل سگ پارس می‌کرد تا بلکه سرانگشتی عسل از او بگیرد و روی نان خود بکشد.

انسان حریص بردهٔ حرص و طمع خویش است و اگر فکری برای رهایی خود نکند، هر روز تارهای جدیدی به دور خود می‌تند و سرانجام در این پيله از غصه دق کرده و می‌میرد.

دو ریشه‌ی حرص

۱. بدگمانی به خدا:

حرص نشان‌دهندهٔ بدگمانی نسبت به خدا است. کسی که به پروردگار و قدرت او ایمان دارد و نسبت به انجام وعده‌هایی که خدا درباره تأمین زرق و روزی بندگان تلاشگر داده خوش‌گمان است، هرگز برای جمع‌آوری اموال حرص نمی‌زند. امیرالمؤمنین علیه السلام مالک‌اشتر

را از مشورت با بخیلان و افراد ترسو و حریصان برحذر داشته و می‌فرماید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْجِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرایز مختلفی هستند که یک ریشه دارند و آن سوء ظن به خداست!»

۲. دلبستگی به دنیا

در منطق قرآن، دنیا نوعی بازیچه کودکانه و لهو و سرگرمی است.^۱ اما حبّ دنیا و دلبستگی به زرق و برق‌های ناپایدار و زوال پذیر آن باعث شده که عده‌ای این بازی را جدی بگیرند. قرآن این دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می‌کند که از همه چیز غافل و بی‌خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند! آن‌ها به جای این که دنیا را مزرعه آخرت و گذرگاهی برای رسیدن به قرب الهی و میدانی برای به دست آوردن مکارم اخلاقی ببینند، آن را هدف نهایی خود قرار داده و تمام هم و غمشان بر خورداری از مواهب دنیا است.

امام سجاده علیه السلام ضمن دعایی سه عیب بزرگ برای حبّ دنیا برمی‌شمارند: «وَأَنْزَعُ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دَنِيَّةٍ، تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ، وَتَصُدُّ عَنِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ، وَتُذْهِلُّ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ»؛ و محبت دنیای پست را از قلبم ریشه‌کن کن، (همان محبتی) که از مرا از نعمت‌های ابدی که در نزد تو است باز می‌دارد و از تو سبب جستن به تو مانع می‌شود و از تقرب به تو غافل می‌کند».

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ (انعام، ۳۲).

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

دنیای خوب، دنیای بد

در معنای «دنیای پست» نباید اشتباه کرد. در طول تاریخ برخی فرقه‌ها با شعار پست و مذموم بودن دنیا، دست از آن شسته و در گوشه‌ای نشسته‌اند؛ بدون هیچ‌گونه حرکت سازنده و تلاشی. در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) خوبی و بدی دنیا به نوع برخورد با آن و طرز استفاده از آن بستگی دارد. براین اساس، دودنیا وجود دارد؛ دنیایی که مزرعه آخرت و وسیله‌ای برای بهره‌مندی از آن به منظور ساختن آخرت و زندگی ابدی است، و دنیایی نفرین شده و ملعون که انسان را اسیر خود کرده و از خدا دور می‌کند: «وَالدُّنْيَا دُنْيَاءُ إِنَّ دُنْيَا بَلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ؛ دنیا دو گونه است: دنیای در حد کفاف و دنیای لعنت شده».

بنابراین، حب دنیا چیزی مساوی دنیاپرستی است نه بهره‌گیری معقول از مواهب مادی در طریق وصول به معنویت که اگر چنین باشد حب دنیا نیست، بلکه حب آخرت است. امام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) وقتی شنیدند که مردی زبان به مذمت دنیا گشوده است در رد او بیاناتی در مدح و ستایش دنیا ایراد فرمودند: «... إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا وَ دَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا؛ مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ»^۱ ...؛ دنیا سرای صدق و راستی است برای آن کس که به راستی با آن رفتار کند، و جایگاه عافیت است برای کسی که از آن چیزی بفهمد،

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محلّ موعظه و اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد. دنیا مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محلّ نزول وحی الهی، و تجارت خانه اولیای الهی است. آن‌ها در دنیا رحمت خدا را به دست آورده و بهشت را از آن بهره گرفتند...».

راه غلبه بر حرص

در کلام وحی و احادیث اهل بیت (ع) راهکارهایی برای غلبه بر حرص ارائه گردیده که برخی از آن‌ها در ادامه ذکر می‌شود:

۱. یاد مرگ:

یاد مرگ انسان را از بیهودگی و دل‌بستن به دنیا باز می‌دارد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «أَمَّا وَ اللَّهِ إِنِّي لَيَمْتَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ؛ به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از سرگرم شدن به بازی و شوخی باز می‌دارد».

ایشان هر شب پس از نماز عشاء و پیش از آن که نمازگزاران پراکنده شوند با صدایی بلند و رسا می‌فرمودند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ؛ خدا شما را رحمت کند! آماده و مجهز شوید، که ندای کوچ در میان شما سرداده اند».

کسی که به یاد مرگ است، می‌داند که اینجا خانه ابدی او نیست؛ می‌داند که فردا مسافراست و راهی خانه ابدی‌اش خواهد شد؛

۱. همان، خطبه ۸۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۹۱.

می‌داند که گردنه‌های سنگین و منزلگاه‌های هولناکی در پیش دارد. چنین کسی هرگز به این زندگی چند روزه و لذت‌های کوچک و کوتاه آن دل نمی‌بندد و از آن برای سفر بزرگ خود زاد و توشه برمی‌دارد.

۲. توجه به ناچیزی و ناپایداری دنیا

کسی که بداند عمر دنیا کوتاه است برای آن سرمایه‌گذاری ابدی نمی‌کند. کسی که بداند دنیا و فرصتش در یک چشم به هم زدنی تمام می‌شود، هوس بازی نمی‌کند. برای او حرص و ولع و برسر و کله هم زدن دنیاپرستان مانند نزاع کودکان بر سر اسباب بازی‌های بی‌ارزش است. او هیچ‌گاه نمی‌گوید که ای کاش من هم چنین اسباب بازی‌ها و عروسک‌هایی داشتم و به این بازی‌های کودکانه با نگاه حقارت می‌نگرد. او که می‌داند دنیای کوچک فقط وسیله‌ای است برای ساختن آخرت و زندگی ابدی، آن را هدف خود قرار نمی‌دهد. قرآن کریم درباره ناچیزی دنیا در برابر آخرت می‌فرماید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز کمی بیش نیست».

۳. تداعی کردن بهشت

بیش از دویست آیه در قرآن و همچنین بسیاری از روایات معصومان، درباره وصف بهشت با آن نعمت‌ها و لذات بی‌ظنیر و طمع‌برانگیز و بی‌پایانش است. همین طمع بهشت می‌تواند نقش مؤثری در آرام گرفتن طمع دنیا و هیجان حرص داشته باشد. امام سجاد علیه السلام در

می‌داند و کلید همه خیر و نیکی را به دست او می‌داند^۱، و به وعده‌های الهی ایمان کامل دارد، برای جمع کردن مال و رسیدن به مواهب مادی به آب و آتش نخواهد زد.

توکل مربوط به اعتقاد است اما قناعت مربوط به سبک زندگی است. قناعت یعنی این که انسان به آنچه زندگی و معاش را مقدور می‌سازد بسنده کند و به آن راضی و خشنود باشد. در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده: «إِنْتَقِمَ مِنَ الْحِرْصِ بِالْقَنَاعَةِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنَ الْعَدُوِّ بِالْقِصَاصِ»^۲؛ از حرص، با قناعت انتقام بگیر، چنانکه با قصاص از دشمن انتقام می‌گیری».

۱. بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ همه خوبی‌ها به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی (آل عمران، ۲۶).

۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج ۲، ص ۳۱۴.

... وَ سَوْرَةُ الْغَضَبِ ...

... واز فوران خشم ...

معنای واژه‌ها

«سَوْرَةُ» به معنای، شدّت و تیزی است. عرب به بالا آمدن مایعی که در حال جوشیدن و غلیان است «سَوْرَةُ» می‌گفته است.^۱ این واژه وقتی با «الْغَضَبِ» ترکیب می‌شود، معنی «فوران خشم» می‌دهد.

غضب، تیغ دودم

خشم و غضب، قوای مسلّحه وجود انسان است. اگر غضب تحت فرماندهی عقل باشد، نیرویی حافظ منافع و تأمین کننده امنیت ما خواهد بود. این غضبِ رام و تربیت شده که از فرمانده‌ای آگاه و کاردان فرمان می‌برد، سازمان دفاعی و کمر بند ایمنی شخصیت ماست. بسیاری از سودها و کمالات با همین غضب به دست می‌آید. پس غضب عنایت بزرگ خدا به انسان است مانند شهوت که انسان برای بقا به آن نیاز ضروری دارد و اگر تحت فرمان عقل باشد نیرویی سازنده و پیش برنده است. در مقابل، همین دویروی مهم که خداوند آن‌ها را به منظور حفظ نظام زندگی و بقای نوع

۱. معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۵، ماده «سور»؛ مختار الصحاح، ص ۱۷۰؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۸.

به انسان مرحمت فرموده، اگر از تحت فرمان عقل خارج شوند، مهمترین عوامل هلاکت و بدبختی و سقوط انسان خواهند بود.

خشم مقدّس

خشمی که تحت فرمان عقل و برخاسته از نیروی ایمان و برای برپایی حق باشد، خشمی مقدّس است. در این حالت، شخص حتی در اوج خشم کاملاً بر خود تسلّط دارد و هیچ کاری خارج از قاعده عقل و خواست الهی انجام نمی‌دهد؛ هیچ سخن و حرکتی خارج از حق از او صادر نمی‌شود؛ زیرا برای رضای خدا خشمگین شده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای که به مردم مصر نوشتند، آن‌ها را به خاطر خشم مقدّسشان ستایش کردند: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ عُصِيَ فِي أَرْضِهِ، وَ ذُهِبَ بِحَقِّهِ؛ از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به مردمی که چون خداوند نافرمانی شد و حقش نادیده گرفته شد، برای او به خشم آمدند».

ایشان در فرمایشی یاران خود را به خاطر خشمگین نشدن از شکستن پیمان‌های الهی مورد عتاب و سرزنش قرار دادند: «وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَغْضَبُونَ؟ شما پیمان‌های خدا را شکسته می‌بینید اما به خشم نمی‌آیید؟!» و نیز در بیان یکی از ویژگی‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «كَانَ لَا يَغْضَبُ لِلدُّنْيَا، فَإِذَا أَغْضَبَهُ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَلَمْ يُقَمْ لِعُصْبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ»؛ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای دنیا به

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.

۳. المحجّه البيضاء: ج ۵، ص ۳۰۳.

خشم نمی‌آمد اما هرگاه حق او را به خشم می‌آورد، هیچ کس او را نمی‌شناخت و هیچ چیز نمی‌توانست جلوی خشم او را بایستد تا آن گاه که حق را برپا کند».

موسی بن عمران علیه السلام از خدا پرسید: «پروردگارا! در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه تو نیست، چه کسانی را زیر سایه عرش قرار می‌دهی؟» پاسخ سؤالش به او وحی شد و ویژگی‌های افرادی که خداوند آن‌ها را زیر سایه عرش خود قرار خواهد داد بیان گردید. یکی از آن ویژگی‌ها برخورداری از خشم مقدّس است: «و... الَّذِينَ يَغْضَبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتُحِلَّتْ مِثْلُ النَّمْرِ إِذَا حَرِدَ؛ خداوند به او وحی فرمود: ... و کسانی که هرگاه حرام‌های من حلال شمرده شوند مانند پلنگ خشمگین غضبناک می‌شوند!»

کودتای غضب

اما وای از روزی که غضب از تحت کنترل و رهبری عقل خارج شود. این غضب که عقل را از تخت سلطنت به زیر کشیده و در غل و زنجیر کرده و خودش بر کرسی حکومت نشسته، دیگر مهارشدنی نیست و به جای این که حفاظت و صیانت کند، بلای جان می‌شود؛ مثل قوای مسلّحی می‌شود که در یک کشور کودتا کنند. بنا بود قوای مسلّح از امنیت و منافع کشور حفاظت کند؛ اما حالا خود این قوا دیوانه‌وار به جان مردم افتاده و تولید ناامنی می‌کند و دیگر این کشور از هیچ بلا و آسیبی در امان نیست.

آتش بازی

غضب از جنس آتش است و کار آتش سوزاندن است. آتش حد و مرز نمی‌شناسد. شعله‌های سیری ناپذیر آتش به هر طرف زبانه می‌کشد و هر چیزی که در مسیرش قرار گرفته را می‌بلعد. خشم نیز از درون شعله می‌کشد و از چشم و گوش و زبان و دست و پا بیرون می‌زند و درون و بیرون را با هم می‌سوزاند.

شیطان نیز از جنس خشم است؛ هر دو از آتش‌اند؛ طغیانگرو نابودگر و بی‌آرام و قرار. به هنگام فوران خشم، انسان ملعبه دست شیطان و عروسک خیمه شب بازی او است.^۱ دیگر نیازی نیست که شیطان برای انجام هر گناه به زحمت بیفتد و او را وسوسه کند. وسوسه برای تحریک هوا و هوس و پس زدن عقل است. حالا دیگر غلام حلقه به گوش شیطان بر وجود انسان حکومت می‌کند و شیطان نیازی به تلاش برای کنار زدن عقل ندارد. خانه خانه اوست. حالا که شخص به هیچ صراطی مستقیم نیست و هیچ کاری از او بعید نیست، بدترین اتفاقات رخ خواهد داد: هتک حرمت، تخریب شخصیت، ناسزاگویی، تحقیر و تمسخر و توهین، نیش و زخم زبان، و هراتفاق ناگواری که نباید واقع شود. زبانه‌های آتش خشم هر چه که هست را خواهد سوزاند. خشم طغیانگر چنان قدرتمند است که همچون

۱. امام باقر (علیه السلام): «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَ إِنْ أَحْدَكُمُ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ انْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَ دَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ؛ به راستی این غضب همراهی است شیطانی که در دل آدمی زاد شعله‌ور می‌شود. هرگاه فردی از شما عصبانی می‌شود، چشمانش سرخ می‌گردد و رگ‌های گردنش باد می‌کند و شیطان به درون او راه می‌یابد» (کافی، ج ۲، ص ۳۰۵).

زلزله چند ریشتری قادر است هر آنچه سال‌ها برای آن زحمت کشیده شده را در عرض چند دقیقه نابود کند. هزار و یک بیماری و بلا هم بر سر جسم فرد خشمگین خواهد آمد. از همه مهم‌تر این که عاقبت و آخرت خود را به مخاطره انداخته است. این است که امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «الْغَضَبُ مُفْتَاخُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم کلید هر شرّی است».

در واقع خشم نوعی خودسوزی است. جنون نابودگر خشم اگر مهار نشود، درون و بیرون و دنیا و آخرت را یکجا می‌سوزاند: «الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ، مَنْ كَظَمَهَا أَظْفَأَهَا، وَمَنْ أَطْلَقَهَا كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا؛ غضب آتش شعله‌وری است که هر کس آن را مهار کند، آن آتش را خاموش کرده، و هر کس جلوی آن را باز بگذارد، اولین کسی خواهد بود که در آن آتش می‌سوزد». بعد از این آتش‌بازی و خودسوزی، حالا او مثل یک شهر سوخته است. گدازه‌های آتشفشان خشم درون و بیرونش را سوزانده و آبادی‌ها را ویران و هوا را مسموم کرده است. آثار سوء این رفتارهای تخریبی هم، او را به سادگی رها نخواهد کرد.

عواقب و پیامدهای غضب

۱. فساد ایمان: غضب با ایمان سازگاری ندارد. همین که یکی بیاید دیگری زائل خواهد شد: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلَ»؛ خشم، ایمان را تباه می‌کند همان گونه که سرکه عسل را).

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. غررالحکم، حدیث ۱۷۸۷.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۰۲.

در نقطهٔ مقابل، اگر کسی بر خشم خود غلبه کند، خدا قلبش را سرشار از ایمان خواهد کرد: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا مَلَأَ اللَّهُ جَوْفَهُ إِيْمَانًا؛ هر که خشمی را فرو خورد، خداوند درون او را از ایمان پُر کند».

۲. **بروز رفتارهای سبکسرانه:** خشم فوران کرده، پیش از هر کاری مرکز فرماندهی را هدف قرار می‌دهد. چراغ عقل که خاموش شد و امارت به دست غضب افتاد، رفتار و گفتار به شدت سبک و زننده می‌شود. در این حالت، شخص با حرکات سبکسرانهٔ سر و بدن چهرهٔ زشتی پیدا می‌کند؛ مخصوصاً وقتی این تنور خیلی داغ شده باشد و حالت درنده‌خویی به انسان دست بدهد. در روایات از این حالت به «طیش» تعبیر شده است: «الْغَضَبُ مَرْكَبُ الطَّيْشِ؛ خشم، مرکب سبکسری است».

۳. **آشکار شدن عیب‌های پنهان:** در بدن ما عوامل بیماری‌زای زیادی وجود دارد اما تا وقتی بدن قوی است اجازه ظهور و بروز به آن‌ها نمی‌دهد؛ اما همین که قوای بدن تحلیل رفته و بدن ضعیف شود، سروکله آن‌ها پیدا شده و خود را نشان می‌دهند. خشم شوم هم بستری مساعد برای ظهور و بروز عیب‌های پنهان فرد خشمگین مهیا و او را رسوا می‌کند: «بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ؛ يُبْدِي الْمَعَائِبَ، وَ يُدْنِي الشَّرَّ، وَ يُبَاعِدُ الْخَيْرَ؛ چه بد همنشینی است خشم؛ عیب‌ها را برملا می‌کند، شر را نزدیک و خیر را دور می‌گرداند».

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۲۰.

۲. حدیث ۶۸۸۸.

۳. غرر الحکم، حدیث ۴۴۱۷.

۴. ابتلا به بیماری‌های جسمی و روانی: خشم برای روح و جسم انسان سمّی مهلک است؛ تعادل روانی او را به هم ریخته و سلامت روان او را به مخاطره می‌اندازد. و همچنین فعالیت نظام‌مند دستگاه بدن را مختل می‌کند و موجب آشفتگی آن می‌شود؛ فشار خون و بیماری‌های قلبی، اختلال در عملکرد دستگاه گوارشی، اختلالات خواب، تیک‌های عصبی و سکنه برخی از آثار جسمی خشم هستند که رسیدن به مرگ را سرعت می‌بخشند: «مَنْ أَطْلَقَ غَضَبَهُ تَعَجَّلَ حَتْفُهُ»؛ هر که عنان خشم خود را آزاد بگذارد، مرگش شتاب گیرد».

۵. زمینه‌سازی برای ابتلا به انواع گناهان: اگر انسان گرفتار غضب شود، حقوقی را ضایع می‌کند، شخصیت افراد را می‌شکند، غیبت می‌کند و تهمت می‌زند، با فحش و ناسزا پل‌های عاطفی بین خود و دیگران را خراب می‌کند و ... در یک کلام، با جولان نیروهای منفی در درون شخص و دست زدن به اقدامات نابخردانه از مدار بندگی خارج می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام: اِنَّكُمْ اِنْ اطَعْتُمْ سُوْرَةَ الْغَضَبِ اُوْرَدَتْكُمْ نِهَایَةِ الْعَطَبِ^۱؛ اگر از تندي خشم فرمان برید، شما را به نقطه پایان هلاکت و نابودی می‌برد.

راهکارهای مهار خشم

۱. قبل از وقوع به فکر علاج باشید: خدا می‌داند که هریک از ما اگر خشمگین شویم چه خواهیم کرد. لحظات بسیار سختی خواهد بود.

۱. همان، حدیث ۷۹۴۸.

۲. همان، حدیث ۶۸۸۵.

آیا می‌توانیم آن شعله‌ی شیطانی را خاموش کرده و آرام بگیریم یا خود را دست بسته در اختیار خشم و به دنبال آن، گناهان دیگری که به دنبال دارد قرار خواهیم داد؟ آیا از این گردنه‌های سنگین به سلامت عبور خواهیم کرد یا در درّه‌های تاریک و وحشتناک سقوط خواهیم کرد؟ باید در لحظات آرامش به فکر آن لحظات بحرانی باشیم. امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارند: «وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصاً فِي الرَّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ؛ مرا از آن بندگان قرار ده که تو را در حال وسعت و نعمت همچون کسانی که پریشان و درمانده هستند خالصانه صدا می‌زنند». باید در آرامش مان برای آن لحظات بحرانی خوفناک باشیم و به خدا پناهنده شویم و با اشک و اضطراب از او توانایی غلبه بر خشم را تمنا کنیم.

۲. یاد خدا: هیچ چیزی آرامش بخش تر از یاد خدا نیست و هیچ چیزی هم سهمگین تر از غضب خدا نیست. یاد کردن خدا در هنگام خشم علاوه بر این که قوی‌ترین آرامش بخش است، انسان را از عذاب خدا ایمن می‌کند. این وعده خود خداست: «يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ اذْكُرْكَ فِي غَضَبِي لَا اُحَقِّقْكَ فِيمَنْ اُحَقِّقُ؟ ای فرزند آدم! در هنگام خشم مرا یاد کن تا تو را در هنگام غضبم یاد کنم و تو را همراه کسانی که نابودشان می‌کنم، نابود نکنم».

۳. به تأخیر انداختن اقدام: هر احساس و هیجانی، به روح انسان رنگ بخصوصی می‌زند که در اثر آن، دستگاه اندیشه انسان، واقعیت را به

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۲۲.

۲. الکافی ج ۲ ص ۳۰۳.

آن رنگ می بیند نه آن طور که واقعاً هست. مثلاً همان کس را که در هنگام آرامش، دوست داشتنی می دانیم، ممکن است در هنگام خشم، نفرت انگیز به نظر برسد.

پس همیشه باید در برابر قضاوت و نتیجه گیری یا تصمیم گیری احساسی و هیجانی مان یک علامت سوال بگذاریم و به خودمان فرصت دهیم تا غلیان احساسات فروکش کند تا منطق مان حاکم شود.

«إِفْلِكْ ... سَوْرَةَ غَضَبِكَ ... بِتَأْخِيرِ الْبَادِرَةِ وَ كَفِّ السَّطْوَةِ، حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ وَيُثَوِّبَ إِلَيْكَ عَقْلُكَ؛ ... با تأخیر در اقدام و مهار حالت هجومی، بر طغیان غضبت مسلط شو، تا اینکه غضبت فرو نشیند و عقلت به تو بازگردد». پس تا وقتی غضب فروکش نکرده و عقل بازنگشته، هرگونه اقدامی را به تأخیر بیندازیم.

۴. آراسته شدن به حلم و بردباری: قایق ها با اندک تلاطمی بالا و پایین می روند اما سهمگین ترین موج ها نیز قادر به تکان دادن یک ناوسنگین و عظیم نیستند. برای از بین بردن خطر اقدامات نابخراذانه ناشی از خشم، باید به صفت «حلم» آراسته شویم و این بمب ساعتی که به اندک مناسبتی فعال می شود را خنثی کنیم. «حلم» به سکون و طمأنینه و آرامش نفس در برابر هیجان برآشفستگی و خشم می گویند که باعث می شود انسان، صبور و باوقار باشد و به سرعت و سهولت، خشمگین و متلاطم نشده و دست به اقدامات سبک و سفیهانه نزند.

انسان حلیم و بردبار و خویشتن دار، در برابر ناملایمات رفتاری و

اقدامات نسنجیده دیگران، از آستانه تحمل بالایی برخوردار است و به این زودی‌ها خشمگین نمی‌شود و اگر هم خشمگین شود، تسلط بر خود را از دست نداده و از کوره در نمی‌رود و خود را دست بسته در اختیار خشم قرار نمی‌دهد. خدا هم در مقابل، جایزه بزرگی به او می‌دهد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ هیچ بنده‌ای خشم خود را فرو نخورد، مگر این که خداوند عزوجل بر عزت او در دنیا و آخرت افزود». اگر هم صفت «حلم» را درون خود نمی‌یابی، تحلم کن! یعنی خود را بردبار و حلیم نشان بده و تظاهر به حلیم بودن کن. تحلم مانند کاشتن یک نهال است که با صبوری و مراقبت بزرگ و بارور می‌شود. در این باره امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ^۱؛ اگر بردبار نیستی خود را بردبار جلوه ده، زیرا کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و به زودی یکی از آنان نشود».

آتش فتنه‌ای که با آب عقل خاموش شد

مردی از اعراب به خدمت رسول اکرم آمد و از او نصیحتی خواست. رسول اکرم در جواب او یک جمله کوتاه فرمود: «لَا تَغْضَبْ» یعنی: «خشم نگیر»، و آن مرد هم به همین مقدار قناعت کرد و به قبیله خود برگشت.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.

زمانی در اثر حادثه‌ای بین قبیله او و یک قبیله دیگر نزاع رخ داده بود و دو طرف صف‌آرایی کرده و آماده حمله به یکدیگر بودند. آن مرد روی عادت قدیم و تعصب قومی تهییج شد و برای حمایت از قوم خود سلاح به تن کرد و در صف قوم خود ایستاد. در همین حال گفتار رسول اکرم به یادش آمد که نباید خشمگین شود. خشم خود را فرو خورد و به اندیشه فرو رفت. با خود فکر کرد چربی جهت باید دو دسته از افراد بشر به روی یکدیگر شمشیر بکشند؟ خود را به صف دشمن نزدیک کرد و حاضر شد آنچه آن‌ها به عنوان دیه و غرامت می‌خواهند را از مال خودش بدهد. آن‌ها نیز که این مردانگی از او دیدند، از خواسته‌هایشان چشم پوشیدند. غائله ختم شد و آتشی که از فوران خشم افروخته شده بود، با آب عقل و منطق خاموش گشت.^۱

۵. **تغییر دادن وضعیت:** یکی از راه‌های مهار خشم که در چند روایت بر آن تأکید شده «تغییر وضعیت» است. در یکی از این روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ عَنْهُ رَجُزُ الشَّيْطَانِ؟» هر کس خشمگین شود، اگر ایستاده است بی‌درنگ بنشیند؛ زیرا این کار وسوسه شیطان را از بین می‌برد.^۲

۶. **مس در هنگام خشم:** بر اساس روایتی از امام باقر علیه السلام، هنگام خشم از دست خویشاوند رَجَمی، نزدیک شدن به او و لمس او می‌تواند تأثیر زیادی در فروکش کردن خشم داشته باشد: «وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴ (این ماجرا شهید مطهری در صفحه ۱۹۴ کتاب بیست گفتار بیان کرده است).

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۷۲.

ذِي رَحِمٍ فَلْيَنْدُنْ مِنْهُ فَلْيَمْسَهُ فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مُسَّتْ سَكَنَتْ؛^۱ هر فردی که از دست خویشاوند رَحِمی خود عصبانی شده، به او نزدیک شود و لمسش کند؛ زیرا لمس کردن رحم آرامش آفرین است».

۷. وضو گرفتن: همان طور که گفته شد شیطان از آتش است؛ و غضب آتشی شیطانی است که در وجود انسان برافروخته می شود. در روایتی از رسول خدا ﷺ با توجه به این نکته راهکاری برای غلبه بر خشم ارائه شده است: «أَنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَأَنَّ الشَّيْطَانَ خَلَقَ مِنَ النَّارِ وَإِنَّمَا يُطْفِئُ النَّارَ الْمَاءَ فَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ؛ خشم از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده است و فقط آب است که آتش را خاموش می کند. پس، هرگاه فردی از شما خشمگین شد، وضو بگیرد».

قهрман واقعی کیست؟

روزی پیامبر گرامی اسلام به سبکی زیبا و آموزنده پهلوان و قهرمان واقعی را معرفی فرمودند. ایشان ابتدا از مردم پرسیدند که در میان شما پهلوان به چه کسی می گویند؟ بعد از جواب آن ها، ایشان قهرمان واقعی را این گونه معرفی کردند: «أَيُّهَا النَّاسُ! ... مَا الصُّرْعَةُ فَيْكُمْ؟ قالوا: الشَّدِيدُ الْقَوِيُّ الَّذِي لَا يُوَضَّعُ جَنْبُهُ، فَقَالَ: بَلِ الصُّرْعَةُ حَقُّ الصُّرْعَةِ رَجُلٌ وَكَرَّ الشَّيْطَانُ فِي قَلْبِهِ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ وَظَهَرَ دُمُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ اللَّهُ فَصَرَغَ بِجِلْمِهِ غَضَبَهُ»؛^۲ ای مردم! به نظر شما پهلوان کیست؟

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۷۲.

۳. همان، ج ۷۴، ص ۱۵۰.

عرض کردند: شخص نیرومند و پرزوری که پهلویش به خاک رسانده نشود. حضرت فرمود: اما پهلوان واقعی آن کسی است که شیطان به دلش مشت کوبد و خشمش بالا گیرد و خورش به جوش آید، اما خدا را یاد کند و با بردباری، خشم خود را بر زمین کوبد».

... وَ غَلَبَةُ الْحَسَدِ ...

... واز چیرگی حسد ...

معنای حسد

حسد به معنای آرزو کردن زوال نعمت از کسی است که استحقاق آن را دارد.^۱ همچنین آرزوی بقای حالت فقر و نقص هم حسادت دانسته شده است.^۲ در واقع، حسادت حالتی است که فرد مبتلا به آن، چشم دیدن برخورداری دیگران از نعمت و خوشی را ندارد.

سرلشکر بدی ها

تاریخ پر است از جنایات فجیعی که انگیزه اصلی آن فقط حسد بوده است. عامل نخستین قتل‌ی که روی زمین انجام شد حسادت بود. حسادت باعث شد که دست قاییل به ناحق به خون برادرش هابیل آلوده شود. پیش از آن هم شیطان به پدرش آدم حسادت کرده بود. شیطان به خاطر حسادت، از فرمان خدا سرپیچی کرده و بر آدم سجده نکرده و از درگاه الهی رانده شد. او که خودش نخستین قربانی حسادت است به خوبی می‌داند که حسادت چه ابزار قدرتمندی برای به دام انداختن انسان‌ها و دور کردن آن‌ها از خداست. به همین خاطر به لشکریانش بخشنامه کرده که این دام را در نقطه نقطه مسیر حرکت انسان‌ها در زندگی پهن کنند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. مفردات الفاظ قرآن کریم، مدخل «حسد».

۲. روح المعانی، ج ۱۶، جزء ۳، ص ۵۰۷.

«يَقُولُ ابْلِيسُ لِحُجُوْدِهِ اَلْقُوا بَيْنَهُمُ الْحَسَدَ وَالبَغْيَ فَانَّهُمَا يَعْدِلَانِ عِنْدَ اللّٰهِ الشِّرْكَ»؛ ابلیس به سپاه خود می‌گوید: میان انسان‌ها حسادت و ستمگری را ترویج کنید زیرا این دو نزد خدا برابر شرک است. او به این ابزار خیلی امید بسته و نتیجه زیادی از آن گرفته است. انسان‌های زیادی را با این دام به جان هم انداخته و نیروهایشان را دچار فرسایش کرده و آن‌ها را به کام هلاکت و عذاب کشانده است. انسان در دام حسد که افتاد، دیگر از هیچ گناهی در امان نیست و تحت تأثیر این نیروی منفی ممکن است خودش را به هر گناهی آلوده کند. امام حسن مجتبی علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «الْحَسَدُ رَائِدُ الشُّوْءِ»؛ حسادت، رهبر بدی‌ها است. «رائد» یعنی پرچمدار و جلو دار. یعنی حسد که بیاید لشکری از بدی‌ها را به دنبال دارد. حسود حتی از کفر که بالاترین گناه است و سخت‌ترین عذاب را دارد ایمن نیست: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسَدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَإِنَّ الْكُفْرَ أَضْلُهُ الْحَسَدُ»؛ از حسدورزی به یکدیگر پرهیزید، زیرا ریشه کفر، حسد است.

حسود، ناخشنود از مقدرات الهی

زبان حسد زبانِ اعتراض به خداست. خداوند از فضلش نعمتی به شخصی می‌بخشد اما حسود با حسادتش به این کار خدا اعتراض می‌کند که چرا این نعمت را به او بخشیدی؟ و برای زائل کردن این نعمت تلاش می‌کند. در آیه ۵۴ سوره مبارکه نساء می‌فرماید: «أَمْ

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲. کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۳۴.

۳. کافی، ج ۸، ص ۸.

يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ بلکه آنان به مردم به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می‌ورزند.

حسادت در واقع سبک شمردن حکم و خواست خداست. امام سجاد (ع) در دعایی این‌گونه درخواست می‌کند: «... وَ لَا تَفْتِنَنِي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ... فَأَحْسَدَ خَلْقَكَ، وَأَغْمِطَ حُكْمَكَ؛... و مرا با آنچه به آنان مرحمت فرمودی آزمایش مکن، تا مبادا به آنان حسد برم، و حکم حضرتت را سبک شمارم».

خداوند بلندمرتبه به موسی بن عمران فرمود: «يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي... فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي. ای پسر عمران، حسد نوز به مردم بر آنچه از فضل خود به آن‌ها دادم...، زیرا که حسود از نعمت من غضبناک و از قسمت من در میان بندگانم ناخشنود است و هر کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست»^۱.

انسانی که ایمان دارد که تقسیم نعمت‌ها از سوی خداوند بر طبق حساب و حکمتی است و نیز می‌داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگز حسادت نمی‌ورزد.

خودزنی به سبک حسود

حسادت نابودگر اعمال نیک است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّهُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبُ»؛ از حسد دوری کنید! زیرا حسنات را نابود می‌کند همان‌گونه که آتش هیزم را از بین می‌برد».

رنج و عذاب حسود یکی و دو تا نیست. جسمش هم در معرض انواع بیماری‌ها است: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَ عَيْظاً يُوهِنُ قَلْبَكَ وَ يُمْرِضُ جِسْمَكَ وَ شَرُّ مَا اسْتَشْعَرَ قَلْبُ الْمَرْءِ الْحَسَدُ؛ حسادت جز زیان و خشم، دستاوردی ندارد؛ قلبت را سست و تنت را بیمار می‌کند. بدترین چیزی که قلب آدمی احساس می‌کند حسد است».

رنج‌های حسود بی‌امان و بی‌شمار است؛ حسناتش نابود، درونش خانه بدخواهی‌ها و خودخوری‌ها و رنج و عذاب، و جسمش در معرض انواع بیماری‌ها است. حسادت هیچ چیزی عائد حسود نمی‌کند. او در معامله‌ای یک‌طرفه همه چیز حسود را از او می‌گیرد، جسم و جان و آخرتش را. بنابراین کار حسود بیشتر از هر کاری به خودکشی و خودزنی شبیه است.

راه مقابله با حسد

برای آشنایی با راهکارهای مبارزه با حسد مواردی در ادامه ذکر می‌گردد که البته این موارد در پیوند با هم و مرتبط به یکدیگر هستند و روی هم اثر می‌گذارند.

۱. تقاضای سلامت دل از خدا

حسد نوعی بیماری روحی است. ردّ زخم‌ها و بدخواهی‌های حسود

در گوشه گوشه قلبش حک شده و فضای سینه او را سیاه و غبارآلود کرده است و در زندانی تاریک و پردرد حبس کرده است. او باید رهایی از این درد جانکاه و تطهیر فضای سینه اش را عاجزانه از خدا تمنا کند. از حسد که نجات پیدا کند، به جای این که برای به دردسر انداختن دیگران نقشه های شوم بکشد، عکس العملی سازنده در پیش خواهد گرفت؛ به جای تلاش برای محروم کردن دیگران از نعمت، بهتر از آن را برای خودش از خدا مسئلت می کند. امام سجاد (علیه السلام) در دعایی عرضه می دارند: «وَازْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسَدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَ حَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعَمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَحَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَمِنْكَ؛ و سینه ام را از حسد پاک کن تا بر هیچ یک از بندگان تو به خاطر نعمتی هایی که تو آن ها احسان کرده ای حسادت نکنم؛ و نعمتی از نعمت هایی که به دیگری داده ای. از دین و دنیا، سلامتی و تقوا، وسعت رزق و رفاه. را نبینم مگر آن که با لطف و یاری تو برای خودم امید داشته باشم».

راه سلامت دل

پیش از این گفته شد که حسد از نیرومندترین ابزارهای شیطان برای ربودن ایمان از دل مؤمنان و به ورطه نابودی کشاندن آنان است. برای مبارزه با شیطان و نیفتادن به دام او باید خدا را یاد کرد. یاد

خدا و بزرگی و قدرت او اکسیری بی بدیل و نسخه‌ای عام برای تمام دردهای بشری است. امام سجاد علیه السلام راه سلامت دل را یاد عظمت خدا می‌دانند: «وَاجْعَلْ سَلَامَةَ قُلُوبِنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ؛ و سلامت دل‌های ما را در یاد کردن عظمت خود قرار ده». از دعای دیگر ایشان نکات دقیق و مؤثری برای غلبه بر حسادت می‌توان یافت؛ ایشان عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَالتَّظَنِّي وَالْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَتَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ وَتَذَيُّرًا عَلَى عَدُوِّكَ؟ خداوند! هر آرزوی باطل و گمان بد و حسدی که شیطان در دلم افکند، توان را به یاد عظمتت و تفکر در قدرتت و تدبیر برضد دشمنت تبدیل کن!»

در این دعا امام علیه السلام برای سه خصلت بد، سه جایگزین مسئلت می‌کند. البته از آن سه خصلت بد، ما فقط به حسد می‌پردازیم. سه جایگزینی که امام از خدا مسئلت می‌کنند عبارت‌اند از: یاد عظمت خدا، تفکر در قدرت خدا، و تدبیر برضد دشمن خدا. در توضیح این فراز از دعا از «تفکر در قدرت خدا» شروع می‌کنیم.

من اگر در قدرت خدا تفکر کنم، در خواهم یافت که همان خدایی که به شخص مورد حسادت این نعمت‌ها را داده قادر است همان‌ها و حتی بهتر از آن‌ها را به من بدهد. در نتیجه، به جای حسادت و بدخواهی، خواسته‌هایم را به در خانه خدا می‌برم.

شیطان محرک حسد در انسان است و او را برای حسادت وسوسه

۱. همان، دعای ۵.

۲. همان، دعای ۲۰.

می‌کند. وقتی که من متوجه این توطئه از ناحیه شیطان باشم،
بیشتر مراقب خودم خواهم بود تا اسیر دام او نشوم و بر ضد او و
تاکتیک‌هایش تدبیری خواهم اندیشید.

اما یاد عظمت خدا و خدا را به بزرگی شناختن، هر چیزی غیر از او
را در نظرم کوچک خواهد کرد. دیگر چیزی نمی‌ماند که من بخواهم
حسادتش را بکنم و دیگر مال و مقام آن قدر در نظرم کوچک و حقیر
می‌شود که جایی برای حسادت کسی که از آن‌ها برخوردار است
باقی نمی‌ماند. خدا را که با عظمت شناسی، دیگر همه چیز را
کوچک می‌بینی: «عَظُمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ»؛
بزرگی خالق نزد تو، مخلوق را در چشمت کوچک می‌کند».

انسانی که کودکی‌اش را در خانه‌ای کوچک و محقر با حوضی کوچک
در وسط حیاط سپری کرده، وقتی بزرگ شود و به کنار استخری برود،
آن استخر در نظرش بسیار بزرگ و جذاب جلوه خواهد کرد. ولی اگر
در کنار دریا بزرگ شده باشد، همان استخر در نظرش حقیر و ناچیز
خواهد بود. کسانی هم که خدا را به عظمت و قدرت شناخته‌اند،
قدرت و داشته‌های مخلوقات در نظرشان مانند قطره‌ای در برابر دریا
خواهد بود. شناخت و معرفت این چنینی از خدا می‌تواند انسان
را در برابر تهدید و سوسه‌های دنیایی و حسد و بسیاری از رذائل
اخلاقی و امراض نفسانی بیمه کند. کسی که همیشه به یاد عظمت
و قدرت نامحدود خدا باشد، خانه دلش از خباثت‌های نفسانی

حسادت برانگیزی مانند تکبر، دنیا طلبی و ریاست طلبی تطهیر خواهد شد. یاد خدا انسان را به دریای عظمت الهی متصل می‌کند. قطره تا وقتی از دریا جداست قطره ناچیز است اما همین که به دریا پیوست، دیگر دریاست.

بالاترین مصداق یاد خدا و عظمت او، نماز است. در لحظات بحرانی و تلاطم‌های درونی می‌توان روی قدرت نماز حساب ویژه‌ای باز کرد که هیچ چیز مانند نماز نمی‌تواند بینی شیطان را به خاک بمالد: «فَمَا أَزْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ شَيْءٌ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ فَصَلَّيْهَا وَ أَزْغَمَ الشَّيْطَانُ أَنْفَهُ»؛ هیچ چیزی بهتر از نماز بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد. پس نماز بخوان و بینی‌اش را به خاک بمال!»

۲. محبت‌ورزی و خیرخواهی

حسادت با محبت ناسازگار است. محبت علاوه بر این که خودش مطلوبیت دارد و پیوندهای عاطفی را برقرار و تقویت می‌کند، می‌تواند حربه‌ای برای مقابله با حسد نیز باشد. با تمرین محبت می‌توان حسد را آرام آرام پس زد و محبت را جایگزین آن کرد. تمرین خیرخواهی، شاد شدن از رسیدن خیر به دیگران، کمک‌کردن و خیر رساندن به آن‌ها و هرگونه محبت و خیرخواهی به هر نحوی، حسد را تضعیف کرده و برمی‌چیند. امام صادق علیه السلام در بیان یکی از ویژگی‌های شخص دیندار می‌فرماید: «إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ ... وَاطَّرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ»؛ آدم دین‌دار... چون حسادت را دور افکنده

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲. امالی مفید، ص ۵۲.

محبتش آشکار است...».

محبت، بذر محبت در دل‌ها می‌کارد و شخص را محبوب قلب‌ها می‌کند: «مَنْ تَرَكَ الْحَسَدَ كَانَتْ لَهُ الْمَحَبَّةُ عِنْدَ النَّاسِ؛ هر کس حسادت را کنار بگذارد، مردم او را دوست خواهند داشت».

... ضَعْفُ الصَّبْرِ...

... و از ضعف صبر...

معنای صبر

عام‌ترین و مهم‌ترین صفت انسانی بازدارنده «صبر» است. «صبر» در لغت به معنای خویش‌داری^۱ و بازداشتن نفس از اظهار بی‌تابی و بی‌قراری^۲ است. در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع خواهان آن است و بازداشتن از آنچه عقل و شرع نهی می‌کنند^۳.

زیرساختِ ایمان

اساس ایمان، باور و عمل است؛ باور به خدا و آموزه‌های فرستادگان او و عمل برطبق آن‌ها. سلوک مؤمنانه براین مدار می‌چرخد. اما انسان در طول زندگی با دشواری‌هایی روبرو می‌شود که اگر از قبل برای مواجهه با آن‌ها آماده نشده باشد، شکیبایی و ثبات نفسش را از دست خواهد داد و ممکن است در اثر این بی‌تابی و ناشکیبایی از او عملی سرریزند که با باور و عمل ایمانی در تضاد است. بی‌صبری، انسان را در برابر دشواری‌های مسیر زندگی آسیب‌پذیر می‌کند. افراد بی‌صبر و کم‌استقامت، خیلی زود از میدان امر و نهی الهی

۱. لسان العرب، ماده «صبر».

۲. الصحاح جوهری، همان ماده.

۳. مفردات الفاظ قرآن، همان ماده.

می‌گیرزند، در برابر گناهان مقاومت نکرده و تسلیم می‌شوند و هنگام برخورد با مصائب جزع و فزع می‌کنند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ؛ کسی که صبر ندارد ایمان ندارد».

بنابراین حفظ ایمان و مداومت بر عمل مؤمنانه، نیازمند صبر و استقامت است. در روایات بر رابطه ایمان و صبر تأکید بسیاری شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛ صبر پیشه کنید! زیرا «صبر» نسبت به «ایمان» همچون «سر» است نسبت به «بدن»، (همان گونه که) جسم بی سر ارزشی ندارد، ایمان بدون صبر و شکیبایی نیز بی ارزش است».

اقسام صبر

در حدیثی که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده، صبر بر سه قسم دانسته شده است: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»؛ صبر بر سه قسم است: صبر در مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از گناه».

۱. صبر بر مصیبت:

شکیبایی انسان در برابر حوادث تلخ و ناگوار مثل خسارات مالی، مرگ عزیزان، بیماری و... از جمله مراتب صبر است که قرآن کریم از آن این گونه یاد کرده است: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۸۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۹۱.

وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات آزمایش می‌کنیم و صابران را بشارت و مژده ده؛ [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».

صبر در برابر حوادث و رویدادهای ناگوار در تأمین آرامش و حفظ تعادل روحی نیز بسیار تأثیرگذار است. علاوه بر این، همان‌گونه که ناشکیبایی و جزع و فزع در برابر حوادث، موجب بیماری‌های گوناگون و کوتاهی عمر می‌شود، صبور و شکیباً بودن به سلامت جسمی کمک قابل توجهی می‌کند. در حدیثی از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «مَنْ أَحَبَّ الْبَقَاءَ فَلْيُعِدِّ لِلْمَصَائِبِ قَلْباً صَبُوراً؛ هر کس دوست دارد زندگی‌اش ادامه یابد، باید برای مصائب قلبی صبور آماده کند».

صبر با ابراز احساسات مغایر نیست

قلب انسان کانون عواطف و احساسات است. طبیعی است که انسان وقتی از عزیزی را از دست می‌دهد، گریه و ابراز ناراحتی کند. مهم این است که انسان در برابر مصیبت، شکوه و ناشکری نکند، و به کاری‌هایی مثل خودزنی و گریبان دریدن که نشانه بی‌صبری

۱. بقره، ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۱.

وبی‌تابی است دست نزنند. صبر بر مصیبت اجر عظیمی دارد که بی‌صبری آن را از بین می‌برد.

هنگامی که رسول گرامی ﷺ فرزندش ابراهیم را از دست داد، اشک ریخت به گونه‌ای که اشک بر محاسن مبارکش جاری شد. به ایشان عرض کردند: «ای رسول خدا! شما ما را از گریه نهی کردی، اما خودت گریه می‌کنی؟!» فرمودند: «این گریه نیست، رحمت و اظهار محبت است. کسی که رحم و مهربانی نداشته باشد، مورد رحم خدا هم قرار نمی‌گیرد»^۱.

سپس به فرزندشان چنین خطاب کردند: «ما به خاطر تو غمگین ایم. چشم اشک می‌ریزد و قلب گریان است اما چیزی که خداوند متعال را به خشم آورد نمی‌گوییم»^۲.

۲. صبر بر طاعت: صبر بر طاعت یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت خدا وجود دارد. انجام تکالیفی که خدای متعال بر عهدهٔ بندگانش قرار داده، با دشواری‌هایی همراه است، لذا ممکن است انسان به خاطر دشواری در انجام آن کوتاهی کرده و آن را ترک کند، از این رو قرآن کریم انسان‌ها را به صبر بر امتثال وظایف دینی توصیه کرده است: «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»^۳؛ پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. پس او را پرست و در پرستش او شکیبا باش».

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.

۲. همان، ج ۷۹، ص ۹۰.

۳. مریم، ۶۵.

۳. صبر بر معصیت: بالاترین مرحله از صبر، صبر بر معصیت است. صبر بر معصیت یعنی ایستادگی در برابر شعله‌های سرکش شهوات و هیجان‌های برخاسته از هوی و هوس و یا جاذبه‌های دنیوی که محرک‌های نیرومندی به سوی گناه هستند. صبر در برابر معصیت‌ها و هوای نفس آن قدر عظیم است که حتی یوسف نبی علیه السلام نیز خود را از شر آن ایمن ندانسته و به خدا پناهنده می‌شود: «وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي؛^۱ و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که نفس [سرکش] قطعاً به بدی امر می‌کند مگر آن که پروردگارم رحم کند».

صبر زیبا

صبر مانند طلا عیار و درجه خلوص دارد. صبر تمام عیار صبری است که در آن هیچ‌گونه جزع و شکوه و شکایتی نباشد. خداوند کریم از پیامبرش می‌خواهد که در برابر استهزاء و تکذیب و آزار کفار و مشرکین صبری نیکو پیشه کند: «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»؛^۲ پس صبری نیکو پیشه کن». وقتی هم که فرزندان یعقوب علیه السلام پیراهن خون‌آلود یوسف علیه السلام را نزد پدر آوردند، پدر به آن‌ها فرمود که نفس شما کار زشت‌تان را در نظر تان آراسته است، و سپس فرمود: «فَصْبِرْ جَمِيلًا»؛^۳ صبری نیکو خواهم داشت». از امام باقر درباره معنای صبر جمیل سؤال شد. ایشان فرمود: «صبری است که در آن شکوه و شکایت

۱. یوسف، ۵۳.

۲. معارج، ۵.

۳. یوسف، ۱۸.

به مردم وجود ندارد»^۱. حضرت یعقوب هم صبرپیشه کرد و جز نزد خدا پیش کسی شکایت و اظهار اندوه نکرد: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»^۲؛ من شکایت غم و اندوه خود را فقط پیش خدا می‌برم». بنابراین، صبر اگر با کاری یا حرفی که نشان دهنده ناسپاسی و عدم تحمل است توأم شود دیگر زیبا نخواهد بود.

استقبال ویژه از اهل صبر

اهل صبر جایگاهی ویژه نزد خدا دارند. به همین خاطر مراسمی ویژه برای استقبال از آن‌ها در جهان آخرت تدارک دیده شده است. خدای متعال به آن‌ها وعده داده که اجرشان را تمام و کمال و بی حساب بدهد: «إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۳؛ بی‌تردید پاداش شکیبایان بی حساب و به طور کامل داده می‌شود». امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا نقل می‌کنند: «هنگامی که نامه‌های اعمال گشوده می‌شود، و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می‌گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند نه ترازوی سنجشی نصب می‌شود، و نه نامه عملی گشوده خواهد شد، سپس پیامبر آیه فوق را تلاوت فرمود که خداوند اجر صابران را بی حساب می‌دهد»^۴.

ملائکه از هر دری با اشتیاق بر آن‌ها وارد می‌شوند و به آن‌ها

۱. صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ (کافی، ج ۲، ص ۹۳).

۲. یوسف، ۸۶.

۳. زمر، ۱۰.

۴. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۰۱.

خوشامدگویی می‌کنند؛ مثل مجاهدی که سال‌ها دور از وطن مردانه جنگیده و پا پس نکشیده و حالا که پیروز و سرافراز قصد بازگشت دارد، وقتی خبر بازگشت او به خانواده و آشنایانش می‌رسد، همه با بی‌قراری انتظار دیدار او را می‌کشند و برای ورود او مراسمی ویژه ترتیب می‌دهند و وقتی از راه می‌رسد همه او را به آغوش می‌کشند و به او «خدا قوت» و خوشامد می‌گویند. قرآن کریم دربارهٔ ورود صابران و استقبال فرشتگان از آن‌ها می‌فرماید: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ فرشتگان [برای تهنیت] از هردری بر آن‌ها وارد می‌شوند [و به آنان می‌گویند]: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتی که کردید! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!» فرشتگان از میان تمام ویژگی‌های مثبتی که آن‌ها داشته‌اند، به آن‌ها به خاطر صبرشان تبریک می‌گویند؛ زیرا در واقع کلید ورودشان به بهشت همان صبر بوده است؛ صبر در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت خدا و ترک گناه و جهاد با دشمن درونی و بیرونی وجود دارد.

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر، آدم ندید

... وَقِلَّةُ الْقَنَاعَةِ ...

... واز کمی قناعت ...

معنای قناعت

قناعت به معنای اکتفا کردن به اندازه نیاز است^۱؛ در مقابل حرص که به زیاده طلبی گفته می شود. به عبارت دیگر، قناعت یعنی اکتفا کردن به مقدار کفاف. «کفاف» هم آن اندازه از امکانات زندگی است که انسان را از دیگران بی نیاز می کند و مانع درخواست از دیگری می شود^۲. انسان قانع به آن حدی از امکانات که معاش را مقدور می سازد رضایت می دهد و برای به دست آوردن بیشتر از آن مقدار، خودش را به زحمت نمی اندازد^۳.

گنج بی پایان

گفتیم که حریص همیشه تشنه آن چیزی است که ندارد. او به اندازه همه نداشته هایش فقیر و نیازمند است. او از این غافل است که بی نیازی ریشه در قلب و جان انسان دارد نه در ثروت های انباشته اش. پیامبر عظیم الشأن ﷺ می فرمایند: «لَيْسَ الْغِنَى فِي كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَإِنَّمَا الْغِنَى غِنَاءُ النَّفْسِ»؛ بی نیازی در فراوانی ثروت

۱. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ماده «قنع».

۲. مجمع البحرین، طریحی، ماده «کفف».

۳. جامع السعادات، ص ۱۳۸؛ موسوعة نضرة النعيم فی أخلاق الرسول الکریم، ذیل «القناعة».

۴. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۰.

نیست، بی نیازی تنها در بی نیازی درونی و غنای نفس است». انسان حریص آدرس را اشتباهی رفته است! او برای رسیدن به آسایش، آسایش را وداع گفته و هر چه هم که به دنبال آن می دود، فاصله اش با آن بیشتر می شود. برای رسیدن به آمال و آرزوهایش به هر ذلتی تن می دهد و حاضر می شود مقابل هر کسی تعظیم و تملق کند. اما انسان قانع با محدود کردن خواسته هایش، شادمانی و آسایشی را که حریصان با گنج ها و ثروت هایشان به دست نیاورده، با قناعت به دست آورده است. به همین خاطر در روایات از قناعت به بزرگ ترین ثروت ها یاد شده است: «لَا كَنْزٌ أَغْنَى مِنَ الْقُنُوعِ؛ هیچ گنجی بی نیازکننده تراز قناعت نیست». در واقع او پادشاهی است که تاج قناعت بر سر دارد: «كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا؛ پادشاهی در قناعت است».

سایهات را کم کن!

اسکندر مقدونی، بعد از آن که ایران را فتح کرد و فتوحات زیادی نصیبش شد، از همه طبقات برای تبریک نزد او آمدند و در برابرش کرنش و تواضع کردند. اما دیوجانس به او اعتنایی نکرد و نیامد. اسکندر شخصاً به دیدار او رفت. دیوجانس در بیابان دراز کشیده بود و به قول امروزی ها حمام آفتاب می گرفت. صدای پای اسب ها را شنید و احساس کرد جمع فراوانی به طرف او می آیند. سرش را کمی بلند کرد و دید که اسکندر با جلال و شکوه شاهانه به سراغ او می آید.

اعتنایی نکرد و دوباره دراز کشید تا این که اسب‌ها بالای سرش رسیدند و بر او سایه انداختند. اسکندر به او سلام کرد و چند کلمه‌ای با او حرف زد و سپس به او گفت: «اگر از من تقاضایی داری بگو». گفت: «فقط یک تقاضا دارم. من اینجا آفتاب گرفته بودم؛ آمدی سایه انداختی و جلوی آفتاب را گرفتی. کمی آن طرف‌تر بایست».

این برخورد دیوجانس از نظر همراهان اسکندر خیلی ابلهانه به نظر می‌آمد. با خود گفتند عجب مرد ابلهی است که از چنین فرصتی استفاده نکرد! اما واقعیت این است که دیوجانس با استغناء و مناعت طبعش روح اسکندر را خُرد کرده بود. در بازگشت به همراهانش که به ریش دیوجانس می‌خندیدند گفت: «اگر اسکندر نبودم دوست داشتم دیوجانس باشم»^۱.

درخت پُربار

قناعت، درختی پربرکت و پربار است که شخص برخوردار از آن همواره از میوه‌هایش شیرینش می‌خورد. او در دنیا آرام و آسوده و عزیز و سرافراز و شکرگزار است و در آخرت به خاطر این که به کم دنیا راضی بوده، خداوند به اعمال نیک او اگرچه کم باشد راضی می‌شود و حسابرسی او آسان و سبک می‌شود: «اَفْتَحْ بِمَا أُوتِيتَهُ يَخْفَ عَلَيْكَ الْحِسَابُ»^۲؛ به آنچه به توداده شده قانع باش تا حسابت آسان شود». امام سجاد علیه السلام در دعایی بعد از این که از خداوند می‌خواهد که راه

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص: ۹۰ و ۹۱؛ مجموعه آثار شهید مطهری،

ج ۱۸، ص: ۳۹۶ و ۳۹۷، به نقل از تاریخ علم، جرج سارتن، ص ۵۲۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۲.

روزی را براو آسان فرماید، عرصه می دارند: «وَأَنْ تُقَنِّعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي، وَأَنْ تُرْضِيَنِي بِحُصْنِي فِيَمَا قَسَمْتَ لِي، وَأَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَعُمْرِي فِي سَبِيلِ طَاعَتِكَ؛ از تو مسئلت می کنم که مرا به سهمی که برایم مقدّر کرده ای قانع سازی و به آنچه قسمتم کرده ای خشنود گردانی».

زیردستان را ببین!

چشم دوختن به زندگی و دارایی کسانی که از سطح زندگی بالاتری نسبت به ما برخوردار هستند، می تواند حرص و طمع ما را تحریک کند. به همین خاطر همین امام صادق علیه السلام می فرماید: «مبادا به بالادست خود چشم بدوزی که آنچه خداوند در این باره به پیامبرش فرموده کافی است: «از مال ها و فرزندان شان به شگفتی نیفتی (توبه/۵۶)» و نیز فرمود: «چشمان خود را به چیزهایی که رونق زندگی دنیاست و گروهی از مردم را از آن ها بهره مند کردیم نینداز (طه/۱۳۱)» و اگر در این باره شك و تردیدی یافتی زندگی رسول خدا را یاد کن که خوراکش نان جو، حلوايش خرما و سوختش شاخه نخل بود اگر پیدا می کند.».

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام همواره به شیعیان و پیروان خود توصیه می کردند که در امور مادی و دنیایی به زیردستان خود نگاه نکنند. ابوذر صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت سفارش به من فرمودند که در هیچ حالی آن ها

را ترک نخواهم کرد: سفارش فرمود که (در امور دنیوی) به پایین تراز خودم نگاه کنم نه به بالاتراز خودم^۱....».

همنشین حضرت داوود علیه السلام در بهشت

روزی حضرت داوود علیه السلام از خداوند متعال درخواست کرد تا همنشین خود در بهشت را ببیند. خداوند همنشینش را به وی معرفی کرد و داوود نبی همراه فرزندش سلیمان علیه السلام به دیدار او رفتند. حضرت می خواستند بدانند که ویژگی های ممتاز این فرد چیست که همنشین او در بهشت شده است. وقتی به خانه اش رسیدند دیدند خانه ای بسیار ساده و محقر دارد. از همسرش سراغ او را گرفتند که گفت: «برای شکستن هیزم به جنگل رفته است». آن ها به دنبالش رفتند که دیدند پشته ای هیزم بردوش گرفته و برای فروش آن به بازار می رود. هیزم ها را فروخت و با پول آن مقداری گندم خریداری کرد. حضرت داوود علیه السلام جلورفت و بعد از سلام، خود را معرفی نمود. مرد که از دیدن داوود نبی علیه السلام در پوست خود نمی گنجید با اشتیاق به روی مبارک پیامبر الهی می نگریست و از این که افتخار هم صحبتی با پیامبر بزرگ الهی شامل حالش شده اظهار خشنودی می نمود.

حضرت داوود علیه السلام خواست که مهمان مرد شود و مرد هم با خوشحالی آن ها را به خانه اش دعوت نمود و با یکدیگر به سمت خانه مرد به راه افتادند. مرد گندم ها را آرد کرد و بعد از تهیه خمیر، چند قرص پخت نمود. سفره ای پهن کرد. درون سفره سه قرص نان و مقداری آب بود. با

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹.

یکدیگر مشغول صرف غذا شدند. مرد، هر لقمه‌ای بر می داشت، «بسم الله» می گفت و وقتی لقمه‌ها را می خورد، «الحمد لله» بر زبان جاری می نمود. وقتی غذا تمام شد دست به سوی آب برد و آب را هم بدین منوال میل نمود. آن گاه دست به آسمان بلند کرد و چنین گفت:

«خدایا! به چه کسی همانند من نعمت دادی! چشم و گوش و بدن سالم به من دادی، درخت‌های جنگل را روزی من کردی در حالی که کاری برای آن‌ها انجام نداده بودم، وقتی هیزم‌ها را به بازار بردم، بر دل شخصی انداختی تا هیزم‌ها را از من بخرد و اگر چنین نمی کردی، هفته‌ها هم می نشستم کسی از من نمی خرید، با پول آن گندمی خریدم که دیگری آن را کاشته بود و کاری برای آن انجام نداده بودم ...» مرد آن قدر گفت و گفت تا اشک بر چشمانش حلقه زد.

حضرت داوود علیه السلام که به راز تقرب او به درگاه الهی پی برده بود به فرزندش سلیمان علیه السلام فرمود: «پسرم در تمام عمرم بنده‌ای به این شکرگذاری ندیده بودم!»^۱

... وَشَكَاسَةِ الْخُلُقِ ...

... واز تندخویی ...

پشت درهای بسته

شکاسه الخلق به معنی بدی اخلاق و تندخویی است. اما «خوش اخلاقی» و «بداخلاقی» دقیقاً یعنی چه؟ همه ما معنای این دو ویژگی را می دانیم. اما به خاطر اهمیت این دو در سرنوشت انسان، خوب است که کمی به مفهوم این دو صفت بپردازیم تا آن ها را روشن تر کنیم.

«خوش اخلاقی» و «بداخلاقی» مربوط به نحوه ارتباط و معاشرت افراد با دیگران در حوزه روابط اجتماعی است. طرز معاشرت و برخورد با دیگران تعیین می کند که چه کسی خوش اخلاق است و چه کسی بداخلاق. خوش اخلاق کسی است که در برخوردش با دیگران گشاده رو، ملایم و نرمخو و خوش گفتار باشد. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که خوش اخلاقی چیست، فرمودند: «تُليْنُ جَانِبَكَ وَتُطِيبُ كَلَامَكَ وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛ نرمخو و مهربان باشی، گفتارت پاکیزه و مؤدبانه باشد و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی». اصلاً خواندن تعریف خوش اخلاقی هم شیرین و لذت بخش است چه برسد به این که انسان با فرد خوش اخلاقی هم نشین و هم کلام شود! بودن با چنین شخصی برای همه ما تجربه ای خوشایند و لذت بخش است. به همین خاطر فرد خوش اخلاق دوستان و

معاشران زیادی دارد.

در مقابل، بد اخلاق کسی است که در برخوردش با دیگران، ترش رو و خشن و تند مزاج و تلخ گفتار است. معاشرت با بد اخلاق مثل عبور از یک مسیر پراز خار است. هر کس از این مسیر عبور کند خارها بدنش را خراشیده و او را آزار خواهند داد. خدای متعال پیامبرش را به خاطر خوش اخلاقی فوق العاده و نرمی رفتار ایشان با مردم تحسین می‌کند و ایشان را صاحب «خُلُقِ عَظِيمٍ» می‌خواند و می‌فرماید: «وَلَوْ كُنْتُ فَظًّا غَلِيظًا لَأَنْفَضُوكَ مِنْ حَوْلِكَ؛ اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

انسان بد اخلاق محکوم به تنهایی است. حضور فیزیکی افراد پیرامونش او را از تنهایی در نمی‌آورد زیرا هیچ‌یک از آن‌ها دمساز و مونس او نیست. او با اخلاق بد و تندش رشته پیوندهای عاطفی را بریده و خود را تنها کرده است. بدتر از همه این که خدا از او ناخشنود است. او باید پشت درهای بسته، درهایی که همه را خودش بسته است، در زندان تنهایی عذاب بکشد.

گناهی که توبه ندارد!

رسول گرامی صلی الله علیه و آله درباره توبه از بد اخلاقی می‌فرمایند: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ؛ خداوند از پذیرش توبه فرد بد اخلاق ابا دارد». از ایشان سؤال شد که: «چگونه ممکن است ای رسول خدا؟!» فرمود: «لَإِنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي أَعْظَمِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي

تَابَ مِنْهُ؛^۱ زیرا او همین که از گناهی توبه می‌کند، گناهی بزرگتر از قبلی مرتکب می‌شود».

در واقع توبه چنین شخصی واقعی نیست. به همین خاطر است که توبه‌اش مقبول واقع نمی‌شود. کسی که توبه واقعی می‌کند دیگر به آن گناه باز نمی‌گردد و آن را مرتکب نمی‌شود. من اگر از یک رفتار تند و توأم با بداخلاقی توبه کنم و پشت سرش با یک تندخویی دیگر دوباره به گناه بیفتم معلوم می‌شود که توبه‌ام توبه نبوده است. هر چه درباره حسن خلق و عظمت آن شنیده‌اید، برعکسش درباره سوء خلق صادق است. دو نمونه از پیامدهای متضاد این رو را در ادامه می‌خوانیم:

۱. خوش اخلاقی ایمان را کامل می‌کند: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا؛ کاملترین مردم از لحاظ ایمان خوش خلق‌ترین آن‌هاست»^۲؛ اما بداخلاقی ایمان را فاسد می‌گرداند: «إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيْمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخُلُّ الْعَسَلَ»^۳؛ بداخلاقی ایمان را فاسد می‌کند همان گونه که سرکه عسل را فاسد می‌کند».

۲. عاقبت اخلاق خوش بهشت است و عاقبت اخلاق بد جهنم: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مُحَالَهَ وَإِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سَيِّئَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَهَ»^۴؛ بر شما لازم است

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۹۹.

۲. اصول کافی ج: ۳ ص: ۱۵۶.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۱.

۴. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

که اخلاقی خوب داشته باشید زیرا سرانجام خوش اخلاقی بهشت است و از بد اخلاقی پرهیزید که سرانجام آن آتش است.

سرنوشت عبرت انگیز صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله

گروهی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و خبر رحلت سعد بن معاذ را به ایشان دادند. سعد در جنگ بدر و احد جنگید و از نزدیکان و مستشاران پیامبر (ص) بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با جماعتی از اصحاب به طرف منزل سعد حرکت کردند، و در حالیکه تکیه به در داده بودند امر نمودند تا سعد را غسل دهند.

غسل که به پایان رسید، سعد را حنوط نموده و کفن کرده و به سوی قبرستان بقیع حمل نمودند. رسول خدا در مراسم تشییع پای برهنه و بدون ردا به دنبال جنازه حرکت می نمود. ایشان گاهی طرف راست تابوت را می گرفت و گاهی جانب چپ را تا این که جنازه سعد را کنار قبر بر زمین گذاشتند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خود به درون قبر رفته و سعد را دفن نمود. بعد از این که پیامبر سطح قبر را صاف کردند، مادر سعد گفت: «ای سعد! بهشت گوارای تو». ولی پیامبر فرمودند: «ای مادر سعد! این گونه قاطع و یقینی به جای پروردگارت حکم نکن! فشار سختی سعد را فرا گرفته است».

مردم که به همراه پیامبر از مراسم تدفین سعد برمی گشتند از ایشان پرسیدند: «ای پیامبر خدا! کاری را از شما در مورد سعد دیدیم که بر کسی دیگر ندیدیم؛ با پای برهنه و بدون عبا تشییع جنازه آمدید».

فرمودند: «در این حالت به فرشتگانی که به تشییع آمده بودند اقتدا کردم». گفتند: «گاهی جانب راست و گاهی جانب چپ جنازه را بر دوش گرفتید». فرمود: «در تشییع جنازه دستم در دست جبرئیل بود؛ جایی را می‌گرفتم که او می‌گرفت». گفتند: «خود شما امر به غسلش دادید و بر جنازه او نماز گزاردید و لحدش را چیدید؛ آنگاه فرمودید که فشاری سخت بر او وارد شد!» فرمود: «بله؛ زیرا با خانواده‌اش بد اخلاق بود».

راهکار غلبه بر سوء خلق

بعضی خلقیات در انسان جنبه ارثی دارند و برخی اکتسابی اند. اخلاق اکتسابی، از طریق کوشش و مجاهدت خود انسان به دست می‌آید. بر اساس فرمایش امام صادق علیه السلام خلق اکتسابی بر خلق وراثتی و طبیعی برتری دارد، زیرا انتخابگرانه و دستاورد خود انسان است. در این روایت امام علیه السلام درباره این دو نوع اخلاق می‌فرمایند: «إِنَّ الْخُلُقَ مَنِحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ؛ خلق خوب برای انسان‌ها عطیه الهی است. برخی از صفات برای بعضی جنبه فطری و طبیعی دارد و بعضی خلقیات اکتسابی است که باید با قصد و اراده آن را به دست آورد». راوی می‌گوید که از ایشان پرسیدم کدام یک برتر است؟ ایشان می‌فرمایند: «صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهَا؛ کسی که خلق خوب در سرشتش آمیخته شده، به طور

طبیعی بر طبق آن عمل می‌کند و طبعش به غیر آن گرایش ندارد،
ولی صاحب خلق اکتسابی برای کسب فضائل اخلاقی تصمیم
می‌گیرد و شکیبایی می‌کند. بنابراین او برتر است».

... وَالْحَاحِ الشَّهْوَةُ ...

... واز پافشاری شهوت ...

معنای واژه‌ها

«الحاح» یعنی اصرار و پافشاری نسبت به چیزی؛ و «شهوت» هم یعنی میل و خواهش نفس؛ یعنی تمایل و تمنای نفس انسان که شامل همه تمایلات آمیخته با لذت می‌شود. این معنای عام شهوت است اما در معنای خاص به تمایلات شکمی و جنسی شهوت گفته می‌شود؛ زیرا میل و اشتهای این دو گزینه بسیار زیاد است. امام از اصرار و پافشاری شهوت به خدا پناه می‌برند؛ یعنی از شهوتی که خواستار فراتر رفتن از حد و مرز خود است.

موتور محرکه‌ی زندگی

پروردگار حکیم به تناسب زندگی زمینی ما، این تمایلات را در خمیره و طبیعت ما قرار داده است. ما برای تشکیل خانواده و بقای نسل نیاز به گزینه جنسی داریم. برای حفظ سلامتی و استمرار و بقای جسم نیز نیاز به خوردن و آشامیدن داریم. موتور محرکه جامعه و جریان اقتصاد و شکل‌گیری بازار هم همین تمایلات هستند که خداوند در وجود ما تعبیه کرده است.

ارضای بجا و حلال شهوت و لذت‌های ناشی از آن، تلخی‌ها و سختی‌های این زندگی زمینی آمیخته با رنج و محنت را بر انسان آسان و هموار می‌کند. بهره‌گیری از نعمت‌ها و مواهب الهی و لذت

بردن از آن‌ها انسان را برای ادای تکالیف و انجام مسئولیت‌هایی که از جانب خدا بر عهده‌اش قرار گرفته آماده‌تر می‌کند. اگر این لذت‌ها را از زندگی دنیایی حذف کنیم، برای اغلب انسان‌ها دیگر این دنیا حتی برای یک لحظه قابل تحمل نیست.

حدّ و مرز شهوت

پس خداوند این تمایلات را براساس حکمت در نهاد ما قرار داده است. بدون ارضا و اشباع این تمایلات، زندگی ممکن نیست. حکمت آفرینش این تمایلات، جریان یافتن زندگی است. پس حدّ و مرز شهوت این است که براساس این حکمت مدیریت شود. در واقع، شهوت باید کارگزار حکمت الهی باشد و آن هدف را دنبال کند.

این شهوتِ سرکش!

تمایلات شهوانی انسان بسیار قدرتمند و همواره خواستار فراتر رفتن از مرزهای خود و وسیع‌تر کردن میدان برای خود هستند. بنابراین اگر مهار نشوند، هر چه میدانشان بازتر شود قدرتمندتر و سرکش‌تر و خواهش‌شان آتشین‌تر خواهد شد. به یک حدّی از قدرت که برسند، همچون باز شکاری انسان را زیر چنگال‌های قدرتمند خود اسیر می‌کنند.

بسته شدن راه سعادت

امام سجاد علیه السلام در دعایی عرضه می‌دارند: «وَشَهَوَاتِي حَرَمْتَنِي!»

و شهواتم مرا محروم ساخته». افراط و زیاده‌روی در شهوت انسان را پیمودن راه سعادت و رسیدن به خدا باز می‌دارد. پیروی از هوا و هوس راه هدایت را مسدود می‌کند: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْهَدَى مَنْ يَغْلِبُهُ الْهَوَى؛ چگونه می‌تواند به هدایت برسد کسی که هوای نفس بر او غلبه کرده است؟!» امام باقر علیه السلام نیز می‌فرمایند: «مَنِ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاحَ الشَّهَوَاتِ؟ کسی که اشتیاق بهشت دارد، هوس‌رانی‌ها را کنار بگذارد».

دو راه برای مهار شهوت سرکش

۱. توجه به موقتی و زودگذر بودن این تمایلات:

قرآن پس از نقل ماجرای هبوط آدم و حوا، زمین را قرارگاه موقت و وسیله بهره‌برداری انسان برای این زندگی محدود و موقت معرفی می‌نماید: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»؛ برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره‌برداری است». همین متاع دنیا که در این آیه موقتی دانسته شده در آیات دیگر ناچیز و فانی و زودگذر معرفی شده است. متاع دنیا وسیله‌ای است که انسان می‌تواند با بهره‌گیری از آن رضای الهی را جلب کند و برای آخرت خود توشه بردارد. توجه به فانی بودن دنیا و لذت‌هایش می‌تواند به انسان کمک کند که برای زندگی دنیایی‌اش طرح ابدی نریزد و رسیدن به متاع و موانع دنیا را هدف نهایی خود قرار ندهد.

۱. غرر الحکم، باب «هوی»

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۰.

۳. بقره، ۳۶.

همین توجه اثر عمیقی در عفت و خوشتنداری و بازدارندگی از آلودگی به شهوات دارد.

۲. کنار گذاشتن معاشران هوس مدار

در علم شیمی «کاتالیزور» به ماده‌ای می‌گویند که سرعت انجام واکنش را سرعت می‌بخشد. معاشران ناباب، در طغیان شهوت انسان نقش کاتالیزور را بازی می‌کنند. انسان که به خودی خود هر لحظه در معرض فوران شهوت است، اگر در محیط‌های آلوده قرار بگیرد و همنشین انسان‌های هوس باز و اغواگر شود،

«وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يُّتُوْبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيْدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِيْلُوْا مَيْلًا عَظِيْمًا؛ و خدا می‌خواهد شما را ببخشد (واز آلودگی پاک نماید) اما آن‌ها که پیرو شهواتند می‌خواهند شما به کلی منحرف شوید.»
به گفته مفسران بزرگ، منظور از میل عظیم، هتک حدود الهی و آلوده شدن به انواع گناهان است.

... وَمَلَکَةُ الْحَمِیَّةِ ...

... واز ملکه عصیت ...

معنای واژه‌ها

منظور از «حمیت» دفاع بیجا و جانبداری غیرمنطقی و ناروا از فرد، گروه یا اعتقادی است. این که انسان در اثر محبت و دلبستگی به خانواده و بستگان و مرتب‌پین و منسوبان به خود، از آن‌ها طرفداری و حمایت غیرمنطقی کند، نشان می‌دهد که او گرفتار حمیت و تعصب است. «ملکه» هم به صفتی گفته می‌شود که در درون انسان رسوخ کرده و ریشه دوانده است.

تعصب چیست؟

از امام سجاد (علیه السلام) سؤال شد که تعصب چیست؟ ایشان فرمود: «الْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمٍ آخَرِينَ وَلَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَلَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعَيِّنَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ؛ تعصبی که شخص به خاطر آن گناه‌کار شناخته می‌شود این است که آن شخص بدان تیره و تبار خود را از نیکان دیگران بهتر بداند. این از سر تعصب نیست که شخص قومش را دوست داشته باشد. اما این که او قومش در ظلم و ستم کمک کند از تعصب است.»

پس دوست داشتن تعصب نیست؛ این که انسان در اثر دوستی و محبتی که نسبت به چیزی دارد از مدار حق و انصاف بیرون رود

و از آن حمایت بی قید و شرط کند تعصّب است. در واقع تعصّب مثل پرده‌ای است که بر روی عقل انسان می افتد و مانع دیدن حق و حقیقت توسط او می شود. قرآن کریم اقوامی را که به خاطر تعصّب بر عقاید پدران و گذشتگان‌شان در برابر انبیا می ایستادند را سرزنش می کند. حتّی کمترین مقدار تعصّب نزد خدا پذیرفته نیست و تاوانی سنگین دارد «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ هر که به اندازه یک دانه خردل تعصّب در دل دارد، خدا روز رستاخیز او را با عربهای زمان جاهلیت مبعوث کشد».

تقویت انصاف، راه مقابله با حمیت

در روایات انصاف را از لشکریان عقل و تعصب را ضدّ و دشمن آن دانسته اند. دو پادشاه در یک اقلیم نمی گنجند؛ بنابراین برای مبارزه با تعصّب و حمیت و بیرون راندن آن از وجودمان باید جانب انصاف را تقویت کنیم. «انصاف» یعنی این که انسان در رفتار و قضاوت هایش بی طرف باشد و به ناحق جانب خود یا کسی دیگر را نگیرد. منصف کسی است که تسلیم حق است و در برابر هر حقیقتی که بر او آشکار شود گردن می نهد.

... وَ مُتَابِعَةُ الْهَوَىٰ وَ مُخَالَفَةُ الْهُدَى ...

... و از پیروی از هوا و هوس و مخالفت با هدایت ...

انسان بر سر دو راهی

«هوا» یعنی میل و خواهش نفس. بنا بر منطق قرآن در برابر انسان دو راه وجود دارد؛ راه هدایت و راه پیروی از هوای نفس. در آیه ۱۱۶ سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى؛ آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آن‌ها آمده است». در آیات دیگری هوای نفس در کنار اموری یاد شده است که همگی خروج از مسیر هدایت هستند؛ برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: غافل شدن از یاد خدا^۱، انحراف از راه خدا^۲، غفلت از یاد قیامت^۳، اجابت پیامبر ﷺ^۴، مهر خوردن بر قلب^۵، انکار آیات خدا^۶، ترس از ایستادن در پیشگاه خدا.

انسان بر اثر یک نوع کشمکش و تخالف درونی، مدام در معرض ابتلا و امتحان قرار می‌گیرد. در هر موقعیتی که انسان باید تصمیم بگیرد و دست به انتخاب بزند، بر سر این دو راهی قرار گرفته است؛ هدایت

۱. اعراف، ۱۷۶.

۲. ص، ۲۶.

۳. طه، ۱۶.

۴. قصص، ۵۰.

۵. نحل، ۱۰۸.

۶. قمر، ۳.

و هوای نفس. خداوند می‌فرماید که راه خیر و شر را به انسان الهام کرده است.^۱ حالا دیگر تصمیم با خود انسان است که کدام جنبه را بر جنبه دیگر غلبه دهد؛ مسیر هدایت را طی کند یا از هوای نفسش پیروی کند.^۲

از هر که فرمان می‌بری بنده‌ی اویی!

بندگی و عبادت یعنی فرمان بردن و اطاعت کردن. بنابراین کسانی که به دنبال خواهش‌های نفسانی خود به راه می‌افتند، در واقع بنده هوای نفس خود هستند و آن را پرستش می‌کنند: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟^۳ آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟» بنابراین هواپرستی نوعی شرک است.

راهکار غلبه بر هوای نفس

۱. یاد قیامت: قرآن کریم می‌فرماید هر کس از هوای نفس پیروی کند، از راه حق منحرف می‌شود و روز حساب را فراموش می‌کند؛ و هر کس که روز حساب را فراموش کند عذابی سخت در انتظار اوست: «لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند». بنابراین

۱. شمس، ۸؛ بلد ۱۰.

۲. انسان، ۳.

۳. فرقان، ۴۳.

با یاد مداوم قیامت می‌توان با هوای نفس مقابله کرد.

۲. بیدار نگه داشته عقل: درون انسان صحنه رویارویی عقل و هوا است. هوای نفس برای نشستن بر کرسی امارت و فرمان‌فرمایی باید عقل را اسیر و دربند کند: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ؛ چه بسیار عقلی که به اسارت هوایی درآمده که فرمانروایی یافته است». بنابراین باید با عقل در برابر هوای نفس ایستاد و با آن مبارزه کرد: «قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ»؛ با عقلت به جنگ هوای نفست برو! «عقل بیدار محاسبه‌گراست و لذات بی‌نظیر و بی‌پایان زندگی ابدی در بهشت را به لذات ناچیز و ناپایدار دنیا نمی‌فروشد. امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی را که او را «أَخٌ فِي اللَّهِ؛ برادر دینی» می‌خوانند با بیانی فوق‌العاده و به زیبایی توصیف می‌کنند. ایشان در یکی از این توصیف‌ها نشانه بیدار عقل بودن برادر دینی خود را مخالفت با هوای نفس عنوان می‌کنند: «وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَىٰ فَيَخَالِفُهُ»؛ هرگاه بر سر دو راهی قرار می‌گرفت اندیشه می‌کرد که کدام به هوا و هوس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌ورزید».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

... وَ سِنَّةُ الْغَفْلَةِ ...

... و از فرورفتن در خواب غفلت ...

معنای واژه‌ها

برخی عبارت «سنة الغفلة» را به «خواب غفلت» ترجمه کرده اند؛ اگرچه این ترجمه قابل قبول است اما «سنة» در معنای دقیق کلمه، «خواب» نیست. «سنة» به سست شدن بدن در ابتدای خواب می‌گویند. در واقع معنای آن، همان خواب سبک و چُرَت است. «غفلت» هم که به معنای «بی‌خبری» است، همیشه «نسبت به چیزی» است یعنی «غافل از...». امام علیه السلام از غفلت نسبت به چه چیزی به خدا پناه می‌برند؟ از غفلت نسبت به هر چیزی که به سعادت انسان پیوند خورده است؛ غفلت از خدا، غفلت از روز معاد و حسابرسی اعمال، غفلت از واجب و حرام، غفلت از ناپایداری و فناپذیری دنیا، غفلت از شیطان و وسوسه‌های او... امام علیه السلام نه از خواب غفلت، که از کوچکترین و کمترین میزان آن به خدا پناه می‌برند.

یک لحظه کافی است...

در میدان نبرد، دیده‌بان از نقطه‌ای مُشرف به دشمن تمامی تحرکات و فعالیت‌های آنان را تحت نظر گرفته و کوچک‌ترین اقدامات آن‌ها را با هوشیاری کامل رصد می‌کند. یک لحظه خوابیدن دیده‌بان می‌تواند همهٔ معادلات نبرد را به هم بریزد و از جای پیروزی با شکست عوض شود.

انسان با دشمنی سراپا مسلّح و همه فن حریفی به نام نفس اماره روبرو است. برای نفس اماره یه لحظه غفلت کافی است تا ضربه خود را وارد کند و انسان را در مسیری انحرافی بیاندازد. برای انجام هر دستوری در مقابله با نفس اماره، شرط اول بیدار بودن است. برای کسی که به خواب رفته، بود و نبود دستور و راهکار فرقی نمی‌کند. بنابراین غفلت مادر همه گناهان و انحرافات انسان است. در نگاه اولیای اسلام برخی از امور انسان را دچار مستی می‌کند؛ مال و ثروت، ریاست و قدرت، شهوت، غرور. یکی از این مستی‌آورها غفلت است بادوام تراز مستی‌های دیگر است: «سُكْرُ الْغَفْلَةِ وَالْغُرُورِ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ؛ مستی غفلت و غرور دیرتر از مستی انواع خمرها از سر می‌پرد».

تاوان سخت غفلت

در طول زندگی هر شخصی لحظاتی مهم و حسّاس وجود دارد که تمام زندگی پس از خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خواب ماندن در حیاتی‌ترین و حسّاس‌ترین لحظات زندگی، باعث می‌شود که انسان بزرگ‌ترین فرصت‌های زندگی را از دست بدهد. انسان باید با هوشیاری تمام برای این لحظات تعیین‌کننده آماده باشد. افرادی که در کنکور شرکت می‌کنند هر کدام که برنامه‌ریزی درست‌تری داشته‌اند و با میزان آمادگی بالاتری در آزمون شرکت کرده‌اند، جایگاه بهتری را به دست خواهند آورد.

بدترین غفلت و بزرگ‌ترین خسارت این است که انسان فراموش

کند که دنیا صحنه بزرگ‌ترین آزمون انسان است و از یاد ببرد که او تکالیف و رسالاتی به عهده دارد. کسی که از بنده بودن و مأموریت و رسالت خود غافل است، در واقع از انسانیت خود غافل است^۱ و کسی که از بندگی و مکلف بودن خود غافل باشد، بندگی هوای نفس خود را خواهد کرد و سرنوشتی جز هلاکت و سقوط در انتظار او نیست. چنین شخصی اگر از خواب غفلت بیدار نشود و توبه نکند و در صدد تدارک و جبران مافات بر نیاید، تاوانی سخت خواهد پرداخت: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند [آری] آن‌ها همان غافلانند».

اُنس با یاد خدا، رمز‌بیداری

دل حرم خدا دانسته شده است: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ؟ دل حرم خداست پس در حرم خدا غیرا و را ساکن مکن».

۱. زیرا انسان آن کسی است که بار تکالیف الهی را به دوش گرفته است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ؛ ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن ابا داشتند و [لی] انسان آن را برداشت» (احزاب، ۷۲).

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

اما نفس اماره و شیطان مدام اطراف قلب انسان طواف می‌کنند تا راهی برای نفوذ به کعبه دل پیدا کرده و آن را به بتخانه مبدل کنند. اگر دیده‌بان دل بیدار باشد از حرم دل محافظت می‌کند اما اگر لحظه‌ای به خاب رود نفوذ حتمی است. رمز بیداری هم یاد خداست. به محض این که انسان به یاد خدا بیفتند، نور حق بر دل می‌تابد و آن وسوسه‌ها و خطورات از قلب دور می‌شود. خداوند خودش فرموده: «أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي»؛ من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. مسلماً کسی که خدا همنشین باشد، غفلت زده نخواهد بود.

بالاترین و بهترین روش یاد خدا نماز خواندن است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ نماز را برای یاد من به پا دار. امام باقر (علیه السلام) درباره غفلت زدایی نماز می‌فرماید: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافِظٌ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ فَصَلَّاهَا لَوَقْتِهَا فَلَيْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِينَ»؛ هر مؤمنی که از نمازهای فریضه خود مراقبت کند و آن‌ها را در وقت خود به جای آورد، از غافلان نخواهد بود.

در روایات برخی از دیگر اعمال نیز غفلت زدا معرفی شده‌اند:

- کفن، انسان را به یاد خدا و حضور در پیشگاه او در روز حساب می‌اندازد. نگه داشتن کفن در خانه و نگاه کردن به آن انسان را بیدار نگه می‌دارد: «مَنْ كَانَ كَفْنُهُ فِي بَيْتِهِ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَكَانَ

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۶.

۲. طه، ۱۴.

۳. فروع کافی، ج ۲، ص ۳۳.

مَأْجُورًا كَلَّمَا نَظَرَ إِلَيْهِ^۱؛ کسی که کفش در خانه اش باشد، نامش در زمره غافلان ثبت نخواهد شد و هرگاه به آن نگاه کند اجر خواهد برد». - قرآن عهد الهی است و قرائت آن، تجدید عهد و پیمان است. برای کسی که قرآن قرائت می کند یادآوری می شود که عهدی با خدا دارد و تکالیفی به عهده اوست و حساب و کتابی در کار است. در روایتی از پیامبر (ص) قرائت صد آیه موجب ثبت نشدن نام انسان در میان غافلان دانسته شده است: «مَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ^۲؛ هر کس صد آیه بخواند، نامش در زمره غافلان ثبت نگردد». و در روایت دیگری از ایشان قرائت ده آیه در یک شب همان اثر را دارد: «مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ^۳؛ هر کس در یک شب ده آیه از قرآن بخواند از غافلین نوشته نشود».

با غافلان مباحث!

برای زنده نگه داشتن یاد خدا در دل و از بین بردن زمینه های غفلت، لازم است در انتخاب همتشین و محیط و مجالس دقت کرد. بسیاری از محیط ها به طور طبیعی غفلت زاست. مجالس اهل غفلت و بطالت و معاشرت با انسان های دنیا دوست و هواپرست، انسان را به سوی غفلت می کشاند. امام سجاد (علیه السلام) در بیان عوامل سلب توفیق به پروردگارش عرضه می دارد: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلِفَ مَجَالِسِ

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۰.

۲. همان، ج ۸۹، ص ۱۹۹.

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۱۲.

الْبَطَّالِينَ فَبَيَّنِي وَبَيَّنْهُمْ خَلِّتَنِي...؛ یا شاید مرا در میان اهل غفلت یافتی و از رحمت ناامیدم کردی؛ یا شاید دیدی با مجالس اهل باطل انس و الفت دارم و مرا در میان آن‌ها وا گذاشتی...».

قرآن کریم در ارائه ملاک انتخاب دوست و همنشین می‌فرماید: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

باید با کسانی دمخور و همنشین باشیم که رویشان به سوی خداست و هدفشان جلب خشنودی و رضایت او. کسانی که از خدا غافل‌اند، پیرو هوای نفس خود هستند و همنشینی با آن‌ها می‌تواند انسان را به سوی هواپرستی سوق دهد.

۱. دعای ابوحمزه ثمالی.

۲. کهف، ۲۸.

... وَتَعَاطَى الْكُلْفَةَ ...

... واز به تکلف انداختن خود ...

معنای واژه‌ها

«تعاطی» به معنای انجام کاری و اشتغال پیدا کردن به آن می‌باشد. «کلفت» هم یعنی مشقت و زحمت. بنابراین «تعاطی الکلفة» یعنی این که کسی خود را برای انجام کاری به رنج و زحمت بیاندازد.

راه ناتمام

بسیاری از محصولاتی که در بازار وجود دارند به خصوص اگر ساختاری پیچیده و حساس داشته باشند، در جعبه آن‌ها دفترچه دستورالعمل استفاده از آن‌ها قرار داده شده است. اگر آن محصول براساس آن دستورها مورد استفاده قرار گیرد، سالم مانده و بیشترین قابلیت خود را نشان خواهد داد؛ اما اگر در استفاده از آن‌ها، آن دستورات رعایت نشوند، محصول به زودی از کار افتاده و در دسر ایجاد خواهد کرد. به عنوان مثال، اگر در یک ماشین لباسشویی که نهایتاً توانایی شستن پنج کیلو لباس را در یک نوبت دارد، ده کیلو لباس ریخته شود، در همان نوبت شست و شوای کار می‌افتد. اگر هم همانجا خراب نشود، و در دفعات بعدی باز هم لباس بیش از حد در آن قرار گیرد، به زودی از کار می‌افتد.

انسان‌ها نیز همین‌گونه هستند. هر کسی حدّ تحمل و طاقتی دارد و به دوش کشیدن بیش از آن حدّ برایش مقدور نیست. خداوند حکیم

هم در تکالیفی که به دوش انسان گذاشته، این حد را در نظر گرفته است. او سازنده انسان است و زیرو بم و صلاح و فساد ساخته دست خود را به خوبی می شناسد و در برنامه ای که به او می دهد تمام این ها را لحاظ می کند. اما اگر کسی بدون در نظر گرفتن حد خودش و برنامه ای که سازنده اش به او داده، بار اضافی بر خود تحمیل کند، در میانه راه از زیر بار شانه خالی خواهد کرد.

وقتی چیزی را که انجام آن ضروری نیست، علی رغم میلمان بر خود تحمیل کنیم و آن را با مشقت و زیر فشار انجام دهیم، از آن کار دل زده خواهیم شد. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغُلُوا فِيهِ بِرْفَقٍ وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبَتِّ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَىٰ»؛ این دین حکیمانه و متین است؛ پس با نرمی و ملایمت در آن وارد شوید و عبادت الهی را در نظر بندگانش ناپسند و منفور نکنید؛ [که اگر چنین کنید] در نتیجه، مانند آن سواری خواهید بود که نه راه را پیموده و نه پشت حیوان را [از بار سنگین] سالم گذاشته است».

یعنی اسلام دین میانه روی و اعتدال است. برنامه های آن متین و منطقی و مبتنی بر ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی است. بنابراین باید طوری عمل کرد که عبادت برای نفس آزاردهنده نباشد بلکه شیفته عبادت باشد و برای انجام آن شوق داشته باشد. بنابراین باید تا وقتی شوق و رغبت داریم عبادت کنیم و هنگام خستگی

و بی حالی از آن دست بکشیم تا دل زده نشویم. برخی می‌گویند: «عبادت است دیگر؛ هر چه بیشتر بهتر». اما این حرف درست نیست. همان‌طور که در استفاده از غذای خوب غلط است که بگوییم «هر چه بیشتر بهتر»، در مورد عبادت هم همین‌گونه است. عبادت باید با نشاط روح توأم باشد. البته عبادت اگر روی اصول صحیح صورت گیرد، تدریجاً انس و علاقه و نشاط هم پیدا می‌شود.^۱

سواری که قصد پیمودن راهی طولانی را دارد، اگریش از حدّ توان اسب براو بار کند و تنها شلاق را بشناسد، اسب در میانه راه خسته و با تن زخمی از ادامه مسیر باز می‌ماند.

فراتر رفتن از مرزهای الهی

تکالیف شرعی، مرزهای الهی هستند که نباید از آن‌ها نافرمانی کرد: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۲؛ اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگراست». بنابراین، آسان گرفتن بر خود در انجام عبادات، مربوط به مستحبات است. امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیه به آسان گرفتن بر نفس در عبادت، واجبات را استثنا می‌کنند: «وَ حَادِغْ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ اُزْفُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا، إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ

۱. ر. ک. به: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص: ۳۱۷.

۲. بقره، ۲۲۹.

قَصَائِهَا وَتَعَاهِدَهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا؛ نفس خود را در واداشتن به عبادت فریب ده، و با آن مدارا کن، و به زور و اکراه بر چیزی مجبورش نساز، و در وقت فراغت و نشاط به کارش گیر، جز در آنچه که بر تو واجب است، و باید آن را در وقت خاص خودش به جا آوری».

این همه در سر برای هیچ!

بعضی ها بی خود و بی جهت زندگی را برای خودشان و دیگران سخت می کنند. آن قدر قیود و رسوم بیهوده و در دسرساز درست کرده اند که کوچکترین حرکتی مخارج و زحمات بسیاری بر افراد تحمیل می کند. مدیران و مسئولانی که برای خود جلال و جبروتی قائل اند و روبرو شدن و ادای احترام به آن ها نیاز به گذراندن یک دوره آموزشی دارد؛ تجمل گرایی که برای مهمانی دادن چند نوع غذا و انواع سالاد و دسر و نوشیدنی درست می کنند و علاوه بر این که خودشان را به در دسر انداخته اند، باعث شده اند که مهمان نیز برای میزبانی از آن ها در آینده به زحمت بیفتند. علاوه بر این که سنت مهمانی رفتن و مهمانی دادن هم به خاطر مشکلات عدیده ای که دارد از رونق بیفتد و مهمان که در اسلام موجب خیر و برکت دانسته شده است، اسباب در دسر به حساب آید. این تکلفات بی جا و بی مورد، عده زیادی را گرفتار در دسر ها و زحمات بیهوده نموده است؛ هزارها قید دست و پا گیر برای غذا خوردن، لباس پوشیدن، رفت و آمدها، پذیرایی ها، مهمانی ها، عروسی ها، مسافرت ها ساخته و هزارها قید

برای لباس پوشیدن و هزارها قید برای رفت و آمدها، پذیرایی‌ها، مهمانی‌ها، عروسی‌ها و مسافرت‌ها ساخته و نه تنها زندگی را برای خود سخت و دشوار کرده‌اند بلکه معاشران و اطرافیان‌شان را هم به تکلف و سختی انداخته‌اند.

در دعای پس از نماز شب جمعه واره شده: «وَأَزْحَمْنِي مِنْ أَنْ أَتَكَلَّفَ طَلَبَ مَا لَا يَغْنِيْنِي؛^۱ به من رحم کن و مرا بازدار از این که در پی کارهای بیهوده خود را به رنج افکنم».

امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای شخصی که ایشان را به منزلش دعوت کرده بود شرط کردند که نه خود را به مشقت و تکلف نیندازد و نه خانواده‌اش را. در این روایت که از امام رضا علیه السلام نقل شده، آن حضرت می‌فرماید: «مردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت کرد. امام علیه السلام به او فرمود: «دعوت را به سه شرط می‌پذیرم». عرض کرد: «آن سه شرط چیست یا امیرالمؤمنین؟» فرمود: «چیزی از بیرون برای ما نیآوری، چیزی که در خانه داری از ما دریغ نکنی، و بر اهل خانه‌ات سخت نگیری». عرض کرد: «پذیرفتم». و حضرت دعوت او را پذیرفت^۲.

امام صادق علیه السلام دربارهٔ ویژگی دوست دلخواه و دلنشین می‌فرماید: «أَنْقُلُ إِخْوَانِي عَلَى مَنْ يَتَكَلَّفُ لِي وَاتَّحَفُظُ مِنْهُ وَأَخَفَّهُمْ عَلَى قَلْبِي مَنْ أَكُونُ مَعَهُمْ كَمَا أَكُونُ وَحْدِي؛^۳ برای من ناخوشایندترین دوستانم، کسی است که به خاطر من به مشقت و تکلف بیفتد،

۱. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲. خصال، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۵.

و دلپذیرترین شان آن‌هایی هستند که در کنار آن‌ها مانند تنهایی خودم راحت هستم».

انسان دیندار باید به دور از افراط و تفریط باشد و شیوه رفتاری و سلوک اجتماعی پیامبر عظیم‌الشان را سرمشق قرار دهد. ایشان با وجود این که به پاکیزگی و نظافت و معطر بودن مقید بود، در عین حال زندگی ساده و بی‌تکلفی داشت و پرهیز از تکلف یکی از اصول زندگی ایشان بود.

... وَإِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ ...

... واز برگزیدن باطل بر حق ...

معنای واژه‌ها

«ایثار» یعنی ترجیح و برتری دادن و مقدم کردن دیگری بر خود. قرآن کریم دربارهٔ انصار که مهاجرین را در تقسیم غنائم بر خود مقدم داشتند می‌فرماید: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».

«حق» به معنای مطابقت با واقعیت، هماهنگی و درستی است؛ و «باطل» که در برابر آن است به معنای چیزی است که حقیقت و ثباتی ندارد. حق و باطل معنای بسیار وسیعی دارند که تمام اعمال و رفتار و نیات ما را پوشش می‌دهند به طوری که کوچکترین فکر و نیتی که می‌کنیم یا کوچکترین حرکتی که می‌کنیم یا حق است یا باطل. در منطق قرآن، ریشهٔ حق خدا است. اصلاً «حق» یکی از نام‌های خداوند است. او حق است و هر چیزی که آفریده و هر چه خواسته همگی حق و اساس حق است. بنابراین معیار حق بودن کارهای انسان این است که با نظام آفرینش سازگار بوده و با خواست خداوند مطابقت داشته باشد؛ در غیر این صورت باطل است.

از کدام گروهی؟

نبرد حق و باطل در همیشهٔ تاریخ برقرار بوده است. اما خداوند حق

است و اراده فرموده که حق پیروز باشد و باطل در هم کوبیده شود. امام صادق (علیه السلام) در این باره می فرماید: «لَيْسَ مِنْ بَاطِلٍ يَقُومُ بِإِزَاءِ الْحَقِّ إِلَّا غَلَبَ الْحَقُّ الْبَاطِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ...»؛ هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آن که حق بر باطل چیره می شود و این سخن خداوند است: «بلکه حق را بر سر باطل می زنیم که آن را در هم می کوبد...». در آیه ۲۴ سوره مبارکه شوری هم می فرماید: «يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ؛ و باطل را محو می کند و حق را بفرمانش پابرجا می سازد». حالا خوب دقت کن و ببین که در کدام سپاه هستی! سپاهی از پیش برنده یا سپاهی محکوم به نابودی و زوال؟ اصلاً نشانه ایمان هم همین است که از مدار حق خارج نشوی:

إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤْثِرَ الْحَقُّ وَإِنْ ضَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَإِنْ نَفَعَكَ^۱؛ از نشانه های ایمان این است که حق را اگرچه بر ضررت باشد بر باطل ترجیح بدهی اگرچه آن باطل به سودت باشد.

لَا يَكْمُلُ الْمُؤْمِنُ إِيْمَانُهُ حَتَّى يَحْتَوِيَ عَلَى مِائَةِ وَثَلَاثِ خِصَالٍ: ... لَا يَقْبَلُ الْبَاطِلُ مِنْ صَدِيقِهِ وَلَا يَرُدُّ الْحَقُّ مِنْ عَدُوِّهِ^۲؛ ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر آن که ۱۰۳ صفت در او باشد: ... باطل را از دوستش نمی پذیرد و در مقابله با دشمن، حق را پایمال نمی کند.

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۴۲.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۰.

اعمال در ترازوی حق

همیشه برای گزینش‌ها اساس‌نامه و معیارهایی وجود دارد و افرادی گزینش می‌شوند که با بیشترین معیارهای مدنظر مطابقت داشته باشند. برای پذیرش اعمال ما نیز معیاری وجود دارد و آن معیار «حق» است. حق، خدا و کار او و خواست او است. هر کسی که اعمالش با آنچه خدا خواسته منطبق باشد، در ترازوی سنجش اعمال، کفه اعمالش سنگین خواهد بود: «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ وزن کردن (اعمال) و سنجش ارزش آن‌ها) در آن روز، حق است! کسانی که میزان‌های (عمل) آن‌ها سنگین است، همان رستگارانند!»

بندگان برگزیده خدا که از مدار حق خارج نشده‌اند، الگوهای ایده‌آل برای الگوبرداری هستند. رفتارهای آن‌ها یکی از بهترین راه‌های تشخیص حق و باطل است. آن‌ها عالی‌ترین رتبه را در حق‌مداری دارند و هر کسی که به آن‌ها نزدیک تر باشد، به حق نزدیک تر است. در یکی از زیارات مطلقه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «السلام علی میزان الاعمال^۲: سلام بر ترازوی سنجش اعمال».

۱. اعراف، ۸.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام.

... وَالْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثَمِ ...
... واز مداومت بر گناه ...

معنای واژه‌ها

«اصرار» یعنی پافشاری کردن و «مأثم» به اصطلاح ادبی «مصدر میمی» و به معنای گناه است.

تعریف اصرار بر گناه

اصرار بر گناه، فقط تکرار گناه نیست بلکه حتی یک بار مرتکب شدن گناه بدون پشیمانی و استغفار و تصمیم به توبه، اصرار بر گناه است. امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱ و بر گناه اصرار نمی‌ورزند چون به زشتی گناه آگاه‌اند می‌فرماید: «اصرار این است که کسی گناه کند و به خاطر آن از خدا آمرزش نخواهد و در فکر توبه نباشد»^۲.

حکم مردود شدن اعمال

اصرار بر گناه مجازات سنگینی دارد؛ مثل آتشی است که بر خرمن اعمال می‌افتد و همه را خاکستر می‌کند. امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «لَا وَاللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ عَلَى الْإِصْرَارِ عَلَى شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِيهِ»^۳ به خدا سوگند که خداوند چیزی از عبادت

۱. آل عمران، ۱۳۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۸۸.

بنده‌ای که بر یکی از گناهانش اصرار دارد را نمی‌پذیرد». کسی که گناه می‌کند، در واقع با خدا و پیامبرش دشمنی کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبْتُ قَرَابَتَهُ؛ دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که نافرمانی خدا را کند اگرچه خویشاوندی نزدیکی با ایشان داشته باشد». کسی که برگناه اصرار دارد، در حقیقت پرچم این دشمنی را بلند کرده و به این دشمنی ادامه می‌دهد. و سرنوشت دشمن خدا و پیامبرش ناگفته پیدا است.

راه نجات

برای نجات از این عمل پلید راهی جز استغفار و توبه نیست. «استغفار» عذرخواهی است و «توبه» بازگشت همراه با پشیمانی. اگر کسی از خدا بخواهد که او را به خاطر گناهش ببخشد اما در دلش از گناهی که کرده پشیمان نباشد، در واقع استغفارش واقعی نیست. استغفار واقعی استغفاری است که از سرندامت و پشیمانی باشد؛ از این رو، تصمیم بر توبه نشانه واقعی بودن استغفار است. فرض کنید دانش‌آموزی با انجام کارهای ناروا نظم کلاس را به هم می‌ریزد. معلم که می‌فهمد کار او بوده او را بازخواست می‌کند. دانش‌آموز با عذرخواهی سرجایش می‌نشیند اما همین که معلم می‌خواهد درس را ادامه دهد، او دوباره همان کار ناشایست را انجام می‌دهد. این تکرار دوباره، نشان می‌دهد که عذرخواهی او واقعی نبوده و از کارش

پشیمان نیست. بار سوم که کارش را تکرار کند، معلم خواهد گفت: «خودت را مسخره کرده‌ای؟!» در روایتی امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ اسْتَغْفَرَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَنْدَمْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ^۱...؛ کسی که بازبانش استغفار می‌کند اما در قلبش پشیمان نیست، خودش را مسخره کرده است».

برای نجات راهی جز پشیمانی قلبی و توبه وجود ندارد: «اللَّهُمَّ إِنْ يَكُنِ النَّدَمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النَّادِمِينَ، وَإِنْ يَكُنِ التَّرْكُ لِمَعْصِيَتِكَ إِنْابَةً فَأَنَا أَوَّلُ الْمُنْيَبِينَ، وَإِنْ يَكُنِ الْإِسْتِغْفَارُ حِطَّةً لِلذُّنُوبِ فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ^۲؛ خدایا اگر پشیمانی در پیشگاهت توبه است، پس من پشیمانترین پشیمانانم، و اگر ترک گناه بازگشت است من از اولین بازگشت کنندگانم، و اگر طلب آمرزش مایه ریزش گناهان است من از استغفار کنندگانم».

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۶.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۳۱.

... وَاسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ ...
... واز کوچک شمردن گناه و بزرگ شمردن طاعت ...

معنای واژه‌ها

«استصغار» به معنی کوچک شمردن است و «استکبار» به معنی بزرگ شمردن.

قدم زدن در میدان مین

اگرپای یک پینگ‌پنگ باز هنگام جهش برای زدن ضربه به توپ به طرزى درست بر زمین فرود نیاد، به زمین می‌خورد و یک امتیاز از دست می‌دهد اما اگر همین اتفاق برای یک گاو باز اسپانیایی بیفتد کارش تمام است! اشتباه در هر جایی توانی دارد؛ گاهی کوچک است و گاهی بزرگ و سنگین.

گناه خطرناک‌ترین حوزه‌ای است که یک انسان می‌تواند در آن پا بگذارد. گناه منطقه خطر است. هر نقطه از آن مین‌گذاری شده و هر قدمی در آن می‌تواند قدم آخر باشد. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَتَمَ... سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ... وَلَا يَسْتَقِيلَنَّ أَحَدُكُمْ شَيْئاً مِنَ الْمَعَاصِي فَإِنَّهُ لَا يَذَرِي فِي أَيْبِهَا سَخَطُ اللَّهِ؛ خداوند بلندمرتبه خشمش را در میان گناهان پنهان کرده است. هیچ یک از شما هیچ گناهی را کم و ناچیز محسوب نکند زیرا نمی‌داند که خشم خدا در کدام گناه است».

خدای بزرگ و بنده‌ی یاغی

کوچک به حساب آوردن گناه، خودش گناهی بزرگ و نابخشودنی است: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهَا صَاحِبُهُ؛ سخت‌ترین گناهان، آن است که کسی که مرتکب آن می‌شود سبکش بشمارد». گناه او بزرگ است زیرا جسارت پیدا کرده که نافرمانی خدا را کند. این گستاخی در واقع نوعی یاغی‌گری و گردن‌کلفتی در برابر خدای قهار است که طومار یاغیان و گردنکشان را در هم می‌پیچد. او که با تهدید یک انسان می‌ترسد و محتاطانه رفتار می‌کند، حالا انگار در برابرین همه تهدید و وعید خدا اصلاً ککش هم نگزیده و اعتنائی نکرده است. در برابر عظمت خداوند هیچ گناهی کوچک نیست. امام سجاد علیه السلام در مقام طلب آمرزش از خداوند عرضه می‌دارند: «ای معبود من! اگر در برابر تو آن قدر بگریم که مژه‌های چشمم فرو ریزد و چنان صدا به گریه بلند کنم که نفسم ببرد و آن قدر در خدمت تو بایستم که هردو پای من ورم کند و آن قدر برای تو تعظیم کنم که کمرم خرد شود و آن قدر تو را سجده کنم که چشمانم از کاسه بیرون شود و در همه عمرم خاک بخورم و تا پایان عمرم آب آغشته به خاکستر بنوشم و در میان این کارها آن قدر نام تو را بگویم تا زبانم از کار بیفتد، و از شرم تو چشم به سوی آسمان برندارم، با همه این احوال سزاوار این نیستم که یک گناه از گناهان من پاک شود».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۷۷.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۱۶.

واقع بین باشید!

امام در عبارت بعد، از زیاد شمردن طاعت به خدا پناه می برد. شخصی که طاعت و عبادت خود را بزرگ می بیند، در واقع خود را در برابر پروردگار عددی به حساب آورده است. زیاد شمردن طاعت ناشی از عجب و غرور است. عجب گناهی بزرگ و از بین برنده اجر عبادت است: «وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ؛ عبادتم را با عجب و خودپسندی فاسد نکن!»

علاوه بر این که این تصوّر، به دور از واقعیت است و توهمی بیش نیست؛ زیرا کوشاترین فرد در عبادت هم از عبادت خدا آن گونه که شایسته خدایی اوست عاجز است. امام سجاده علیه السلام عرضه می دارد: «وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهِدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكُرُ عِبَادَكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ، وَأَعْبُدُهُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ؛ و هرچه در طاعت تو بکوشد باز به کمتر از آن چه سزاوار تو است اکتفا کرده است. پس شاکرترین بندگان از سپاس تو عاجز است و عبادت کننده ترین ایشان در طاعت تو مقصر».

از طرفی دیگر، توانایی طاعت از طریق غذایی کسب شده که خداوند روزی انسان می کند: «ثُمَّ لَمْ تَسْمُهُ الْقِصَاصَ فِيمَا أَكَلَ مِنْ رِزْقِكَ الَّذِي يَقْوَى بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ؛ آنگاه آنچه از روزی تو تناول کرده، و بدان بر طاعت تو نیرو گرفته است، در شمار نیاوردی». امام حسین علیه السلام در دعای عرفه عرضه می دارد: «بارالها! کدامین

۱. همان، دعای ۲۰.

۲. همان، دعای ۳۷.

نعمت‌هایت را به شمارش و بیان درآورم، یا به سپاسگویی کدامین عطا‌های توقیام کنم، با این‌که آن نعمت‌ها و عطا‌ها بیش از آن است که شمارندگان از عهده محاسبه آن‌ها برآیند و حافظان، توانایی علم به آن‌ها را داشته باشند».

بنده‌ای که حتی از شمردن نعمت‌هایی که خدا به او داده عاجز است، چگونه می‌تواند شکر همه آن‌ها را به جا آورد؟! و چگونه می‌تواند طاعت ناچیز و ناقابل خود را چیزی به حساب آورد. باید به کوتاهی خود در عبادت و بندگی توجه کنیم و بابت گناهان و خطاهایی که داشته‌ایم خود را محکوم و از خدا عذرخواهی کنیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبَحُ وَأُمْسِي مُسْتَقِيلاً لِعَمَلِي، مُعْتَرِفاً بِذَنْبِي، مُقِرّاً بِخَطَايَايَ؛ خدایا! من هر بامداد و شام عمل خود را اندک می‌بینم و به گناه خود اعتراف می‌کنم و به خطای خویش اقرار دارم».

... وَ مُبَاهَاةَ الْمُكْثَرِينَ ...

... و از فخر و نازیدن ثروتمندان ...

معنای واژه‌ها

«مباهات» یعنی افتخار کردن و فخر فروختن، و «مُکثر» یعنی دارا و ثروتمند.

جنون نمایش ثروت

عده‌ای از ثروتمندان از این که ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می‌برند؛ از این که سوار بر خودروهای لوکس در خیابان‌ها چرخ بزنند و چشم‌ها را به خود خیره کنند؛ از این که ساعت‌های گران‌قیمت به مچشان ببندند و کفش‌های برند خود را به رخ دیگران بکشند یا این که در شبکه‌های مجازی صفحه‌ی بچه پولدارها ایجاد کنند و عکس امکانات چشم‌پُرکن خود را در آن قرار دهند تا دیگران ببینند که آن‌ها چقدر پولدارند!

قارون و نمایش ثروت

قارون که ثروت او ضرب‌المثل شده، از این قانون مستثنی نبوده است. او هوس کرد بهترین زینت‌ها و ثروت افسانه‌ای خود را به نمایش بگذارد. بعضی نوشته‌اند که قارون با يك جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت، در حالی که چهار هزار نفر بر اسب‌های گران‌قیمت با پوشش‌های سرخ سوار بودند. کنیزان

سپیدروی با خود آورد که برزین‌هایی طلایی که بر استرهای سفید رنگ قرار داشت سوار بودند. لباس‌هایشان سرخ، و همه غرق زیورآلات طلا! بعضی عدد نفرات او را هفتاد هزار نوشته‌اند. در هر حال، او نمایشی افسانه‌ای برپا کرده بود. در عکس‌العمل به این خودنمایی و فخرفروشی، مردم به دو گروه تقسیم شدند: اکثریت دنیاپرست که این صحنه خیره‌کننده قلبشان را از جا تکان داد و آه سوزانی از دل کشیدند و آرزو کردند که ای کاش به جای قارون بودند، اگرچه برای يك لحظه! چنان‌که قرآن می‌فرماید: «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ آن‌ها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» آفرین بر قارون و بر این ثروت سرشارش! چه جاه و جلالی؟ ولی در مقابل این گروه پُرتعداد، گروهی کم‌تعداد اما عالم و اندیشمند، پرهیزگار و با ایمان بودند که افق فکرشان بالاتر از این بازی‌ها و نمایش‌ها بود. قرآن کریم عکس‌العمل آن‌ها را این گونه شرح می‌دهد: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛ اما کسانی که علم و دانش به آن‌ها داده شده بود گفتند: «وای بر شما ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند بهتر است، اما جز

صابران آن را دریافت نمی‌کنند»^۱.

وعده‌ها و نعمت‌هایی که خدا به اهل صبر داده است چنان جذاب و طمع‌برانگیز است که تمام این مانورهای نمایش قدرت و ثروت را در چشم انسان با ایمان کم فروغ و حقیر می‌کند. عمر این غرور و مستی ثروتمندان کوتاه است و عذابشان سخت و طولانی؛ اما خوشی و برخورداری اهل صبر از نعمت‌های بهشتی ابدی است.

فقط برای چند روز

دو نفر بر سر زمینی دعوا می‌کردند و هر کدام می‌گفت: «این زمین مال من است». پیش قاضی حکیمی رفتند. او بعد از شنیدن ادعای دو طرف گفت: «اما زمین چیز دیگری می‌گوید». پرسیدند: «چه می‌گوید؟» گفت: «زمین می‌گوید من برای هیچ‌کدامشان نیستم. آن دو برای من هستند».

واقعیت همین است. مالکیت‌های ما نه حقیقی است و نه ماندگار. ما و هر چه داریم همه برای خداوند هستیم. دارایی ما نعمت او است که با مهربانی در اختیار ما قرار داده است: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»^۲؛ هر نعمتی که دارید، همه از سوی خداست! این نعمت‌ها و امکانات فقط برای چند روز زندگی دنیا در اختیار ما قرار گرفته است تا از آن‌ها برای رسیدن به آخرت بهره‌برداری کنیم: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»^۳؛ و برای شما در زمین،

۱. برگرفته از تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۲. نحل، ۵۳.

۳. اعراف، ۲۴.

قرارگاه و وسیله بهره‌گیری تا زمان معینی خواهد بود». بنابراین خود را صاحب و مالک چیزی دانستن خیال خام است و فخر فروشی در واقع پُزدادن با مال کسی دیگر است.

... وَالْإِزْرَاءِ بِالْمُقْلِينَ ...

... واز خوار و حقیر شمردن فقیران ...

معنای واژه‌ها

«ازراء» به معنی خوار کردن و تحقیر کردن است و «مقلّ» به معنی بی‌نوا و مستند.

تحقیر به خاطر فقر!

همیشه این‌گونه بوده که فقرا و مستضعفین به دعوت پیامبران لبّیک می‌گفتند؛ اما ثروتمندان اصلی‌ترین گروه منکران و مخالفان رسالت انبیا بودند. برای آن‌ها که غرق در نعمت و رفاه، و سرمست مال و خوشی و لذّت بوده‌اند سخت بوده که دعوت انبیای الهی را بپذیرند و دست از روش خود بردارند. یکی از بهانه‌های آن‌ها برای ایمان نیاوردن، معاشرت پیامبران با فقرا بوده است. در چشم آن‌ها که شخصیت افراد را با ملاک امکانات و دارایی‌های مادی می‌سنجیدند، فقرا موجوداتی پست و بی‌خاصیت بودند. اما پیامبران الهی و ائمه طاهرین که ارزش انسان‌ها را در ایمان و تقوا و صفای روح می‌بینند، بسیار فقیرنواز بوده‌اند؛ از آن‌ها دستگیری می‌کردند و با آن‌ها سر یک سفره می‌نشستند.

ثروتمندان که هم‌نشینی با فقرا و تهیدستان را برای خود ننگ می‌دانستند، همین سلوک فقیرنوازانه انبیا را برای عدم اجابت دعوت ایشان بهانه می‌کردند. در یکی از این بهانه‌جویی‌ها به

حضرت نوح علیه السلام گفتند ما اشراف و ثروتمندان چگونه از توپیروی کنیم در حالی که مُشتی تهیدست و پابرنه دنبال توبه راه افتاده اند؟! «قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدُ لَنْ!» گفتند آیا ما به توایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از توپیروی کرده اند؟! «اما نوح نبی علیه السلام در پاسخ به فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا: و من، آن‌ها را که ایمان آورده اند، (بخاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم». در این کشاکش همیشگی، مردان خدا به امرپروردگارشان همواره حامی مستمندان و مستضعفان بوده اند و ثروتمندان خودبین و مغرور، دشمنان تحقیرکننده آن‌ها. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود! تحقیر انسان‌های با ایمان اعلان جنگ به خداوند است: «مَنْ اسْتَدَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ؛ هر کس بنده مؤمن مرا خوار و حقیر سازد با من به نبرد برخاسته است».

نتیجه تحقیر مؤمن به خاطر فقر و نداری اش، رسوایی در روز قیامت است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا وَاسْتَخَفَّهُ لِقَلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ وَلِفَقْرِهِ شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ؛ هر که مؤمنی را بخاطر نداری و فقرش پست و کوچک شمارد، خداوند روز قیامت او را در برابر خلائق رسوا کند.

ایشان در حدیثی دیگری می‌فرماید: «الَا وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ فَقَدْ اسْتَخَفَّ بِحَقِّ اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْتَخَفُّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ»؛ آگاه

۱. شعراء، ۱۱۱.

۲. هود، ۲۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۳۳.

باشید که هر کسی فقیر مسلمانی را کوچک بشمارد، حقّ خداوند را
کوچک شمرده است و خداوند او را در قیامت کوچک می‌شمارد مگر
این که از کار خود توبه کند».

... وَ سُوءِ الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيدِينَا ...
... و از کوتاهی در حق زیردستان ...

معنای واژه‌ها

«ولایت» به معنی رهبری و سرپرستی است و منظور از «من تحت ایدینا» زیردستان و کسانی هستند که تحت سرپرستی و مدیریت ما قرار گرفته‌اند.

ادای حق زیردستان

ولایت کلمهٔ پر دامنه‌ای است که با ساده‌سازی آن می‌توان به مفهوم «مدیریت» رسید. انسان در قبال کسانی که در حوزهٔ مدیریتی و تحت امر او هستند مسئول است و باید حقوق آنان را رعایت کند. در ادامه به بیان حقوق زیردستان در سه موضع می‌پردازیم:

۱. **حق عامل و خدمتکار:** ابوذر می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «خداوند بعضی از برادران شما را زیر دست شما قرار داده. هر کس برادرش را زیر دست دارد باید از آنچه خود می‌خورد به او بخوراند، و از آنچه می‌پوشد به او هم بپوشاند و هیچ وقت کاری که خارج از قدرت اوست به او نسپارد و اگر کار دشواری را به او سپرد او را کمک کند»^۱.

۲. **حق مردم بر حکومت:** امام سجاد علیه السلام دربارهٔ حقوق مردم بر حکومت می‌فرماید: «ای کسی که بر مردم حکومت می‌کنی و زمام

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۵۶.

امور آن‌ها را بدست گرفته ای! بدان که رعیت را برگردن تو حقوقی است که ملزم به رعایت آن می‌باشی. بدان که حکومت تو بر آن‌ها ناشی از قوت تو و ضعف ایشان است؛ پس بهتر آن است که کفایت و رعایت کنی کسی را که ضعف و ناتوانیش او را رعیت تو ساخته است؛ و حکم تو را و نافذ گردانیده است و نمی‌تواند که با توبه مخالفت پردازد و برای استیفای حقش علیه توقیام نماید و فرمانت را سرپیچی کند چون قوت و قدرتی ندارد. چنان‌که برای رهائیش از تو نمی‌تواند به کسی اتکاء کند مگر به خداوند متعال. پس نسبت به رعیت رحیم و مهربان باش و برای حفاظت جان و مال و ناموس رعیت و حمایت از آنان لحظه‌ای غافل نباش؛ برای آسایش و آرامش آن‌ها تلاش کن و با حلم و بردباری با ایشان برخورد نما و باید بدانی که توبه فضل خداوند و لطف او حکومت را به دست آورده‌ای پس خدا را شکرگزار باش؛ زیرا کسی که شاکر باشد خداوند نعمت بیشتری به عطا می‌کند و قوتی نیست مگر به قوت خداوند^۱.

۳. حق زن بر شوهر: ایشان درباره حقوقی که زن برگردن شوهر دارد می‌فرماید: «اما حق کسی که به جهت ازدواج رعیت تو حساب می‌شود بر تو آن است که بدانی خداوند متعال او را تسکین دهنده و آرامش بخشنده و نگهدارنده و انیس^۲ تو قرار داده است. پس بر هر دو نفر شما واجب است که قدر این مصاحبت را بدانید و از خداوند متعال به خاطر این نعمت تشکر نمائید؛ زیرا که این نعمت از ناحیه

۱. رساله حقوق امام سجاد علیه السلام.

اوست و واجب است که با نعمت خداوند به دیدهٔ تکریم و احترام نگاه شود و با مهربانی و لطف و خوشرویی با آن برخورد نمائید. گرچه که شوهر بر زن حق بزرگی دارد و اطاعت زن از شوهرش واجب است تا وقتی در آن معصیت خداوند نباشد؛ اما زن نیز بر شوهر حقوقی دارد که باید رعایت نماید. پس بر شوهر لازم است که با همسر خویش مهربان بوده و با او انیس و همدم باشد؛ زیرا به خاطر لذتی که از زندگی با زن خویش می‌برد بر او واجب است که حق این لذت را ادا کند و این حق، حق بزرگی می‌باشد. و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال^۱.

حق الناس، گناهی نابخشودنی!

ضایع کردن حق، ظلم است. ظلم به دیگران حتی با توبه و شهادت در راه خدا پاک‌کنندهٔ همهٔ گناهان است، بخشیده نمی‌شود. حق الناس از عوامل شدت و سختی حسابرسی است و حتی کم آن هم بزرگ خواهد بود. خداوند به عزّت و جلالش قسم خورد که از حق الناس نمی‌گذرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمایشی سه نوع گناه را برمی‌شمارند که یکی از آن‌ها ظلم بندگان نسبت به یکدیگر است که بخشیده نمی‌شود: «... و اما گناهی که بخشیده نمی‌شود، ظلم‌هایی است که مردم به یکدیگر می‌کنند؛ زیرا چون خدای تبارک و تعالی (توسط پیامبران و بیان احکام شریعت خود) بر خلق خود آشکار شد، به خودش سوگند یاد کرد و فرمود: به عزت و جلالم

سوگند که از ستم هیچ ستمکاری نگذرم گرچه زدنِ مشتی باشد یا مالیدن دستی یا شاخ زدن شاخداری به بی‌شاخی. برای بندگان از یکدیگر قصاص شود تا حقی از کسی بر کسی نماند و سپس آن‌ها را به پای حساب آورد^۱.

جبران مافات، راه رهایی

برای رهایی از حَقِّ النَّاسِ، انسان باید در این دنیا به فکر باشد و علاوه بر توبه در صدد جبران آن برآید و یا از صاحب حقی که آن را ضایع کرده عذرخواهی کند و رضایت بگیرد. انسان در برخورد با زبردستانش همواره در معرض ضایع کردن حقوق آن‌ها است. بنابراین باید با حقوق آن‌ها آشنا شود و در رفتار با آن‌ها و مدیریت امورشان دقت کند تا مبدا حقی از آن‌ها ضایع شود و گرفتاری به بار بیاورد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۴۳.

... وَ تَزَكُّ الشُّكْرِ لِمَنِ اصْطَنَعَ الْعَارِفَةُ عِنْدَنَا ...

... واز ناسپاسی نسبت به کسی که به ما خوبی کرده ...

معنای واژه‌ها

«شکر» به معنی تشکر، قدرشناسی و سپاس است و «اصطنع» در اینجا به معنی انجام دادن و اقدام بر کاری می‌باشد؛ و «عارفه» که با «معروف» هم معنی است، به معنای کار نیک و یا بذل و بخشش است. بنابراین «اصطناع العارفة» یا «اصطناع المعروف» یعنی «نیکی کردن».

شکر خدا در گرو شکر بنده

شاید خیلی از ما تشکر کردن از دیگران را فقط در حدّ کاری اخلاقی و پسندیده می‌بینیم و فکرش را نمی‌کنیم که تشکر نکردن از دیگران به خاطر خوبی‌ای که در حق ما می‌کنند، خیلی هم جدّی باشد؛ غافل از این که خداوند متعال پذیرفتن شکر بنده را مشروط به تشکر از بندگانش کرده است. من اگر از واسطه‌های رسیدن نعمت خداوند به خودم تشکر و قدردانی نکنم، شکر خدا را هم به جا نیاورده‌ام. رسول مکرّم ﷺ در حدیثی هشدار دهنده، صحنه‌ای از روز حساب را برای ما تصویر می‌کند که اهمیت قدردانی از کسانی که در حق ما خوبی می‌کنند را به خوبی نشان می‌دهد:

«در روز قیامت بنده‌ای را می‌آورند و او در برابر خداوند بلند مرتبه می‌ایستد. خداوند امر می‌کند که او را به سوی آتش ببرند. آن بنده

می‌گوید: «خدای من! فرمان دادی که مرا به سوی آتش ببرند اما من قرآن می‌خواندم». خداوند می‌فرماید: «بنده من! من به تو نعمت دادم اما شکر نعمتم را به جا نیاوردی». می‌گوید: «ای خدای من! فلان نعمت را به من دادی شکر کردم، به فلان طریق شکر را به جا آوردم؛ فلان نعمت دیگر را از فلان را شکرگزاری کردم». او همین‌طور پیوسته نعمت‌ها را می‌شمارد و شکرهایش را ذکر می‌کند تا این که خداوند می‌فرماید: «راست می‌گویی بنده من؛ اما تواز کسی که واسطه نعمت من بود تشکر نکردی و من با خودم عهد کرده‌ام که شکر بنده‌ای را نپذیرم مگر این که از کسانی که واسطه رسیدن نعمت من به او بوده‌اند تشکر کند»^۱.

راه‌زنان راه خوبی‌ها

کسانی که رسم تشکر در مقابل خوبی‌ها و محبت‌ها و احسان‌ها را به جا نمی‌آورند، باعث می‌شوند که رغبت نیکوکاران و اهل احسان به ادامه دادن کارشان کم شود: «قَلَّةُ الشُّكْرِ تُزْهَدُ فِي اصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ^۲؛ کم سپاس گزاردن، رغبت به نیکی کردن را می‌کاهد». بعضی‌ها نه تنها قدردانی که نمی‌کنند بلکه در برابر نیکی نیکوکار کفران می‌کنند؛ یعنی اصلاً منکر آن می‌شوند یا جواب آن را با بدی می‌دهند. این رفتارها باعث قطع خیر در جامعه می‌شود و موجب می‌گردد که افراد خوبی‌شان را از دیگران دریغ کنند. امام صادق

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۷۰.

۲. غرر الحکم، حدیث ۶۷۴۶.

دربارهٔ این افراد می‌فرماید: «لَعَنَ اللَّهُ قَاطِعِي سَبِيلِ الْمَعْرُوفِ، قِيلَ وَ مَا قَاطِعِي سَبِيلِ الْمَعْرُوفِ قَالَ «الْزُّجْلُ يُصْنَعُ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ فَيَكْفُرُهُ فَيَمْنَعُ صَاحِبَهُ مِنْ أَنْ يَصْنَعَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ؛ خدا راهزنان راه خوبی‌ها را لعنت کند! پرسیدند: «راهزنان راه خوبی‌ها چه کسانی هستند؟» فرمود: راهزن راه خوبی‌ها کسی است که به او خوبی‌ای می‌شود اما او به جای تشکر، کفران می‌کند، و با این کارش آن خوبی‌کننده را از این که به شخصی دیگر هم خوبی کند باز می‌دارد».

رسم تشکر

امام سجاد علیه السلام دربارهٔ چگونگی ادای حق کسی که به ما نیکی کرده می‌فرماید: «أَمَّا حَقُّ ذِي الْمَعْرُوفِ عَلَيْكَ فَأَنْ تَشْكُرَهُ وَتَذْكُرَ مَعْرُوفَهُ، وَتُكْسِبَهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ وَتُخْلِصَ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ كُنْتَ قَدْ شَكَرْتَهُ سِرًّا وَعَلَانِيَةً، ثُمَّ إِنْ قَدَّرْتَ عَلَى مُكَافَاتِهِ يَوْمًا كَافَيْتَهُ؟» حق کسی که برتونیکی می‌کند، این است که او را سپاس بگویی و نیکی‌اش را به زبان آوری و از وی به خوبی یاد کنی و میان خود و خداوند برایش خالصانه دعا کنی. هرگاه چنین کردی بی‌گمان پنهانی و آشکارا از او تشکر کرده‌ای؛ سپس اگر روزی توانستی نیکی او را جبران کنی، جبران کن».

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷.

۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۷.

... أَوْ أَنْ نَعْضُدَ ظَالِمًا ...

... یا این که ستمگری را یاری دهیم ...

معنای واژه‌ها

«نعضد» از ماده «عضد» به معنای کمک و یاری کردن است. «ظالم» هم از ماده «ظلم» است که در لغت به معنای «قرار دادن چیزی در غیر جای خودش» می‌باشد اما در اصطلاح به معنی تعدّی و تجاوز به حقوق دیگری است و در مقابل «عدل» قرار می‌گیرد.

عاقبت کمک به ظالم

در آموزه‌های اسلام از هرگونه نزدیک شدن به ظلم و ظالم به شدت نهی شده است. در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وضعیت هولناک ظالمان و یاوران آن‌ها این‌گونه بیان شده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةِ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ وَأَشْبَاهُ الظَّالِمَةِ حَتَّى مَنْ بَرَى لَهُمْ فَلَمَّا أُولَاقَ لَهُمْ دَوَاتًا قَالَ فَيُجْمَعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ يُرْمَى بِهِمْ فِي جَهَنَّمَ؛ روز قیامت که شود منادی ندا کند: «کجایند ظالمان و یاوران آن‌ها و شبیهان به آن‌ها حتی کسانی که قلمی برای آن‌ها تراشیده یا دواتی برای آن‌ها آماده کرده اند». همه آن‌ها را در تابوتی آهنین جمع کرده و در جهنم انداخته می‌شوند».

به ظلم راضی نباش!

بعضی‌ها در قبال کار ناروا و ستم‌آلود دیگران ابراز رضایت و خشنودی می‌کنند؛ بی‌خبر از این که خشنودی از ظلم انسان را شریک کار ظالم می‌کند. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ؛ ستمکار و کمک‌کار او و آنکه بستم او راضی باشد هر سه آنان در ستم شریکند».

ناقه صالح را یک نفر کُشت اما قرآن همه آن‌ها را در کشتن شتر شریک می‌داند و می‌فرماید: «فَعَقَرُوها» یعنی «آن شتر را از پا درآوردند» و در نتیجه همه آن‌ها مشمول عذاب خداوند شدند زیرا به کار آن شخصی که شتر را کشت راضی بودند: «إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوْهُ بِالرِّضَى^۱؛ ناچه ثمود را یک نفر پی کرد، اما عذاب خداوند همه را گرفت چون همگان به آن برنامه رضایت دادند».

بنابراین خیلی باید مراقب باشیم که در زندگی روزمره، در کشمکش‌های سیاسی، نزاع‌ها و اختلافات بین افراد نه تنها به طرفی که به دیگری ظلم می‌کند کمکی نکنیم، حتی قلباً هم از کار او راضی نباشیم. باید حق‌مدار باشیم و نگذاریم که تمایلات و تعصبات قومی و فامیلی و حزبی ما را به طرفداری از ظالم بکشاند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

... أَوْ نَخْذَلُ مَلْهُوفاً ...

... یا این که ستمدیده‌ای را تنها گذاریم ...

معنای واژه‌ها

«نَخْذَلُ» از ماده «خذل» گرفته شده که معنای آن رها کردن، ترک کردن و یاری نکردن است. و «ملهوف» به معنی اندوهناک، ناراحت و گرفته می‌باشد. در واقع «ملهوف» کسی است که به خاطر ابتلا به مصیبت و گرفتاری نیاز به کمک دارد.

به رنگ خدا

خداوند فریادرس و پناه هر مضطر و مصیب‌زده‌ای است: «مَفْزَعُ كُلِّ مَلْهُوفٍ»؛ او پناه هر مصیبت‌زده‌ای است». امام سجاد علیه السلام در مناجات انجیلیه عرضه می‌دارد: «لَيْسَ مِنْ جَمِيلِ امْتِنَانِكَ رَدُّ سَائِلٍ مَأْسُورٍ مَلْهُوفٍ وَ مُضْطَرٍّ لَانْتِظَارِ خَيْرِكَ الْمَأْلُوفِ»؛ از احسان و نیکویی تو نیست که سائلی اسیر و مصیبت‌زده و گرفتار را که در انتظار نیکویی همیشگی تو است وارد کنی».

او که خود پناه بی‌پناهان و فریادرس گرفتاران است، از بندگان مؤمنش هم خواسته که به دادِ یکدیگر برسند و غم‌خوار و یاری‌گر درمانده‌ها باشند. و اصلاً مسلمان بودن شخص مشروط به این است که به فریاد بیچارگان برسد و دست درمانگان را بگیرد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۱۵.

در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر که بشنود مردی فریاد می‌زند «مسلمان‌ها به دادم برسید» و درخواست او را اجابت نکند مسلمان نیست».

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام کمک نکردن به کسی که در راه مانده بود و کمک می‌خواست را به معنی بی‌احترامی به خدا دانسته است. شخصی به نام ابوهارون می‌گوید: «من در محضر امام صادق علیه السلام بودم که به چند نفر فرمود: «چرا شما ما را خوار و خفیف می‌کنید؟» پس مردی خراسانی برخاست و گفت: «به خدا پناه می‌بریم از این که به تو یا چیزی از او امر تو بی‌توجه باشیم و آن را سبک بشماریم». امام علیه السلام فرمود: «اما تو خودت یکی از کسانی هستی که مرا خوار کردی». او گفت: «به خدا پناه می‌برم از این که شما را خوار کنم». امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا وقتی که ما نزدیک جحفه بودیم نشنیدی فلانی به تومی گفت: مرا به مسافت یک میل سوار کن که به خدا و امانده‌ام؟» و به خدا سوگند توبه او نگاه هم نکردی و هیچ پاسخی به او ندادی و او را سبک شمردی و هر کسی که مؤمنی را خوار کند ما را خوار کرده است و احترام خداوند را تباه ساخته است»^۲.

اجر کمک به درماندگان

- کمک به مؤمنی که در راه مانده: در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از ایشان نقل شده: «هر کسی که گرفتاری را ببیند که حیوان سواری او و امانده او و او کمک می‌خواهد و کسی به او کمک نمی‌کند،

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۰۲.

اگر به دادش برسد و او را بر حیوان خودش سوار کند، خداوند بلندمرتبه می‌گوید: خود را به رنج انداختی و در فریادرسی برادر مؤمنت تلاش کردی، من هم فرشتگانی که تعداد آن‌ها از تعداد تمام انسان‌های تاریخ بیشتر است و هریک از آن‌ها چنان قدرتمند است که برداشتن آسمان‌ها و زمین‌ها برای او کاری آسان است را به کار می‌گیرم تا برای توقصرها و خانه‌هایی بسازند و درجات تو را بالا ببرند و تو در بهشت من همچون یکی از پادشاهان برتر خواهی بود^۱.

- دستگیری از مؤمن گرفتار: امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «هر کس به داد برادر مؤمن گرفتار تشنه‌کام خود برسد در وقتی که بی‌تاب شده است و غم و اندوه او را برطرف کرده و برای رسیدن به حاجتش او را کمک کند، خدای بلندمرتبه به سبب آن عمل، ۷۲ رحمت از جانب خود برایش می‌نویسد، که یکی از آن‌ها را به زودی (در همین دنیا) به می‌دهد و با آن امر معیشتش را اصلاح می‌کند و ۷۱ رحمت دیگر را برای هراس و ترس‌های روز قیامتش ذخیره می‌کند^۲».

- قرض دادن به مصیبت‌زده: در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده: «هر کس به ستم‌دیده‌ای قرض دهد و در مطالبه آن خوشرفتاری کند، اعمال خویش از سر گیرد (که خداوند گذشته او را آمرزیده است)؛ و خدا در برابر هر درهم او هزار قنطار^۳ از بهشت به وی خواهد بخشید^۴.

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳. هر قنطار معادل یک پوست گاو پراز طلا است.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴۳.

... أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ ...

... یا آنچه را که حق ما نیست بخواهیم ...

معنای واژه‌ها

«نروم» از مادهٔ «رام» به معنای خواستن و طلب کردن است. معنای «حق» هم که روشن است و پیش از این هم به آن پرداختیم.

ادّعایی از سرِ نادانی

گاهی انسان از روی نادانی، چیزی را حق خود می‌داند که در واقع حق او نیست. در این مواقع، فرد شایستهٔ چیزی که می‌خواهد، نیست. بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، برادر ایشان محمد بن حنفیه نزد امام سجاد علیه السلام رفت و خود را امام و جانشین امام حسین علیه السلام دانست. امام سجاد علیه السلام فرمود: «يَا عَمُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ ای عمو، از خدا پروا کن و چیزی که حق تو نیست را ادّعا نکن! من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از جاهلان باشی!»

این اشتباه معمولاً ناشی از عدم شناخت صحیح از خود است. انسان به طور طبیعی به خود علاقمند است و نقاط قوّت خود را خیلی بزرگتر از آنچه در واقع هست می‌بیند. بالاتر از آن این که در بسیاری از مواقع، عیب‌های خودش را زیبا و ضعف‌هایش را قوّت می‌بیند. در آموزه‌های اسلام سعی بسیاری شده که پرده‌های توهم

ناشی از حبّ ذات کنار زده شده و انسان واقعیتِ خودش را آن گونه که هست ببیند. یکی از شاخه‌های جهاد با نفس همین است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «اعْلَمُوا. عِبَادَ اللَّهِ. أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمْسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيَا عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيدَا لَهَا؛ بدانید. ای بندگان خدا! که مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی‌رساند مگر آن که به نفس خود بدگمان است. از این رو، پیوسته بر آن خُرده می‌گیرد و عملِ بیشتر از او می‌طلبد».

در مواردِ حادث، شخصِ خودبترین مبتلا به «اختلال شخصیت خودشیفته»^۲ می‌شود. شخصیتِ خودشیفته، خود را بزرگ و مهم می‌پندارد و به گونه‌ای غلوآمیز احساس توانایی و لیاقت می‌کند و از دیگران انتظار احترام و تحسین دارند. حس خودپسندی و سزاوار بودن، هرگونه نگرانی درباره‌ی این که با ادّعای ناحق آن‌ها چه بلایی ممکن است بر سر دیگران بیاید را از ذهن آنان خارج می‌سازد.

ادّعای دروغین

گاهی شخصی که ادّعای چیزی را دارد، خودش به خوبی می‌داند که آن چیز حق او نیست و باید پایش را از گلیمش درازتر نکند اما به زور آن را طلب می‌کند و یا نقاب صاحب حق به چهره زده و به دنبال تصاحب آن می‌رود. در حدیثی از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) وارد شده: «هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین متولد

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۲. Narcissistic personality disorder (NPD)

شد نام او را صادق بگذارید زیرا که پنجمین فرزند او که جعفر نام خواهد داشت مدّعی امامت خواهد شد. او در نزد پروردگار، دروغگو و مدّعی چیزی است که شایستگی آن را ندارد. او با پدرش مخالفت و بربرادرش حسادت می‌ورزد^۱.

در بحث حسادت گفته شد که این صفت پلید ریشه کفر است و می‌تواند سرمنشأ گناهان بسیاری شود. جعفر کذاب که به برادرش امام حسن عسکری علیه السلام حسادت می‌ورزید مدّعی امامت شد.

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۸.

... أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ ...
... یا بدون علم سخن بگوئیم ...

توهم همه چیزدانی

اظهار نظر درباره هر موضوعی باید به کسانی واگذار شود که اشراف و علم کافی بر آن موضوع داشته باشند. اما انگار خیلی برای ما سخت است که محدوده صحبت‌هایمان را محدود کنند. ما به طرز عجیبی دوست داریم درباره همه چیز صحبت کنیم. چند بار دیده‌اید که وقتی درباره مسئله‌ای صحبت می‌شود، یک نفر بگوید من در این باره چیز زیادی نمی‌دانم و اظهار نظر نمی‌کنم؟ معمولاً هر جایی هر صحبتی می‌شود همه حضار نظر کارشناسی می‌دهند. همان قدر که دانایی و انتقال و انتشار آن مفید و سامان‌بخش است و می‌تواند به تصمیم‌گیری درست افراد جامعه کمک کند، توهم دانایی و تحلیل‌های اشتباه و دادن اطلاعات غلط زیان‌بار است. ما با تجزیه و تحلیل اطلاعاتی که در ذهن داریم، به نتایجی می‌رسیم براساس این نتایج تصمیم می‌گیریم و اقدام می‌کنیم. ما بخش عمده‌ای از این اطلاعات را که در واقع ماده خام فکر ما را تأمین می‌کنند، از راه شنیدن دریافت می‌کنیم. حالا فکر کنید که بسیاری از این اطلاعات غلط باشند؛ چه پیش خواهد آمد؟ عده زیادی بر اساس این اطلاعات اشتباه، تصمیم‌های مهم و سرنوشت‌ساز خواهند گرفت و براساس آن عمل خواهند کرد. مسئولیت تمام این

اشتباهات برعهده کسانی است که با اظهارنظرهای کارشناسانه زمینه گمراهی دیگران را فراهم کرده‌اند.

طبق روایت، صحبت کردن و اظهارنظر درباره چیزی که دانش کافی در مورد آن نداریم، رعایت نکردن حق خداست. براساس این روایت، شخصی از امام باقر علیه السلام پرسید: «حق خدا بر بندگانش چیست؟» ایشان فرمود: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ این که آنچه می‌دانند بگویند اما در مورد هر چیزی که نمی‌دانند توقف کنند و چیزی نگویند».

منطقه‌ی خطر

حساس‌ترین موضوع برای اظهارنظر کردن، حوزه مسائل مربوط به دین و اعتقاد است. مرز میان ایمان و کفر مرزی باریک است؛ ممکن است بالغزش کوچکی در اعتقاد، شخص به دره هولناک کفر سقوط کند. تنها کسانی که صلاحیت اظهارنظر در این حوزه را دارند، در وهله اول، انبیا و ائمه بودند که حقایق آفرینش و برنامه سعادت انسان را از منبع وحی دریافت کردند. به همین جهت، دانش آن‌ها اطمینان بخش است و اشتباه در آن راه ندارد. و پس از آن‌ها هم عالمان دینی که ده‌ها سال از عمر خود را شبانه‌روز مشغول تحصیل علوم و حیانی و دینی بوده‌اند و صلاحیت اظهارنظر کارشناسی در این حوزه را پیدا کرده‌اند. هزارها فیلسوف و متفکر در طول تاریخ درباره جهان آفرینش و چیستی جهان و انسان نظریه‌پردازی کرده‌اند و هریک نسخه‌ای

برای انسان پیچیده است. همین اختلاف نظرهای فراوان مانع از این می‌شود که انسان عاقل و خردمند به آن‌ها اعتماد کامل کرده بر اساس گفته‌های آن‌ها عمل کند و عمر بگذراند.

علاوه بر این، ممکن است اظهار نظر در مورد مسائل دینی سراز دروغ بستن به خدا دریاورد. دین و آموزه‌های آن از ناحیه خداست. هر کس ادعا کند که امری دینی است، یعنی آن را از ناحیه خدا دانسته؛ اما اگر واقعاً از ناحیه خدا نباشد، به خدا دروغ بسته است و سزای کسی که به خدا دروغ ببندد این است که روی رستگاری را نخواهد دید: «أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ إِنَّ الدِّينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ؛ آیا به خدا نسبتی می‌دهید که نمی‌دانید؟! بگو: «آن‌ها که به خدا دروغ می‌بندند، (هرگز) رستگار نمی‌شوند!» پس، از یک طرف باید مراقب باشیم که در مسائل اعتقادی و دینی نظر شخصی ندهیم و از طرفی دیگر باید آگاهی دینی‌مان را هم افزایش دهیم تا مبادا فریب خورده و هر چیزی که به اسم دین به ما ارائه می‌شود را بپذیریم.

از «نمی‌دانم» ترس!

برخلاف بسیاری از ما که گفتن «نمی‌دانم» برایمان سنگین است؛ انسان‌های بزرگی که دانش فراوانی داشته‌اند، اگر چیزی را نمی‌دانستند به راحتی می‌گفتند «نمی‌دانم». شیخ انصاری پس از دوپست سال هنوز هم کتاب‌هایش متن اصلی درسی در حوزه‌های

علمیه است و همچنین علامه طباطبایی دو شخصیت برجسته‌ای هستند که به این ویژگی نیکوآراسته بودند. بنابراین برای ما نیز نباید سخت باشد که وقتی دربارهٔ چیزی دانش کافی نداریم، به صراحت و محکم بگوییم: «نمی‌دانم»؛ یا حداقل اظهار نظر قطعی نکنیم که مبادا موجب گمراهی کسی شود. باید گفتن این قبیل عبارات را بیشتر تمرین کنیم: «اطلاع ندارم، مطمئن نیستم، باید سؤال کنم، دربارهٔ او اطلاعات کافی ندارم و نمی‌توانم قضاوت کنم...»

... وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غَشٍّ أَحَدٍ ...

... و به تو پناه می‌بریم از این که قصد فریب کسی را کنیم ...

معنای واژه‌ها

«ننطوی» از ماده «طوی» به معنای پیچیدن است. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «طوی صفحه» به این معنی است که «طومار او را درهم پیچید». اما وقتی با «علی» متعدی می‌شود به معنای، شامل شدن، فراگرفتن، دربرگرفتن، و احاطه کردن بر چیزی است. و «غش» به معنا تقلب کردن، فریب دادن، و گول زدن است.

در این فراز از دعا، امام (علیه السلام) فرموده که به خدا پناه می‌بریم از فریب دادن، بلکه فرموده به خدا پناه می‌بریم از این که فکر فریب کسی را در دل پیورانیم. این نکته از «ننطوی علی» استفاده می‌شود؛ زیرا فریب دادن، عملی بیرونی است اما احاطه و دربرگرفتن فریب یعنی در دل داشتن آن. امام به خدا پناه می‌برد از این که حتی فکر تقلب و فریب از ذهنمان بگذرد!

حتی فکرش را هم نکن!

دنایای امروز دنیا تقلب و فریب است. تولیدکننده‌های بزرگ جهان برای فروش محصولات خود، مردم را بمباران تبلیغاتی می‌کنند. امروزه مردم در آگهی‌های تبلیغاتی غرق شده‌اند. کار تبلیغات، مهندسی سبک زندگی و طرز تفکر انسان‌ها است. انسان‌ها باید باور کنند که به این همه چیز نیاز دارند تا خیابان‌ها و بازارها و پاساژها را شلوغ

شوند و میزان فروش بالا رود. در میان این آگهی‌ها کمتر تبلیغی است که بدون فریب، محصول را صادقانه معرفی کند. نوعاً محصولات پایین‌تر از آن چیزی هستند که در تبلیغشان دیده می‌شوند. کاری به کشورهای دیگر و غیرمسلمان‌ها نداریم. همین مردم خودمان، همین فروشندگانهای مسلمان، در برخورد با مشتری چقدر صادق هستند و محصولشان را صادقانه معرفی می‌کنند؟ چقدر جنس خوب را با جنسی با کیفیت پایین‌تر مخلوط می‌کنیم و به اسم جنس درجه یک می‌فروشیم؟ چقدر عیب‌های اجناسمان را پنهان می‌کنیم و سرِ همدیگر کلاه می‌گذاریم. آخرش هم کار به جایی رسیده که در جامعه مسلمان که باید امن‌ترین جوامع در معاملات باشد، به نزدیکان خودمان هم اعتماد نداریم و از سایه یکدیگر هم می‌ترسیم. اگر این مسلمانی است، پس نامسلمانی چیست؟!

مطابق حدیثی، پیامبر عظیم‌الشان به گندم فروشی که ظاهر آزر و روی بازش یکی نبود فرمود: «يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ، أَسْفَلَ هَذَا مِثْلَ أَعْلَاهُ؟ مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»؛ ای گندم‌فروش! آیا زیر این هم مانند روی آن است؟ هر که با مسلمانان دغلکاری کند، از آن‌ها نیست».

ایشان درباره نیت فریب دادن مسلمان فرموده است: «وَمَنْ بَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ غَشٌّ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ بَاتَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَ أَصْبَحَ كَذْلِكَ وَ هُوَ فِي سَخَطِ اللَّهِ حَتَّى يَتُوبَ وَ يُرَاجِعَ وَإِنْ مَاتَ كَذْلِكَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ»؛ هر کسی که شب با نیت فریب دادن برادر مسلمانش

۱. کنز العمال، حدیث ۹۵۱۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۸۳.

بخواهد، در خشم خدا خوابیده و در همان حال بیدار می‌شود و پیوسته در خشم خداست تا این که توبه کرده و بازگردد؛ و اگر در آن حال بمیرد مسلمان نمرده است».

... وَأَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا ...

... و از این که به اعمالمان مغرور و فریفته شویم ...

معنای واژه‌ها

«عُجِبَ» یعنی این که انسان خود را صاحب کمالات ببیند و آن کمالات را نیز از خود بداند نه از خدا و به خاطر این کمالات، در نفس خودش احساس رضایتمندی از خود داشته باشد و به خود ببالد.

زهی خیال باطل!

انسان هر چه دارد از خدا دارد و اگر خدا بخواهد آن‌ها را از او بگیرد در یک چشم به هم زدن تمام آن‌ها را از دست خواهد داد. خودشگفتی خیال باطلی است که انسان به آن دچار می‌شود و او را فاسق و اعمالش را فاسد می‌کند. در یک روایت، اتفاقی هشداردهنده و درس آموز بیان شده، که خطر عجب را گوشزد می‌کند: «دو مرد داخل مسجد شدند که یکی عابد و دیگری فاسق بود، و از مسجد خارج شدند، در حالی که فاسق صدیق (مؤمن واقعی) شده بود و عابد فاسق؛ به این خاطر که عابد داخل مسجد شد، در حالتی که به عبادتش می‌بالید و به آن می‌نازید و همه فکرش همین بود. ولی فکر فاسق به ندامت و پشیمانی از فسقش بود و از خدای بلندمرتبه به خاطر گناهانی که کرده بود آمرزش می‌خواست^۱». بنابراین عجب انسان را فاسق می‌کند.

امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ عجب می‌فرماید: «سَيِّئَةُ تَسْوُوكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةِ تَعْجِيكَ^۱؛ گناهی که اندوهگینت سازد، نزد خدا بهتر از کاری است که به عجب و خودپسندی گرفتارت سازد».

دام شیطان

آیت‌الله مصباح یزدی عملیات شیطان برای برانگیختن عجب در انسان را به خوبی تصویر می‌کند: «وقتی خدا به انسان توفیق می‌دهد که کاری را درست و بانیت خوب انجام دهد و به نتیجه هم برساند شیطان او را وسوسه می‌کند که واقعاً شما خیلی شخص ممتازی هستید! مثلاً اگر انسان عبادتی انجام داده است، به ذهن او القا می‌کند که خود را با گنه‌کاران مقایسه کن، و می‌گوید: «مردم این همه اهل گناه، شهوت‌رانی و هوس‌بازی هستند؛ اما شما الحمدلله اهل عبادت‌اید و از گناهان حفظ شده‌اید. شما خیلی بردیگران امتیاز دارید!» بعد کم‌کم او را با اهل عبادت مقایسه می‌کند و برخی از کسانی را که اهل عبادت‌اند، اما لغزش‌ها و اشتباهاتی دارند به رخ او می‌کشد. در سایر کارهای خوب مانند تحصیل، تدریس، سخنرانی، انفاق و ... هم سعی می‌کند به او القا کند که به واسطه این عمل خوب بر اقران و افراد مشابه، بسیار برتری دارد.

انسان‌ها در برابر این وسوسهٔ شیطان دوگونه برخورد می‌کنند؛ عده‌ای بلافاصله بعد از چنین وسوسه‌هایی به خود یادآوری می‌کنند که همه این خوبی‌ها نعمت خداست و هر کدام از این‌ها باعث

بدهکاری بیشتر ما به خدا می‌شود. اگر نماز با حضور قلب خواندم باید بیشتر خدا را شکر کنم که توفیق حضور قلب به من داد. او بود که به من سلامتی بدن، ایمان، عقل و برخورداری از راهنمایی اهل معرفت عنایت کرد تا من موفق به نماز شوم و اکنون که خدا توفیق حضور قلب در نماز هم به من داد باید بیشتر خدا را شکر کنم... دسته دیگر که شاید بیشتر انسان‌ها را شامل شود، وقتی در خود امتیازی نسبت به دیگران می‌بینند به خودشان می‌بالند و بادی به غبغب می‌اندازند که بله، ما ایم که این‌گونه‌ایم! این همان حالت عجب است. شیطان از این راه وارد می‌شود و آن چنان انسان را به زمین می‌کوبد که تا مدتی گیج می‌شود^۱.

در روایتی از رسول خدا ﷺ گفت وگویی میان حضرت موسی علیه السلام و شیطان نقل شده که نشان می‌دهد عجب راه تسلط شیطان را بر انسان باز می‌کند:

«زمانی موسی نشسته بود که ناگاه شیطان سوی او آمد و کلاه دراز رنگارنگی به سر داشت. چون نزدیک موسی رسید، کلاهش را برداشت و خدمت موسی ایستاد و به او سلام کرد. موسی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من شیطانم». موسی گفت: «شیطان تویی؟! خدا آواره‌ات کند». شیطان گفت: «من آمده‌ام به تو سلام کنم به خاطر منزلتی که نزد خدا داری». موسی به او فرمود: «این کلاه چیست؟» گفت: «به وسیله این کلاه دل آدمیزاد را می‌ربایم» (گویا رنگ‌های

۱. سخنرانی در دفتر مقام معظم رهبری، ۲۲/۰۵/۹۰.

مختلف کلاه نمودار شهوات و زینت‌های دنیا و عقاید فاسد و ادیان باطل بوده است). موسی گفت: «به من خبر بده از گناهی که چون آدمیزاد مرتکب شود بر او مسلط شوی؟» شیطان گفت: «هنگامی که او را خودش خوشش آید و عملش را زیاد شمارد و گناهش در نظرش کوچک شود». پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نقل این ماجرا فرمود: «خدای عز و جل به داود فرمود: ای داود! گنهکاران را مژده بده و صدیقان (راستگویان و درست کرداران) را بترسان». داود عرض کرد: «چگونه گنهکاران را مژده دهم و صدیقان را بترسانم!» فرمود: «ای داود! گنهکاران را مژده بده که من توبه را می‌پذیرم و از گناه درمی‌گذرم و صدیقان را بترسان که به اعمال خویش خودبین نشوند، زیرا بنده‌ای نیست که به پای حسابش بکشم جز آن‌که هلاک باشد»^۱.

راه‌هایی

امام باقر علیه السلام در بیان راهکار جلوگیری از عجب می‌فرماید: «سُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ^۲؛ راه خودبینی را با خودشناسی ببند». انسان اگر به ابتدا و انتهای زندگی خود فکر کند، جایی برای خودپسندی و تکبر و غرور باقی نمی‌ماند. در ابتدا اسپرمی در آبی گندیده بوده که به فضل و عنایت خدا سرو صورت و دست و پا و اندامی موزون یافته است. هر چیزی هم که در طول زندگی به دست آورده از لطف و عنایت خداست و او اگر اراده کند می‌تواند در یک

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲. تحف العقول، ص ۲۸۵.

لحظه همه آنچه به بنده اش داده را از او بگیرد. آخر کارش هم اگر یک ساعت دفن او را به تأخیر بیاورد بوی گندش همه جا را پر خواهد کرد.

علاوه بر این، کسی که به خاطر اعمال و عباداتش به عجب و خودپسندی گرفتار شده، باید به این فکر کند که کدام یک از این اعمال را خالصانه فقط برای خدا به جا آورده است؟ اگر بروی همه این اعمال و عبادات خط قرمز کشیده باشند چه خواهد کرد؟

... وَنَمُدَّ فِي آمَالِنَا...

... و از این که به آرزوهای دور و دراز مبتلا شویم ...

معنای واژه‌ها

«نمد» از ماده «مَدَّ» به معنای طولانی کردن و امتداد دادن است و «آمال» جمع «أمل» به معنای امید و آرزو است.

نیروی محرک‌های چرخ‌های زندگی

چرخ‌های زندگی با امید است که به چرخش در می‌آید. فعالیت‌ها بشرو پیشرفت‌های او در حوزه‌های مختلف به امید وابسته است. در حدیثی معروفی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا عَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ امید برای امت من مایهٔ رحمت است و اگر امید و آرزو نمی‌بود، هیچ مادری کودک خود را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌نشاند».

زنده به امید

نقل شده که روزی مسیح علیه السلام در جایی نشسته بود و پیرمردی در آنجا مشغول بیل زدن بود. مسیح علیه السلام به خداوند عرض کرد: «خدایا! امید را از دل او بگیر». در همان لحظه پیرمرد بیل را انداخت و به پهلودراز کشید و برای مدتی همان‌طور ماند. مسیح علیه السلام عرض کرد: «خدایا! امید را به او برگردان». پیرمرد بلند شد و شروع به کار کرد. مسیح علیه السلام

از علت کارش پرسید. پیرمرد گفت: «داشتم کار می‌کردم که با خودم گفتم تا کی کار می‌کنی در حالی که خیلی پیر شده ای؟! بیل را انداختم و دراز کشیدم. سپس با خودم گفتم به خدا توناگیری که بقیه عمرت را زندگی کنی. این بود که بلند شدم و بیل را برداشتم».

رویای ناتمام

همین امید و آرزو که نیروی فعالیت‌ها و جنب و جوش انسان‌ها را تأمین می‌کند و مانند قطرات حیات بخش باران سرزمین دل انسان را زنده نگه می‌دارد، اگر از حدّ بگذرد به صورت سیلابی ویرانگر درمی‌آید و همه چیز را با خود می‌برد و سرانجام انسان را غرق غفلت و دنیاپرستی و گناه می‌کند و مانع از این می‌شود که انسان برای آخرتش کار کرده و به منافع واقعی‌ش برسد. امیرالمؤمنین علیه السلام در فرازی از دعای کمیل می‌فرماید: «وَحَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بَعْدَ أَمَلِي»؛ آرزوی دراز، مرا از منافع واقعی‌م محروم ساخت».

آرزوها و امیدهای دور و دراز چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد و غرق در عالمی از تخیل می‌سازد که رویای جاودانگی می‌بیند و مرگ و آخرت را به فراموشی می‌سپارد. اما با رسیدن مرگ و قطع کردن نوار آرزوهایش، رویای او ناتمام می‌ماند!

در حدیثی آمده: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه عدد خوب را گرفت، یکی را پیش روی خود در زمین فرو کرد، دیگری را در کنار آن و سومی را در

۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۹.

۲. دعای کمیل.

فاصله دورتر؛ سپس فرمود: «آیا می‌دانید این چیست؟» عرض کردند: «خدا و رسولش آگاه‌ترند». فرمود: «این (چوب اوّل) انسان است و این (چوب دوّم) پایان عمر است و این (چوب سوم که در نقطه دوری در زمین فرو شده بود) آرزوهای دراز انسان است و پیش از آن که انسان به آرزوهایش برسد دست اجل گریبان او را خواهد گرفت»^۱.

راه‌هایی

باید دامنه آرزوها را کوتاه کنیم تا گرفتار خیالات واهی و آرزوهای دور و دراز نشویم. یکی از مؤثرترین راه‌ها برای این کار، یاد مرگ است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده: «أَكْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا؛ پُرآرزوترین مردم، کسی است که از مرگ، کمتر یاد کند». مشاهده قبور درهم شکسته قدرتمندان و ثروتمندان که بسیاری از آن‌ها به آرزوهای خود نرسیدند و خواب خوش آن‌ها بی‌تعبیر ماند، انسان را بیدار و آگاه می‌کند که او هم روزی به پایان خط خواهد رسید. در حدیثی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده: «اتَّقُوا خِدَاعَ الْأَمْالِ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ يَوْمَ لَمْ يَدْرِكْهُ وَبَنَى بِنَاءً لَمْ يَسْكُنْهُ وَجَامِعَ مَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ»^۲؛ از فریب آرزوها بپرهیزید. چه بسیار کسانی که آرزو داشتند روزی را (در آغوش ناز و نعمت بگذارند) و هرگز به آن نرسیدند. چه بسیار کسانی که خانه و قصری ساختند ولی هرگز در آن ساکن نشدند و چه بسیار کسانی که اموال زیادی اندوختند ولی هرگز از آن نخوردند»^۳.

۱. تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۴۱۷.

۲. غررالحکم، حدیث ۳۰۵۳.

۳. غررالحکم، حدیث ۷۲۴۹.

... وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ ...
... و به تو پناه می‌بریم از بدی باطن ...

معنای واژه‌ها

«سریره» به طور کلی به معنای هر چیزی است که نهفته و پوشیده باشد. به نیت و حالاتِ درونی انسان سریره گفته می‌شود چون در باطنِ او پنهان است.

همه چیز آشکار خواهد شد

در روز قیامت، اسرار درونی انسان‌ها آشکار خواهد شد: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ؛ آن روز که رازها [همه] فاش شود». «سرائر» جمع «سریره» است. در روز قیامت، اسرار پنهانی انسان اعم از ایمان و کفر و نفاق، یا نیت خیر و شر، یا ریا و اخلاص همه مورد آزمایش و شناسایی قرار گرفته و آشکار می‌گردد. در آیه دیگری در این باره می‌فرماید: «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می‌کند». این اتفاق برای مؤمنین مایه سربلندی است و برای مجرمان مایه رسوایی و شرمساری و خفت و خواری. چقدر سخت و دردناک است که زشتی‌ها و پلیدی‌هایی که عمری انسان آن‌ها را پنهان کرده در برابر همه آشکار و هویدا شود: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ

بِسْمِائِهِمْ؛ [در آن روز] مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند. در دعای اخلاص آمده است: «أَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِمَّا أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ وَخُبْنِ الطَّوِيَّةِ فِي التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَتِكَ وَتَسْيِيحِكَ وَتَقْدِيرِكَ»؛ از تو آمرزش می‌طلبم به خاطر آنچه از از من می‌دانی؛ به خاطر بدی باطن و پلیدی نیت و کوتاهی در عبادت و تسبیح و تقدیس خودت».

مُهِرِ بَطْلَانِ بِرِ عَمَلِ

بعضی از درختان در عین این که خیلی زیبا و پرشکوه به نظر می‌آیند، وقتی به آن‌ها نزدیک می‌شوی می‌بینی داخل آن را موربانه خورده و درخت از درون پوسیده و در آستانه خشک شدن است. در واقع، میان ظاهر و باطن این درخت، ناهماهنگی وجود دارد؛ ظاهری زیبا اما باطنی پوک و مُرده. این ناهماهنگی درباره اعمال ما انسان‌ها هم صادق است. به این ناهماهنگی میان ظاهر و باطن عمل انسان «ریا» گفته می‌شود. فرد ریاکار وانمود می‌کند که مشغول عبادت است اما در واقع، عملش را نه برای جلب رضایت خدا بلکه به انگیزه جلب توجه مردم انجام دهد.

ریا موجب باطل شدن عمل بوده و از آن بالاترین که شرک است. کسی که عملش را برای جلب رضایت کسی غیر خدا انجام می‌دهد، در واقع او را در جای خدا نشاند و برای خدا شریک قائل شده است.

۱. الرحمن، ۴۱.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۴۳۷.

ریا باطن را پلید و عمل را زشت و بی روح می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی درباره نحوه برخورد خداوند با عمل ریایی می فرماید: «إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجاً بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِلَيَّ أَرَادَ بِهَا؛ گاه می شود که فرشته، عمل بنده ای را با خوشحالی و سرور به آسمان بالا می برد، هنگامی که حسنات او را بالا برد، خداوند بلندمرتبه می فرماید: آن را در سجین قرار دهید که او هدفش جلب رضای من نبوده است». طبیعی است که وقتی کسی کاری را برای غیر خدا کرده، نمی تواند مزدش را از خدا بخواهد. عمل فقط باید برای خدا باشد تا مورد قبول قرار گیرد. امام صادق علی السلام در بیان نشانه عمل خالص می فرماید: «الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؟ عمل خالص عملی است که نمی خواهی کسی جز خداوند تو را به خاطر آن ستایش کند».

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. همان، ص ۱۶.

... وَ اِحْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ ...

... واز کوچک شمردن گناه صغیره ...

معنای واژه‌ها

«احتقار» به معنای کوچک و ناچیز شمردن است و منظور از «صغیره» گناه صغیره می‌باشد.

قدم‌های شیطان

در یکی از عبارات سابق داشتیم: «و استصغار المعصية» یعنی کوچک شمردن گناه. در آنجا امام علیه السلام از کوچک شمردن گناه به خدا پناه بردند؛ اما در اینجا از کوچک و ناچیز شمردن خصوص گناه صغیره. یعنی نباید انسان به اعتبار این که فلان گناه در طبقه بندی گناهان، در ردیف گناهان صغیره قرار گرفته، نسبت به ارتکاب آن بی‌پروا باشد و اعتنایی به گناه بودن آن نکند. این یکی از ترفندهای زیرپوستی شیطان است که گناهان صغیره را در نظر شخص، کوچک و ناچیز جلوه می‌دهد. امام کاظم علیه السلام درباره این ترفند شیطان می‌فرماید: «إِنَّ صَغَارَ الذُّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ وَ تَكْثُرُ فَتُحِيطُ بِكُمْ؛ گناهان کوچک و حقیر از دام‌های شیطان است؛ آن‌ها را در نظر شما حقیر می‌کند، بدین صورت روی هم انباشته می‌شود تا جایی که تمام وجود شما را احاطه کند».

شیطان بسیار صبور است و در قدم اول به همین گناهان صغیره راضی است. با این لغزشِ فرد، آرام آرام خاکریزهای او در برابر گناه فرومی‌ریزد و زمینه برای لغزش‌های بزرگ تر او فراهم می‌شود. امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید: «الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكَبَائِرِ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ؛ گناهان صغیره، راه‌های رسیدن به گناهان کبیره هستند. کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار نیز نخواهد ترسید».

گناه نابخشودنی

اگر انسان گناهش را کوچک و ناچیز بداند، از توبه غافل خواهد شد؛ زیرا او اصلاً خود را گناهکار نمی‌داند تا بخواهد از کرده خود پشیمان شده و توبه کند. شاید سربخشیده نشدن این قبیل گناهان همین باشد که از شخص گناهکار توفیق توبه سلب می‌شود. امام صادق علیه السلام در این رابطه می‌فرماید: «اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُغْفَرُ قُلْتُ وَمَا الْمُحَقَّرَاتُ قَالَ الرَّجُلُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَقُولُ طُوبَى لِي لَوْلَمْ يَكُنْ لِي غَيْرُ ذَلِكَ؛ از گناهایی که به نظرتان خرد و کوچک است پرهیزید؛ زیرا آن‌ها آمرزیده نمی‌شوند. عرض کردم: گناهان محقّر کدامند؟ فرمود: شخص گناه می‌کند و می‌گوید: خوشا به حال من اگر جز این گناهی داشته باشم».

دست‌کم گرفتن گناهان صغیره به شخص جرأت انجام مکرر آن‌ها را می‌دهد. همین تکرار گناه موجب جمع شدن و انباشت گناهان

می‌شود. امام صادق علیه السلام در بیان ماجرای که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله این حقیقت را به اصحاب خود تعلیم دادند می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمین لخت و بی‌گیاهی فرود آمد و به یارانش فرمود: برای من هیزم بیاورید! عرض کردند: یا رسول الله! ما در سرزمین لخت و بی‌گیاه هستیم و هیزم ندارد. فرمود: هرکسی همان مقداری بیاورد که در توان دارد و خورده خورده آوردند و برابر آن حضرت ریختند (و در یکجا جمع گردیدند) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان هم چنین جمع شوند. سپس فرمود: پرهیزید از گناهان کوچک! زیرا هر چیزی بازخواست‌کننده‌ای دارد. بدانید که بازخواست‌کننده گناهان «می‌نویسد آنچه را مردم پیش فرستاده و آثار آن‌ها را و همه چیز را در امام مبین (لوح محفوظ یا نامه اعمال) شماره کنیم»^۱، (یس: ۱۲)».

... وَأَنْ يَسْتَحْوَذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ ...

... و از این که شیطان بر ما چیره شود ...

معنای واژه‌ها

«یستحوذ» از ماده «حوذ» است که در اصل به معنی قسمت پشت ران شتر است؛ و از آنجا که ساربان به هنگام راندن شترها بر پشت ران‌های آن‌ها می‌زند و آن‌ها را به پیش می‌راند، این واژه به معنی تسلط یافتن و غلبه کردن و چیره شدن آمده است.

از نفوذ تا تصرف

شیطان اگرچه صبور است و قدم به قدم کارش را پیش می‌برد اما به هیچ مرحله‌ای اکتفا نکرده و کنار نمی‌کشد بلکه عملیاتش را تا تصرف کامل ادامه می‌دهد. پیروی از شیطان و هوای نفس، باعث می‌شود که انسان، انسانیت خود را فراموش کرده و از زیر بار مسئولیت‌های انسانی خود شانه خالی کند. چنین انسانی به هیچ محدودیت و باید و نبایندی پایبند نیست و برای رسیدن به لذت و خوشی دست به هر کاری می‌زند و درهای انواع و اقسام گناهان را به روی خود باز می‌بیند. این حالت اگر متوقف نشود او را تا الحاد و فراموشی خدا و تاقعر جهنم خواهد برد.

یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام به نام مفضل در نامه‌ای به آن حضرت نوشت: «اخیراً گروهی در میان ما پیدا شده‌اند که منکر وجود خدا هستند و با مردم مردم در این باره بحث و مجادله می‌کنند».

او از حضرت خواست که پاسخی در ردّ شبهات آن‌ها بدهد. امام صادق (علیه السلام) در جواب مفضل فرمود که آن‌ها دلایل واضح و روشنی که در خلقت خودشان وجود دارد می‌بینند و نشانه‌های خدا در آفرینش آسمان‌ها و زمین را مشاهده می‌کنند؛ اما با این وجود، دست به انکار و الحاد می‌زنند. امام (علیه السلام) در بیان علت بی‌تأثیر بودن مشاهده آیات الهی بر روی آن‌ها می‌فرماید: «لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ فَتَحُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَبْوَابَ الْمَعَاصِي وَ سَهَّلُوا لَهَا سَبِيلَ الشَّهَوَاتِ فَغَلَبَتِ الْأَهْوَاءُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ بِظُلْمِهِمْ عَلَيْهِمْ؛ آن‌ها کسانی هستند که درهای گناه را به روی خویش باز کرده و راه شهوت‌پرستی را بر خود هموار نموده‌اند. در نتیجه، هوا و هوس‌ها بر قلب‌هایشان چیره شده و به خاطر ظلمی که به خود کرده‌اند، شیطان بر آن‌ها تسلط کامل پیدا کرده است».

بنابراین، عاقبتِ هواپرستی انکار و تمسخر آیات خدا است. در آیه دهم سوره مبارکه روم در این باره می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا الشُّعْوَی أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!»

کسانی که تحت اختیار شیطان درآمده و مقهور اراده او شده‌اند، خدا را فراموش کرده و وارد حزب شیطان می‌شوند: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ

هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده؛ آنان حزب شیطانند! بدانید حزب شیطان زیانکارانند! «کسانی هم که خدا را فراموش کنند از راه حق منحرف شده و فاسق هستند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آن‌ها فاسقانند». و فاسقان از هدایت الهی محروم هستند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۲؛ و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند!»

۱. مجادله، ۱۹.

۲. حشر، ۱۹.

۳. صف، ۵.

... أَوْ يَنْجُبْنَا الزَّمَانُ ...

... یا این که روزگار از ما رو برگرداند ...

معنای واژه‌ها

«ینکب» از ماده «نکب» به معنای انحراف از مسیر است؛ اما هنگامی که بعد از آن کلمه «دهر» یا «زمان» یا «ایام» بیاید به معنای وزیدن طوفان سختی‌ها و مصیبت‌ها خواهد بود. در زبان عربی وقتی می‌خواهند بگویند که زمانه از فلانی رو برگرداند و با او نساخت، می‌گویند: «نَكَبَ الدَّهْرُ فلاناً».

هجوم حوادث روزگار

عوامل بسیار زیادی در زندگی ما و اتفاقاتی که در پیرامون ما رخ می‌دهد تأثیر دارند. بخشی از آن عوامل و اسباب تحت اختیار خود ما است و بخشی دیگر بیرون از اختیار و اراده ما می‌باشد؛ حالا یا دیگران مسبب بروز مشکلات و مصائبی برای ما می‌شوند و یا خدا طبق مصلحتی بنده‌اش را مبتلا به سختی‌هایی می‌کند. به هر حال از مجموعه این عوامل گاهی اتفاقی می‌افتد که سختی‌هایی برای ما به دنبال می‌آورد. در بعضی مواقع، مصیبت‌ها و سختی‌ها از همه طرف هجوم می‌آورند و شخص را زمینگیر می‌کنند.

ایوب علیه السلام ، هدف تیر حوادث

ایوب علیه السلام در زندگی از مواهب دنیای مادی به خوبی برخوردار بود و با اموال

و در کنار همسر و فرزندانش زندگی آسوده‌ای داشت. بنده شاکری بود و شکر نعمت‌هایی که خدا به او داده را به خوبی به جامی آورد. اما ناگهان ورق برگشت. اموال و فرزندان او یکی پس از دیگری از میان برداشته شد؛ ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکرایوب نکاست بلکه شکر او افزون شد! محصولات زراعی او آتش گرفت و گوسفندانش از بین رفت. اما باز هم حمد و شکرایوب بیشتر شد. حالا نوبت بیماری بود. او طوری بیمار شد که از شدت بیماری و جراحی قادر به حرکت نبود. ماجرا به اینجا ختم نشد. گروهی از راهبان به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم توجه گناه بزرگی کرده‌ای که این‌گونه مبتلا شده‌ای؟ اینجا بود که شمات و بدگویی دیگران آغاز شد. اما باز ایوب حتی کلمه‌ای که بوی ناشکری از آن بیاید بر زبان جاری نکرد و مدام خدا را شکر می‌کرد. ایوب علیه السلام با صبر مثال زدن خود و با شکرگزاری از عهده تمام این مشکلات طاقت فرسا و امتحانات سنگین الهی برآمده بود. اما در ادامه کلید رهایی از دل مشکلات را از این پیامبر بزرگ خواهیم آموخت.

راه رهایی

قرآن کریم راه نجات از این وضعیت را به انسان آموخته است. در سوره انعام می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ؛ ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، [پیامبرانی] فرستادیم؛ [و هنگامی که با این پیامبران به مخالفت برخاستند] آن‌ها را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم تا به زاری و اظهار خاکساری کنند». پس در این وضعیت

باید به درگاه خدا تضرع و زاری و اظهار ضعف و ذلت کرد. وقتی حضرت یونس علیه السلام در شکم نهنگ گرفتار شده بود، در دل آن تاریکی‌های متراکم، با اضطراب و تضرع و زاری نجات پیدا کرد. یونس علیه السلام در آن حال به پروردگارش عرضه داشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ معبودی جز توییستی، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم». این ذکر یونس علیه السلام درهای نجات را به روی او گشود و از آن وضعیت دردناک نجات پیدا کرد. خداوند متعال در آیه بعدی می‌فرماید: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَجْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ پس [دعای] او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و مؤمنان را [نیز] چنین نجات می‌دهیم». این آیه نشان می‌دهد که این ذکر، کلید نجات از رنج‌ها و وضعیت‌های دشوار است. به همین خاطر، ذکر یونسیه «ذکر نجات» نام گرفته است. حضرت ایوب علیه السلام نیز با روشی مشابه، نجات خود را از خدا خواست. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): «بدحالی و مشکلات به من روی آورده؛ و تو مهربانترین مهربانانی!» در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمت‌های الهی فراوان تراز آنچه بود به او رو آورد. نتیجه این خواهش با تضرع ایوب علیه السلام این بود: «فَاسْتَجَبْنَا

۱. انبیا، ۸۷.

۲. همان، ۸۸.

۳. همان، ۸۳.

لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ؛ ما دعای او را مستجاب کردیم؛ و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم؛ و خاندانش را به او بازگرداندیم؛ و همانندشان را بر آن‌ها افزودیم؛ تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد». حضرت ایوب علیه السلام به رحمت و اسعۀ خدا چنگ زد و جایی رفت که هیچ کس از آنجا دست خالی برنمی‌گردد. امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد: «وَأَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيَّتِكَ، وَأَوْلَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَةً مَنِ اسْتَرْحَمَكَ، وَغَوْثٌ مَنِ اسْتَعَاثَ بِكَ، فَأَرْحَمُ تَضَرُّعَنَا إِلَيْكَ؟» شبیه‌ترین چیزها به خواست و اراده‌ی تو و سزاوارترین کارها به ذات مقدس تو در عظمت و بزرگواریت، بذل رحمت و بخشش بر کسی است که از تو تودرخواست رحمت کرده است و فریاد رسی از کسی است که از تو فریاد رسی خواسته است. پس برزاری و تضرع ما به درگاهت رحم کن!»

امیرالمؤمنین علیه السلام در یک دستورالعمل کلی برای برون‌رفت از شرایط سخت می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ الْيَقْمُ وَتَزُولُ عَنْهُمْ النِّعَمُ فَزَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَوَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ»؛ اگر مردم هنگامی که بلاها بر آن‌ها فرود می‌آید و نعمت‌ها از آن‌ها برداشته می‌شود با نیاتی پاک و دل‌هایی مشتاق به درگاه پروردگار خود پناه برند آنچه از دستشان رفته به آن‌ها باز می‌گرداند و هرگونه تباهی را برای آن‌ها اصلاح می‌کند».

۱. همان، ۸۴.

۲. صحیفه سجادیه، دعای دهم.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۷.

... أَوْ يَهْضَمَنَا السُّلْطَانُ ...

... یا این که سلطان بر ما ستم کند ...

معنای واژه‌ها

«تهضم» در اینجا به معنای ظلم کردن، قهر و غلبه، غصب کردن، و گرفتن حق دیگری است.^۱

زندگی زیر سایه‌ی ظلم

خداوند است که صاحب همه چیز است و بنابراین او مالک حقیقی و دارای سلطنت حقیقی بر همه است. بدون اجازه و اذن او، هیچ کسی حق حکومت کردن بر مردم را ندارد. اما خداوند این حق را به نمایندگان خود یعنی پیامبران و امامان اعطا کرده است؛ چون برای هدایت مردم و تدبیر امور زندگی اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج نیاز به حاکمی است که این امور را مدیریت کند و نمایندگان الهی آن‌گونه که خدا می‌خواهد این کارها را انجام می‌دهند و بدون این که کوچک‌ترین ستمی در حق کسی بکنند، جامعه بشری را به سوی سعادت می‌برند.

اما گاهی عده‌ای بدون داشتن اذن و نیابتی از جانب خداوند و صرفاً با زور و قهر و غلبه و یا با تزویر و نیرنگ بر مردم حکومت می‌کنند. هیچ کس از ظلم چنین حاکمانی در امان نیست؛ چون برای او حفظ

۱. «المحكم والمحیط الأعظم» ابن سیده الأندلسی، مدخل «الْهَاءُ وَالضَّادُ وَالْمِيمُ»؛ المعجم الوسیط، مدخل «هضم»؛ لسان العرب، مدخل «هضم».

تاج و تخت از همه چیز مهم تر است و برای حفظ آن هرکاری که لازم باشد می‌کند، اگرچه خون‌های بسیاری به ناحق ریخته شود و حقوق بسیاری از مردم پایمال گردد. زندگی در فضای خفقان‌آلود و اختناق‌آمیز حکومت ستمگر با مصائب و مشکلات بسیاری برای همهٔ مردم همراه است. از این رو امام علیه السلام به صیغهٔ جمع به خدا پناه برده و می‌فرمایند: «به تو پناه می‌آوریم از این که مورد ظلم حاکم واقع شویم».

... وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْاِسْرَافِ ...

... و به تو پناه می بریم از آلوده شدن به اسراف ...

معنای واژه‌ها

«تناول» در اصل به معنای گرفتن با دست است اما معنای آن توسعه داده شده و در معنای اقدام بر کاری و انجام آن هم استعمال می‌گردد که در این بخش از دعا هم همین معنا مقصود است. «اسراف» یعنی مصرف بیش از حدّ. مصرف در هر جایی و هر موقعیتی، حدّی متناسب و سزاوار با آن موقعیت دارد که رعایت آن حدّ موجب اعتدال است. اما زیاده روی از آن حد اسراف است.

از حد گذشتن

معنای عام اسراف «تجاوز از حدّ اعتدال» است. هر جا که انسان از حدّ اعتدال خارج شود اسراف کرده است.

قرآن کریم فرد گناهکار را کسی می‌داند که بر خودش اسراف کرده است: «قُلْ يٰعِبَادِی الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِیْعًا؛ بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد». در آیه دیگری، قوم لوط را که برای ارضای غریزه جنسی از حد و حدود مُجاز آن تجاوز کرده بودند اسراف‌کار می‌خواند: «اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

دُونَ النَّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ؛ آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکاری هستید!»
بنابراین، اسراف به هرگونه عبور از خط اعتدال گفته می‌شود اما در خصوص خرج کردن مال مشهورتر است.

ماندن در مسیر اعتدال

اسراف برای شخص اسراف‌کار، زیاده‌خواهی و غفلت به دنبال دارد و برای دیگران فقر و محرومیت. اما از همه بدتر این است که شخص اسراف‌کار از دایره محبوبیت خدا خارج می‌شود: «لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد! امام صادق (ع) در رابطه با لزوم میانه‌روی و بهره‌گیری صحیح از نعمت‌های الهی می‌فرماید: «فکر می‌کنی خداوند که به کسی چیزی داده به خاطر این است که در پیشگاه او احترام دارد و به کسی که چیزی نداده برای این است که در نظر او خوار و بی‌مقدار است؟ نه، بلکه اموال از آن خداست که نزد انسان به امانت می‌گذارد و به ایشان اجازه می‌دهد که با رعایت میانه روی بخورند و بپوشند و ازدواج کنند و وسیله سواری بخرند و سوار شوند و مازاد بر آن را به مؤمنان نیازمند بدهند و بدین وسیله آن‌ها را از پریشانی برهانند. پس هر که چنین کند، آنچه می‌خورد و می‌نوشد و سوار می‌شود و ازدواج می‌کند حلال است و هر که از این حد تجاوز کند، بر او حرام باشد

«اسراف نکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد»، آیا خیال می‌کنی خداوند که مالی را به امانت به مردی داده، او حق دارد اسبی را به ده هزار درهم بخرد، در حالی که اسب بیست درهمی هم برایش کافی است؟ یا کنیزی را به هزار دینار بخرد، در صورتی که کنیز بیست دیناری هم او را کفایت می‌کند؟ حال آن‌که فرموده است: «اسراف نکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد»^۱.

در سوره مبارکه فرقان یکی از ویژگی‌های بندگان خوب خدا و عباد الرحمن را اعتدال و دوری از هر گونه افراط و تفریط در خرج کردن می‌داند: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۲ و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند». امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه عملی انجام دادند که معنای آن به خوبی روشن گردد. راوی می‌گوید امام علیه السلام بعد از قرائت این آیه سپس مشتی سنگریزه برداشت و آن را در مشتش نگه داشت و فرمود: «این همان سخت‌گیری و بخلی است که خداوند بلندمرتبه در کتاب خود فرموده است». آنگاه مشتی دیگر برداشت و همه آن را ریخت و فرمود: «این اسراف است». سپس مشتی دیگر برداشت و قسمتی از آن را ریخت و مقداری را نگه داشت و فرمود: «این حدّ وسط است».

۱. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۴.

۲. فرقان، ۶۷.

... وَ مَنْ فَقَدَانِ الْكَفَافِ ...

... و از نبودن رزق و روزی به قدر نیاز ...

معنای واژه‌ها

«فقدان» به معنی از دست دادن، عدم و نبود است و «کفاف» آن حدّی از دارایی است که به اندازه نیاز است نه کم‌تر و نه بیش‌تر. در واقع «کفاف» آن حدّی از رزق و روزی است که انسان را از دیگران بی‌نیاز می‌کند و مانع درخواست او از دیگران می‌گردد.

بهترین حدّ از دارایی

همان‌گونه که ثروت بیش از حد مست‌کننده و غفلت‌زا است، فقر نیز پیامدهای شومی به دنبال دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره خطاب به فرزندشان محمد بن حنفیه می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ!؛ فرزندم! از فقر برتومی‌ترسم؛ پس از آن به خدا پناه ببر؛ چراکه فقر، هم دین انسان را ناقص می‌کند و هم عقل را مشوّش می‌سازد و موجب دشمنی است».

فقر می‌تواند موجب کوتاهی انسان در انجام وظایف دینی شود؛ عقل را آشفته و پریشان می‌کند، و آبرو و موقعیت اجتماعی شخص را از بین می‌برد و تحقیر و ملامت مردم را در پی دارد. به همین خاطر در اسلام داشتن روزی به قدر کفاف بسیار مهم است. پیامبر

عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «طُوبَى لِمَنْ أَسْلَمَ وَكَانَ عَيْشُهُ
كَفَافاً؛ خوشا به حال کسی که مسلمان باشد و زندگی اش به قدر
کفاف باشد». داشتن به قدر کفاف، بهترین حدّ از دارایی است؛ نه
مستی و غفلت ثروت را به همراه دارد نه بیچارگی و فلاکت فقرا را.

... وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ ...

... و به تو پناه می‌بریم از دشمن شاد شدن ...

معنای واژه‌ها

«شِمَاتَة» به معنای شاد شدن از گرفتاری و ابتلای کسی به درد ورنج است.

سخت‌تر از سخت

یکی از سخت‌ترین و دردآورترین اتفاقات برای یک انسان این است که ببیند دیگران از گرفتاری و مصیبتی که به او رسیده خوشحال‌اند. شاید درد آن شادی بیشتر از درد این گرفتاری باشد. خداوند متعال در آیه ۵۴ سوره مبارکه یونس می‌فرماید هر یک از مجرمان هنگامی که عذاب الهی را می‌بیند، اگر مالک تمامی ثروت‌های روی زمین باشد حاضر است تمامی آن را برای نجات خود بدهد. اما با وجود مشاهده این عذاب‌های وحشتناک و هول‌انگیز، پشیمانی خود را پنهان می‌کنند.

از امام صادق (ع) در رابطه با این آیه سوال شد: «پنهان کردن پشیمانی برای آنان چه سودی دارد، در حالی که در عذاب هستند؟» امام (ع) فرمود: «سرزنش دشمنان را ناخوش دارند»^۱.

مشاهده شادی دشمنان و شنیدن ملامت و زخم‌زبان از آن‌ها چقدر سخت است که در این شرایط سخت هم حاضر نیستند از کرده خود ابراز پشیمانی کنند!

در مباحث گذشته قدری پیرامون ابتلای حضرت ایوب (ع) سخن

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۰۶.

گفتیم. این مرد بزرگ الهی همچون کوهی در برابر مصیبت‌ها ایستاد و قد خم نکرد. خدا هم صبر و شکر این بنده ستایشگر خود را به رخ جهانیان کشیده است. بعد از روزگار سختی که برای یوب علیه السلام گذشت از ایشان سؤال شد: «أَيُّ شَيْءٍ كَانَ أَشَدَّ عَلَيْكَ مِمَّا مَرَّ عَلَيْكَ؟» از میان آن سختی‌ها و مصائبی که دیدی، کدام از همه سخت تر بود؟ عجیب است که ایشان از میان تمام رنج‌هایی که کشیده بود گفت: «از همه سخت تر، شماتت دشمنان بود»^۱.

در قسمتی از دعای حضرت زهرا علیها السلام در تعقیبات نماز ظهر آمده است: «يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْكَمَالِ وَالْعِزَّةِ وَالْجَلَالِ وَلَا تُشِمِّتْ بِي عَدُوًّا وَلَا حَاسِدًا؛ ای صاحب فضیلت و کمال و عزّت و جلال! با من چنان مکن که مورد شماتت و سرزنش دشمنان و حسودان قرار گیرم».

با گناه دشمن شاد می‌شوی

قرآن از شیطان به «عدوّ مبین» تعبیر کرده است. «عدوّ مبین» یعنی دشمن آشکار. یعنی شیطان دشمن مسلّم و آشکار انسان است و دشمنی او نسبت به انسان، امری روشن و تردیدناپذیر است. انجام هر گناهی اطاعت از شیطان است و اطاعت از شیطان همان عبادت کردن اوست. مسلّماً شیطان از این که انسان از او اطاعت و او را عبادت کند شاد می‌شود. امام سجاد علیه السلام به محضر پروردگارش عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا إِذْ شَاقَّناهُ عَلَى مَعْصِيَتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تُشِمِّتْهُ

۱. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶۸.

بِنَا بَعْدَ تَرْكِنَا إِيَّاهُ لَكَ، وَرَغَبْتَنَا عَنْهُ إِلَيْكَ؛^۱ خدایا شیطان شاد گشت که در گناه از او پیروی کردیم؛ پس بر محمد و آل او درود فرست، و پس از این که او را رها کردیم و روی به تو آوردیم، او را شاد مگردان».

علاوه بر عرصه فردی که در آن با گناه، دشمن مسلّم انسان یعنی شیطان شاد می شود، در عرصه اجتماعی نیز دشمنان اسلام با مشاهده ضعف در مسلمانان شاد شده و زبان به ملامت و بدگویی و تحقیر باز می کنند. بنابراین مسئولان جامعه اسلامی وظیفه دارند که برای تقویت جامعه اسلامی و سرافرازی مسلمانان تمام تلاش خود را بکنند و در تعامل با دشمنان و بدخواهان اسلام، از موضع قدرت و عزّت وارد شده و کاری نکنند که اسباب شادی آن ها فراهم شود.

مجازات شماتت مؤمن

یکی از کارهایی که رعایت آن بسیار مورد تأکید قرار گرفته و احادیث بسیاری در مورد آن وارد شده «حفظ حرمت مؤمن» است. شکست حرمت مؤمن عواقب سنگینی به دنبال دارد. یکی از موارد بی حرمتی به مؤمن، طعنه و نیش زبان زدن به او و شماتت کردن او است. امام صادق علیه السلام درباره مجازات کسی که برادر مؤمنش را شماتت کند می فرماید: «مَنْ شَمِتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُفْتَنَ»؛ هرکس در مصیبتی که به برادرش رسد، شادکامی و شماتت کند، از جهان نرود تا خود گرفتار آن شود».

۱. صحیفه سجادیه، دعای دهم.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۵۹.

... وَمِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ ...

... واز نیازمندی به همتایان خود ...

معنای واژه‌ها

«فقر» یعنی این که انسان به اندازه مورد نیازش نداشته باشد؛ و «أكفاء» جمع «کفو» به معنای مثل و همتا است.

چندرغاز و این همه ناز!

فقر باعث می‌شود که انسان نیازش را پیش کسی مثل خودش ببرد و مجبور شود به کسانی که مثل خود او از خدا روزی می‌گیرند رو بیاندازد و از آن‌ها تقاضا کند. دیگران اگر هم تقاضای شخص نیازمند را بپذیرند، برای اعطای پولی ناقابل و ناچیز آن هم با ناز و ادا، بر سر آن بیچاره هزار مَت می‌گذارند و او را از طعنه و سرکوفت و زخم زبان بی‌نصیب نمی‌گذارند. امام سجاده علیه السلام رفع نیازهای خود را از پروردگارش درخواست کرده و عرضه می‌دارد: «خدایا!... و تاب شکیبایی بر بلا ندارم و تحمل تنگ دستی نمی‌توانم. پس روزی خود را از من بازمدار، و مرا به خلق خود وامگذار؛ بلکه تو خود به تنهایی حاجتم را برآور، و کار مرا به عهده گیر، و مرا منظور نظر خود ساز، و در همه کارهایم با چشم لطف بنگر؛ زیرا اگر مرا به نفس خود واگذاری از اداره آن فرومی‌مانم، و آنچه را که صلاح نفس من در آن است انجام نخواهم داد، و اگر مرا به خلق خود واگذاری، روی بر من ترش کنند و اگر مرا به خویشان و نزدیکانم حواله دهی، محروم سازند، و اگر عطا

کنند، عطایی کم و بی برکت دهند و منّتی فراوان نهند، و نکوهشی بسیار کنند. خدایا پس به فضل خود بی نیازم کن، و به دست عظمت زیربازویم را بگیر، و برپایم دار، و به توانگری خود، دستم را گشاده ساز، و به رحمت مرا کفایت کن! ^۱»

بر سرِ خوانِ کریم

قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا؛ و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست». تمام موجودات زنده، از جنبنده‌هایی که در ظلمتکدهٔ اعماق اقیانوس زندگی می‌کنند گرفته تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پرپیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها واقع شده‌اند، همه از خدا روزی می‌گیرند. انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما گاهی بنا به علل و عواملی، مجرای رسیدن روزی انسان تنگ شده و او در تنگنا قرار می‌گیرد. همیشه در مشکلاتی که پیش می‌آید پیش از هر چیز باید با آبِ توبه و استغفار، روح و جان را از آلودگی گناه شست و تطهیر کرد؛ زیرا عامل اصلی و اوّلی مشکلات انسان گناه‌ها و خطاهای اوست. اما دستورالعمل‌های خاصی هم برای برطرف کردن فقر وجود دارد که بسیار راهگشا هستند.

یکی از این راه‌ها صدقه دادن است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۲۲.

۲. هود، ۶.

رابطه می فرماید: «إِذَا أَمَلَقْتُمْ، فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ؛ هرگاه تهیدست شدید با صدقه دادن، با خدا تجارت کنید». در حکمت دیگری می فرماید: «اشْتَنَزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ»؛ روزی را به وسیله صدقه بر خود فرود آورید».

شاید معنی صدقه در هنگام نداری این باشد که خدایا! من با وجود این که ندارم، به بندگان نیازمندت کمک کردم، تو که مالک ثروتی بی پایان هستی با من نیازمند چگونه رفتار خواهی کرد؟ و مسلماً کسی نمی تواند در بخشش و کرم از خدا سبقت بگیرد. به قول معروف اگر برای او یک قدم برداری، برایت صد قدم برمی دارد: «يَا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ؛ ای خدایی که در برابر عمل کوچک، پاداش فراوان می دهی!»

راه دیگر برای رهایی از فقر، ذکری است که آثار و برکات فراوانی دارد؛ ذکری که شفای هفتاد و دو بیماری و ناخوشی است که کمترین آن ها غم و اندوه است. در این دستورالعمل، پیامبر عظیم الشان اسلام می فرمایند: «مَنْ أَلَحَّ عَلَيْهِ الْفَقْرُ فَلْيَكْثِرْ مِنْ قَوْلِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ هر کس فقر بر او فشار آورد، این ذکر را زیاد بگوید: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۸.

۲. همان، حکمت ۱۳۷.

۳. امالی صدوق، ص ۳۳۲.

... وَ مِنْ مَّعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ ...

... و از زندگی در سختی ...

معنای واژه‌ها

«معیشه» به معنای زندگی و «شدّة» به معنای دشواری و مشقت می‌باشد.

در محاصره‌ی مشکلات

افتادن در سختی‌ها و تنگناهای زندگی موجب پریشانی و تشویش خاطر می‌شود. کسی که در گرداب تنگناها و سختی‌ها دست و پا می‌زند و مشکلات رنگارنگ او را محاصره کرده‌اند، برای برداشتن این موانع یک سردارد و هزار سودا. روبرو شدن با گرفتاری‌ها برای او مشغله‌های زیادی ایجاد می‌کند و موجب فرسایش وقت و توان او می‌شود و به همین خاطر چه بسا از مسئولیت‌های بزرگ‌بندگی و انسانی خود بازماند.

البته معلوم است که نباید در برابر تنگناها و مشقّت‌های زندگی زانو زد و تسلیم شد بلکه باید با تقویت ایمان و صبر، در برابر مشکلات و دشواری‌ها مقاومت کرد و با چالش‌ها روبرو شد و با اراده‌ای قوی و چشمانی بیدار از این گردنه‌های سخت عبور کرد. اما اگر انسان از این مشکلات فرسایشی به دور باشد، چه بسا که بهتر به وظایف و مسئولیت‌هایش عمل کند چرا که خرده‌مشغله‌ها تمرکز او را برهم نرزد و آسوده‌خاطر و فارغ‌البال است.

... وَ مِيتَةً عَلَىٰ غَيْرِ عُدَّةٍ ...
... واز مرگ بدون آمادگی ...

معنای واژه‌ها

«مِيتَةً» به معنای مرگ و «عُدَّةً» به معنای آن چیزی است که برای روز نیاز و حوادث زمانه آماده و ذخیره می‌گردد. در این جا منظور از «عُدَّة» توشه سفر آخرت یعنی تقوا و عمل صالح است که انسان با آن به سعادت ابدی می‌رسد.

برای رفتن آماده‌ای؟

مرگ پایان راه است و همه از این دروازه عبور خواهند کرد؛ اما یکی زودتر، یکی دیرتر. هیچ کس نمی‌داند که مرگش چه زمانی خواهد بود. برای هر کسی هر لحظه ممکن است پایان راه باشد و هیچ تضمینی نیست که لحظه بعد زنده باشد. بنابراین همیشه باید برای آن آماده بود زیرا راه برگشت و جبران وجود ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام همچون پدری مهربان که نگران مواجه شدن فرزندش با خطراتی است که آمادگی مواجهه با آن‌ها را ندارد، به ما هشدار می‌دهند که مبدا بدون آمادگی لازم با مرگ روبرو شویم:

«ای بندگان خدا از مرگ و نزدیک بودنش بترسید، و آمادگی‌های لازم را برای مرگ فراهم کنید، که مرگ جریانی بزرگ و مشکلی سنگین به همراه خواهد آورد؛ یا خیری که پس از آن شری وجود نخواهد داشت، و یا شری که هرگز نیکی با آن نخواهد بود پس چه کسی از عمل‌کننده

برای بهشت، به بهشت نزدیک تر و چه کسی از عمل کننده برای آتش، به آتش نزدیک تر است؟ شما همه شکار آماده مرگ هستید: اگر توقف کنید شما را می گیرد، و اگر فرار کنید به شما می رسد. مرگ از سایه شما به شما نزدیک تر است، نشانه مرگ برپیشانی شما زده شد، دنیا پشت سر شما در حال درهم پیچیده شدن است، پس بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد، و حرارتش شدید، و عذابش نوبه نو وارد می شود، در جایگاهی که رحمت در آن وجود ندارد، و سخن کسی را نمی شنوند، و ناراحتی ها در آن پایان ندارد. اگر می توانید که ترس از خدا را فراوان، و خوشبینی خود را به خدا نیکوگردانید، چنین کنید، هر دو را جمع کنید، زیرا بنده خدا خوشبینی او به پروردگار باید به اندازه ترسیدن او باشد، و آن کس که به خدا خوشبین تر است، باید بیشتر از دیگران از کیفر الهی بترسد^۱.

امام سجاد علیه السلام در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان این دعا را مکرر می خواندند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ؛ خدایا دوری از خانه فریب، و بازگشت به خانه جاویدان، و آمادگی برای مرگ پیش از رسیدن آن را روزی ام گردان».

وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى ...

... و به تو پناه می‌بریم از بزرگترین حسرت ...

معنای واژه‌ها

«حسرة» به معنای شدت افسوس و اندوه است. حسرت خوردن و افسوس خوردن یعنی احساس غم و اندوه شدید به خاطر چیزی که از دست انسان رفته و قابل برگشت هم نیست.

اگر بزرگترین فرصت را از دست بدهی ...

«حسرت عظمی» یعنی بزرگ‌ترین حسرت، و در این جا منظور از آن، تأسف و افسوسی است که در روز قیامت به خاطر کوتاهی در دنیا در انجام اعمال صالح و با مشاهده ثواب و عقاب به انسان دست می‌دهد. طبیعی است که بزرگ‌ترین حسرت انسان، از دست دادن بزرگ‌ترین فرصت است. بزرگ‌ترین فرصت هم فرصت استفاده از حضور در دنیا برای رها شدن از عذاب و آتش جهنم و ساختن زندگی ابدی در آخرت است. اما اکثر انسان‌ها به خاطر اشتغال به امور دنیایی دچار غفلت شده‌اند و متوجه این فرصت بزرگ نیستند. اگر انسان پرده‌های غفلت را کنار نزند و بیدار نشود، مرگ او را بیدار خواهد کرد؛ اما دیگر دیر شده است: «الْإِنْسَانُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛ مردم در خوابند، همین که مردند بیدار می‌شوند».

حسرتی فراگیر

ذوالقرنین در شبی تاریک با همراهانش از میان درّه‌ای عبور می‌کردند. همین که همراهان زیر پای خود واسب‌هایشان صدای خش‌خش عجیب شنیدند گفتند: «ای پادشاه! زیر پایمان چیست؟» ذوالقرنین گفت: «از آن بردارید! هر کسی که بردارد پشیمان می‌شود [از این که چرا بیشتر برنداشته] و هر کسی هم که برنارد پشیمان خواهد شد [از این که چرا از آن برنداشته است]». برخی برداشتند و برخی رها کردند. وقتی از تاریکی خارج شدند دیدند که آن ریگ‌ها زبرجد^۱ بوده است.

در روز قیامت حال انسان‌ها هم همین است. در آن روز هم مجرمان و بدکاران بر از دست دادن فرصت افسوس و تأسف خواهند خود و هم نیکوکاران حسرت خواهند خورد که ای کاش بیشتر عمل نیک انجام می‌دادیم.

خداوند متعال در قرآن بندگان را به مغتنم شمردن فرصت زندگی و تبعیّت از دستورات خود دعوت نموده که مبادا به خاطر تخلف و سرپیچی از فرمان خدا در روز قیامت دچار حسرت شوند: «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْثَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ* أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ^۲؛ وپیش از آنکه به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید شما را عذاب در رسد نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل آمده است پیروی کنید؛ تا مبادا کسی روز قیامت بگوید افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم».

۱. از جواهر آلات و سنگ‌های قیمتی.

۲. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

۳. زمر، ۵۵ و ۵۶.

... وَالْمُصِيبَةُ الْكُبْرَى ...

... و بالاترین مصیبت ...

بزرگ‌ترین مصیبت

از امیرالمومنین علیه السلام پرسیدند: «فَأَيُّ الْمَصَائِبِ أَشَدُّ؛ کدام مصیبت سنگین‌تر است؟» فرمود: «الْمُصِيبَةُ بِالْدِّينِ؛ مصیبت در دین». انسان در زندگی دنیایی همواره در معرض آسیب است؛ مالی از دست می‌دهد، بیمار می‌شود، گرفتاری‌های گوناگون به او روی می‌آورد. اما بدترین مصیبت و بدبختی این است که به دین و ایمان انسان ضربه وارد شد؛ زیرا با از دست دادن دین، سعادت ابدی‌اش را از دست خواهد داد.

روزی امام صادق علیه السلام مردی را دیدند که در مرگ فرزندش بسیار بی‌تابی می‌کند. امام به او فرمود: «ای مرد! تو برای کوچک‌ترین مصیبت این همه بی‌تابی می‌کنی، در حالی که از بزرگ‌ترین مصیبت غافل! اگر برای جایی که فرزندت هم اکنون رفته آمادگی می‌داشتی، هرگز این چنین بر او بی‌تابی نمی‌کردی! پس مصیبت عدم آمادگی تو بزرگ‌تر از مصیبت فقدان فرزندت می‌باشد.

... وَأَشْقَى الشَّقَاءِ ...

... و بدترین بدبختی ...

معنای واژه‌ها

«شقاء» به معنای شقاوت و بدبختی است. بنابراین «اشقی الشقاء» یعنی بدترین بدبختی.

مبادا فریب بخوری!

آن کسی دچار بدترین بدبختی است که فریب شیطان را خورده و به بردباری خدا مغرور گشته است. امام سجاد علیه السلام عرضه می‌دارد: «وَالشَّقَاءُ الْأَشْقَى لِمَنِ اغْتَرَبَكَ؛ بدترین بدبختی برای کسی است که به تو مغرور گشته است».

قرآن کریم به مردم هشدار می‌دهد که مبادا شیطان آن‌ها را فریب دهد و به عفو بخشش خدا مغرور سازد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ؛ ای مردم! وعده خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبید، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (گرم) خدا مغرور سازد!»

قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ، همه وعده‌های خدا حق است و خدایی که در موضع لطف و رحمت «أرحم الراحمین» است، در موضع مجازات و کیفر «أشد المعاقبین» (سخت‌ترین

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۶.

۲. فاطر، ۵.

کیفردهنده) است. بنابراین باید مراقب باشیم که مبادا به لطف و کرم خدا مغرور گشته و به جای این که از گناه توبه کنیم، آن را تکرار کنیم و سرگرم دنیا شده و از آخرت و دادگاه عظیم و دقیق پروردگار غافل شویم که در این صورت، با گستاخی در برابر خدا در ردیف گناهکاران پستی قرار گرفته ایم که وعده عذاب خدا را ناچیز شمرده اند: «قَدْ أَوْفَقْتُ نَفْسِي مَوْقِفَ الْأَذْلَاءِ الْمُذْنِبِينَ، مَوْقِفَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُتَجَرِّينَ عَلَيْكَ، أَلُمُسْتَخْفِينَ بِوَعْدِكَ؛ هم اکنون خودم را در جایگاه ذلیلان گناهکار قرار داده ام، در جایگاه بدبختانی که بر تو گستاخی کرده و وعده عذاب تو را سبک شمرده اند». و جایگاه این گونه افراد هم در آتش جهنم است: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ^۲؛ اما آن ها که بدبخت شدند، در آتشند؛ در آنجا ضجه و ناله سر می دهند».

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۵۳.

۲. هود، ۱۰۶.

... وَ سُوءِ الْمَأَبِ ...

... و بدعاقبتی ...

معنای واژه‌ها

«سوء» یعنی بدی، و «مأب» یعنی محل بازگشت. بنابراین «سوء المأب» به معنی بدی عاقبت است.

عاقبت شوم بی تقوایی

منظور از بدعاقبتی، ورود به دوزخ و گرفتار شدن به عذاب است. در قرآن کریم بعد از این که از عاقبت خوش متقین و ورود آن‌ها به بهشت و بهره‌مندی آن‌ها از نعمت‌های رنگارنگ و بی‌پایان بهشتی می‌گوید، عاقبت سرکشی و طغیانگری در برابر خدا را ورود به دوزخ و مبتلا شدن به عذاب‌های آن می‌داند: «إِنَّ لِلظَّالِمِينَ لَشَرَّ مَأَبٍ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ * هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقُ؛ و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است؛ دوزخ، که در آن وارد می‌شوند؛ و چه بستر بدی است! این آب جوشان و مایع چرکین متعفن است که باید آن را بیچشند!»

در این آیات طغیانگری در برابر تقوا قرار داده شده است. بنابراین بی‌تقوایی نوعی طغیان و سرکشی در برابر خدا می‌باشد و انسان را به سوء عاقبت دچار می‌کند.

... وَحَرِّمَانِ الثَّوَابِ ...

... و بی نصیبی از ثواب ...

معنای واژه‌ها

«حرمان» به معنای محرومیت و بی نصیبی است.

از ماست که بر ماست

قرآن کریم می‌فرماید که هر کسی پاداش کوچک‌ترین کار خیر خود را هم خواهد دید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»؛ هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند! با این وجود، کسی که از ثواب محروم است، یا اصلاً کار خیری نکرده، یا کار خیر انجام داده اما به ثواب آن نرسیده است. اما چگونه ممکن است که کسی از ثواب کارهای خیری که کرده محروم شود؟

محرومیت می‌تواند یکی از این سه عامل را داشته باشد:

۱. کار خیری صورت نگرفته تا ثوابی به آن تعلق گیرد. البته باید توجه کرد که کار خیر، کاری است که هم ظاهرش خوب باشد و هم باطنش. اگر کسی تمام عمرش را هم نماز بخواند، یا به دیگران کمک کند یا هر کار خیر دیگری انجام دهد، اگر این کارها را برای خدا نکرده باشد، شایسته ثواب نیست. بنابراین نیکویی باطن هر کاری به این است که با نیت خدایی و خالصانه برای خدا انجام گیرد.

۲. کار خیری انجام گرفته اما ثواب آن‌ها با گناه از بین رفته است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «هرکس بگوید سبحان الله، خدا به خاطر آن ذکر برای او درختی در بهشت می‌نشاند، هرکس ذکر الحمد لله بر زبان جاری کند، خدا به سبب آن ذکر درختی برای او در بهشت می‌نشاند، هرکس بگوید لا اله الا الله خدا به خاطر آن درختی برای او در بهشت می‌نشاند و هرکس بگوید الله اکبر خدا به سبب آن برای او درختی در بهشت می‌نشاند». مردی از قریش عرض کرد: «ای رسول خدا! با این حساب، درختان ما در بهشت زیاد هستند». فرمود: «بله اما مبدا آتشی بفرستید و همه آن درختان را به آتش بکشید! زیرا خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید، و اعمال خود را باطل نکنید!» (محمد، ۳۳).

۳. پیش از این گفته شد که عجب، گناهی بزرگ است که عبادت را فاسد می‌کند و اجر آن را از بین می‌برد: «وَلَا تُفْسِدُ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ»؛ عبادتم را با عجب و خودپسندی فاسد نکن!

۱. امالی صدوق، ج ۱، ص ۶۰۷.

۲. همان، دعای ۲۰.

... وَحُلُولِ الْعِقَابِ ...

... و نزول عذاب و عقاب ...

معنای واژه‌ها

مراد از «حلول» یا لزوم و واجب شدن است و یا رسیدن و نازل شدن؛ و «عقاب» هم به معنای عقوبت و مجازات بر نافرمانی می باشد.

راه نجات در این است: «ترک گناه»

عقاب قهر غضب الهی، درهم شکننده و خردکننده است. گناه و گردنکشی در برابر خدا، سرانجامی جز عذاب و عقاب ندارد؛ عذابی دردناک و خوارکننده در آتش غضب خدا. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به این عذاب دردناک و حوادث هولناکی که همراه آن است هشدار می دهند: «فَاَحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ، ذَا زُ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَ لَا تُفْرَجُ فِيهَا كُرْبَةٌ؛ بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد، و حرارتش شدید، و عذابش نوبه نو وارد می شود، در جایگاهی که رحمت در آن وجود ندارد، و سخن کسی را نمی شنوند، و ناراحتی ها در آن پایان ندارد».

امام سجاد (علیه السلام) در دعای بعد از نماز شبشان از این عذاب های هولناک به خدا پناه می برند: «خدایا من به تو پناه می برم از آتشی که گناهکاران را بدان عذاب می کنی و هر که از راه رضای تو منحرف شود بدان بیم می دهی؛ آتشی که پرتوی آن تاریک است و اندک

آن بسیار و دردناک، و دور آن سخت نزدیک؛ آتشی که هر قسمت آن قسمت دیگر را می‌بلعد و فرو می‌برد. پاره ای از آن برپاره دیگر می‌تازد. آن آتشی که استخوان‌ها را فرسوده می‌کند و می‌ریزد و ساکنانش را از آب جوشان می‌نوشاند. آتشی که به زاری و لابه کسی گوش فرامی‌دهد و از عجز و نیاز احدی به بخشایش نمی‌آید، کسی نمی‌تواند به فروتنی و تسلیم از شکنجه و عذاب او بکاهد و ساکنان را به عذابی دردناک و کیفری سخت ناگوار هرچه سوزان‌تر که در حد توان او باشد پاداش می‌دهد^۱.

راه نجات از این کیفرهای سخت هم همان توصیه همیشگی اولیای خداست: «ترک گناه». امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید: «مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ^۲؛ کسی که از آتش می‌هراسد، از حرام پرهیز می‌کند».

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۳۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۱.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكِ بِرَحْمَتِكَ وَجَمِيعِ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

خدایا بر محمد و آل او درود فرست و من و تمام مردان و زنان باایمان
را در پناه خود از این شرور حفظ کن ای مهربانترین مهربانان!

همه‌ی مؤمنان را در دعایت شریک کن!

در پایان این دعای شریف، امام علیه السلام برای تمام مومنان از خدا طلب
پناهندگی می‌کنند و از خدا می‌خواهند که همه‌ی مؤمنان را از شرّ این
موانع سعادت در پناه خود حفظ کند. امام صادق علیه السلام درباره‌ی شریک
کردن دیگران در دعا می‌فرمایند: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلْيُعِمْ فَإِنَّهُ أَوْجِبُ
لِلدُّعَاءِ؛ هرگاه یکی از شما خواست دعا کند، آن را تعمیم بدهد (و
برای دیگران نیز دعا کند) که این عمل در دعا شایسته است.

